

داستانهای کودکی بزرگان (تاریخ جلد ۴)

نام نویسنده: احمد صادقی اردستانی

مقدمه

۱ - سلام و درود

۲- اخبار کودکان و جوانان

۴- یاد یار

۱- آیت الله حکیم

۲- آیت الله کاشانی

۳- ابراهیم فخرائی

۴- ابوریحان بیرونی

۵- ادیب نیشابوری

۶- ارنست رنان

۷- استاد ابوالقاسم قلمسیاه

۸- امیری فیروز کوهی

۹- امیر کبیر قهرمان

۱۰ - بنت الهدی

۱۱ - جبران خلیل جبران

۱۲ - جلال الدین همائی

۱۳ - حاج میرزا حسین نوری

۱۴ - خانم آن ماری شیمل

۱۵ - خواجه نصیر طوسی

۱۶ - دکتر محمد علی مجتهدی

۱۷ - دکتر مصطفی چمران

۱۸ - سپیده کاشانی

۱۹ - سید جمال الدین

۲۰ - سید شرف الدین

۲۱ - شهریار

۲۲ - شیخ مرتضی انصاری

۲۳ - مدرس رضوی

مقدمه

۱ - سلام و درود

سلام بر آن کودکی، که از پدری به نام ((حسن عسکری - (ع))) و مادری به نام ((نرگس)) صبحگاه جمعه نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری، مطابق با ۸۶۸ میلادی، در خانه کوچکی در شهر ((سامرای)) عراق چون ((گل نرگس)) چهره به جهان گشود.
- اصول کافی، جلد ۱، ص ۵۱۲ ؟

سلام بر آن کودکی، که ولادتش چون ولادت ((موسای کلیم (ع))) دور از چشم دشمنان صورت نگرفت، روزگار کودکی را مخفیانه گذرانید، اما خدای مهربان با عنایت خویش، او را چون ((عیسی بن مریم (ع))) از کودکی، به پیشوائی امت برگزید. -
ارشاد مفید، ص ۳۴۵ ؟

سلام بر آن کودکی، که از سال ۲۶۰ هجری تا کنون - که از بزرگسالترین انسان روی زمین است - بر اساس صلاحدید خداوند در پرده غیبت به سر می برد و انسانهای عدالتخواه با عنوان ((مهدی موعود (ع))) انتظار ظهور او را می کشند.
سلام بر آن عزیزی، که همانام پیغمبر صلی الله علیه و آله است مانند خورشید پشت ابر، بر انسانها نور و حیات می بخشد اهل ایمان باید از دستورهایی او پیروی کنند و طبق - ذخائر العقبی، ص ۱۳۷. ؟ - ینابیع الموده، ص ۲۱۷. ؟ نظر قرآن کریم و همه پیشوایان دینی، روزی آن امام علیه السلام ظهور می کند و سراسر جهان را از عدالت انباشته می سازد. - سوره انبیاء، آیه ۱۰۵. ؟ - ذخائر العقبی، ص ۱۳۶. ؟

۱- دو خواهر و برادر پاکستانی ساکن قم، به نامهای: زهرا ۵ ساله و محمد صادق وزیری ۸ ساله، به ترتیب حافظ ۱۷ و ۴۰ سوره قرآن هستند، و تا کنون در مسابقات مختلف سطح کشور، به کسب مقامهای برتر، دست یافته‌اند. - کیهان ۱۶ / ۹ / ۱۳۷۲.

۲- محمد صادق موسوی، دانش‌آموز سال چهارم دبیرستانی از قم، با شرکت در مسابقه جهانی مقاله نویسی انجمن اخترشناسی فرانسه، در سال ۱۳۷۲، از میان ۲۷ هزار مقاله، با ارائه مقاله ((قوانین در فیزیک و ارتباط آن با نجوم)) مقام اول را کسب کرد، و دانشگاههای معتبر جهان، از او درخواست همکاری کردند. - کیهان، ۱۷ / ۵ / ۱۳۷۲.

۳- دکتر قدیر گلکاریان، نویسنده جوان ایرانی از تبریز، با ارائه ۸۲ تالیف و ترجمه، در سیزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب در ((استانبول ترکیه)) جایزه کتاب طلایی سال ۱۹۹۴ را به خود اختصاص داد. وی ۱۵۴ عنوان کتاب ترجمه و تالیف کرده و کتاب ((نقش مذهب در سرنوشت انسان و اجتماع)) او، برای ترجمه به انگلیسی در اروپا انتخاب شد. - کیهان، ۱۲ / ۹ / ۱۳۷۳.

۴- به گزارش تلویزیون بی، بی، سی: اساسی‌ترین ابزارهایی که در فرهنگ غربی مورد استفاده قرار گرفته‌اند، اصل خود را مدیون مخترعان و نوآوران اسلامی می‌دانند، زیرا در تمام قرنهایی که در اروپا ((عصر تاریکی)) خوانده شده است، جهان اسلام مشغول بنیان‌گذاری و پایه‌ریزی ریاضیات، علم پزشکی، فیزیک، شیمی و معماری بوده است. - همشهری، ۱۲ / ۲ / ۱۳۷۴.

۴- یاد یار

به خاطر تجلیل از مقام ایمان و علم و قلم باید یاد آور شویم، اینجانب در مورد تنظیم دوره کتاب ((داستانهای کودکی بزرگان تاریخ)) همکار مخلص خود ((مرحوم حسین تمنائی)) را، ۲۴ اسفندماه ۱۳۷۳، در اثر بیماری سرطان از دست داد و بیش از سایر درد‌آشنایان فرهنگی سوگوار شد.

مرحوم ((حسین تمنائی)) که ۲۴ دی ماه ۱۳۲۵ در کاشان چشم به دنیا گشوده بود، با دارا بودن لیسانس ریاضی، تمام توان عمر ۴۹ ساله خود را در راه گسترش آموزش و پرورش نسل جوان میهن اسلامی به کار گرفت، و با قلم اشک آلود خود، نمایشنامه‌ها و داستانهای: خون فروش، اشک یتیم، فرجام انسانها، مورچه دور اندیش، نه شرقی نه غربی، لحظه‌ها، و جرقه نجات، را برای کودکان و نوجوانان به چاپ رسانید، و سرانجام وقتی معصومانه چشم از جهان فرو بست، هزاران عناصر فرهنگی در ((کاشان)) و تهران و سایر شهرها، از او تجلیل فراوان به عمل آوردند.

رحمت خداوند نثار وی، و همه صالحان زمین والسلام.

تهران: احمد صادقی اردستانی

۱۵ خرداد ۱۳۷۴

۱- آیت الله حکیم

سید محسن در سال ۱۳۰۶ هجری قمری، در خانه سید مهدی طباطبائی حکیم، در نجف اشرف دیده به جهان گشود. او در دوران کودکی به فرا گرفتن قرآن مجید و علوم دینی پرداخت و در سال ۱۳۲۶ هجری قمری، کتابهای دوره سطح را تمام کرده و در محضر علماء و مدرسین بزرگ، درس خارج فقه اصول را آغاز نمود.

سید محسن طباطبائی حکیم مدتها نزد علامه مجاهد آقای سید حبوبی، اخلاق و عرفان آموخت و در سال ۱۳۳۲ هجری قمری، همراه استاد بزرگوارش به جهاد و دفاع بر ضد استعمار انگلیس پرداخت و تا سال ۱۳۳۳ هجری قمری، در جبهه‌های نبرد با کفار و دفاع از میهن اسلامی مبارزه کرد. پس از پایان جنگ، تدریس طلاب علوم دینی را بر عهده گرفت و سطوح بالای علوم از جمله درس خارج فقه را تدریس می‌کرد.

در سال ۱۳۳۱ هجری قمری کتابی درباره مسائل ارث زن تالیف کرد و آن را در خدمت استادش آیت الله سید محمد حبوبی برد استاد با مطالعه این کتاب سخت متعجب گردید، به طوری که به آیت الله سید محسن طباطبائی فرمود: من تا به حال قدر و منزلت تو را نمی‌دانستم و اکنون با مطالعه این کتاب، تو را کاملاً شناختم.

این عالم ربانی از اوقات عمرش حداکثر استفاده را بعمل می‌آورد و همراه با تدریس دروس مختلف و تربیت شاگردان، به تالیف، مطالعه و تحقیق می‌پرداخت. تالیفات وی به بیست و چهار اثر، در رشته‌های فقه اسلامی و شیعه بالغ می‌گردد.

آیت الله سید محسن طباطبائی دارای اخلاقی نیکو و کمالاتی در اعلا درجه بود. با اینکه ریاست امور مسلمین را بر عهده داشت، لیکن هرگز پای بند ریاست نبود. دشمنان، برای تضعیف روحیه‌اش افتراها می‌زدند، اما روح بزرگ و سعه صدر او به اندازه‌ای قوی و نیرومند بود که ذره‌ای غبار بدبینی و ناامیدی بر ساحت مقدس و تقوای او نمی‌نشست. از خصوصیات روحی وی، شجاعت بی نظیرش بود که در مقام فتوا و تشخیص وظیفه شرعی، بدون ترس و خوف و با اقتداری که ویژه مومنان راستین است عمل می‌کرد. در جنگ با بیگانگان و آزاد سازی عراق از چنگال دشمنان، نقش عظیمی داشت و به طور کلی در اهتمام به امور مسلمانان همواره در تلاش و فعالیت بود.

یکی از آثار چشمگیر و آشکار این شخصیت مذهبی، تاسیس و تقویت کتابخانه‌های عمومی بود. تاسیس کتابخانه ((کتبه الامام حکیم)) در مسجد جامع هند، چندین کتابخانه عمومی در بصره و کتابخانه‌های متعددی در بغداد و سایر شهرهای عراق و همچنین تقویت کتابخانه‌های دیگر با اهداء کتابهای فراوان برای آنها، از جمله آثار مهم و ارزشمندی وی، در نشر علوم و معارف اسلامی بود.

ساختن و تعمیر مسجدها، حسینیه‌ها و اماکن مقدس و مدرسه‌های علوم دینی، به عنوان احیای میراث فرهنگی و بوجود آوردن مرکز مهم عبادت و مهد پرورش طلاب و عالم دینی، بخش دیگری از آثار جاویدان آیت الله حکیم است، که تعدادی از آنها بدین قرار می‌باشد:

۱- مدرسه علمی شهر ((حله)) عراق.

۲- مدرسه علمی عاملیه نجف.

۳- مدرسه ((شریف العلماء)) در نجف.

۴- مدرسه شماره ۲ ((سید محمد کاظم یزدی)) نجف.

۵- مدرسه ((افغانیه و تبتی‌ها)) در نجف.

۶- مدرسه بزرگ ((دارالحکمه)) در نجف.

۷- مدرسه علمی در ((الرحباوی)).

۸- توسعه ((مسجد هندی)) در نجف.

۹- ساختن مسجدی در شهر ((هندیه)) عراق.

۱۰- تعمیر مسجد و حسینیه ((ذوگفل)).

۱۱- ساختن مسجد ((کولاء)).

۱۲- ساختن مسجد ((غماس)).

۱۳- ساختن مسجدهائی در محل‌های: آل بدیر، الصویره، قلعه سکر، سویج، و شجر.

۱۴- ساختن و تعمیر مسجدهائی در لبنان، پاکستان، سوریه و افغانستان.

۱۵- ساختن و تعمیر حسینیه هائی در کرکوک، کراده شرقیه بغداد، حله، الرحاوی، و مدینه منوره.

۱۶- بازسازی مقبره ((محقق حلی)) در ((حله)).

۱۷- بازسازی حرم حضرت ((مسلم بن عقیل)) و طلاکاری گنبد و ضریح آن بزرگوار.

۱۸- بازسازی مقبره ((میثم تمار)).

۱۹- ساختن ضریح جدید ((حضرت ابوالفضل علیه السلام)). آیت الله حکیم، غیر این آثار پربرکت و ماندگار، از خود کتابهای

ارزشمند علمی و دینی نیز به جای گذاشته، که برخی از آنها بدین قرار است:

۱- حقایق الاصول، شرح کتاب ((کفایه الاصول)) ۲ جلد.

۲- نهج الفقاهه، شرح کتاب ((مکاسب)) شیخ انصاری.

۳- شرح تبصره علامه حلی، در ۳ جلد.

۴- رساله عملی ((منهاج الصالحین)) ۲ جلد.

۵- مناسک و احکام حج، به نما ((منهاج الناسکین)).

۶- رساله‌ای در شرح ((ارث زن)).

۷- حاشیه بر کتاب فقهی ((عروة الوثقی)).

۸- حاشیه بر ((توضیح المسائل)) آیت الله بروجردی.

۹- شرح کتاب ((شرح الافلاک)) در علم هیئت.

۱۰- شرح کتاب ((المراح)) در علم صرف.

۱۱- کتاب ((مستمسک عروة الوثقی)).

این کتاب مهمترین و بزرگترین اثر علمی و استدلالی آیت الله حکیم است، که از ۱۴ جلد و هزاران صفحه به وجود آمده و

یک دوره کامل فقه شیعه را تشریح نموده است.

آیت الله سید محسن طباطبائی حکیم، پس از یک عمر ۸۴ ساله سراسر کوشش و تلاش در راه تبلیغ و ترویج و احیای احکام الهی، سرانجام بیست و هفتم ربیع الاول سال ۱۳۹۰ هجری قمری، مطابق با دوازدهم خرداد ماه سال ۱۳۴۹ هجری شمسی در عراق چشم از جهان فرو بست، بیش از یک میلیون نفر در تشییع جنازه او شرکت کردند، و پیکر پاک او را در کنار کتابخانه‌ای که خود در نجف ساخته بود، به خاک سپردند.

بمناسبت تجلیل از مقام علمی و دینی این مجتهد بزرگ، در عراق، ایران، حجاز، لبنان، پاکستان، افغانستان، سوریه و سایر کشورهای اسلامی، مراسم مهمی تشکیل گردید. - آثار المرجعیه الامام الحکیم، مجله نور علم، دوره ۲، ؟

۲- آیت الله کاشانی

سید ابوالقاسم حسینی کاشانی، در سال ۱۳۰۰ هجری قمری، در تهران چشم به جهان گشود، پدرش آیت الله سید مصطفی کاشانی، از علمای مبارز و فعال بود و به همین جهت، به دست انگلیسی‌ها به شهادت رسید. سید ابوالقاسم در سن شانزده سالگی، همراه با پدرش برای انجام فریضه حج به مکه رفت و سپس عازم نجف اشرف گردید و برای ادامه تحصیل و تکمیل علوم اسلامی در این شهر اقامت کرد. وی با داشتن استعداد قوی و جدی و پشتکار، به زودی دروس مقدماتی را فرا گرفت و به حوزه‌های درسی استادان بزرگی مانند آیت الله محمد کاظم خراسانی مولف کتاب ((کفایه الاصول)) و ((میرزا حسین خلیلی تهرانی)) راه یافت و آنچنان سریع پیشرفت کرد، که در سن بیست و پنج سالگی به درجه اجتهاد رسید.

آیت الله کاشانی پس از شهادت پدرش، که از مراجع علمی و دینی نجف اشرف بود، مسئولیت‌های پدرش را که همانا پیشوائی دینی جامعه بود، بر عهده گرفت.

پس از مدتی وی به ایران آمد و با توجه به دارا بودن روحیه مبارزاتی و ضد استعماری، در مبارزات ملی کردن نفت ایران شرکت نمود و در دوره هفتم و هفدهم به نمایندگی مجلس شورای ملی و ریاست مجلس برگزیده شد.

سوابق مبارزاتی آیت الله کاشانی، از انقلاب اسلامی سال ۱۹۲۰ میلادی عراق آغاز گردید. او در جریان انقلاب اسلامی عراق هم در جبهه سیاسی و هم در جبهه نظامی و مبارزات مسلحانه فعالانه شرکت کرد، به طوری که انگلیسی‌ها او را به اعدام محکوم نمودند، که با آمدن وی به ایران، انگلیسی‌ها موفق به اجرای حکم اعدام او نگردیدند.

آیت الله کاشانی از سال ۱۳۲۰ شمسی، رهبری مبارزات روحانیت را در ایران بر عهده گرفت و در کوبیدن تفکر غلط ((جدائی دین از سیاست)) این شعار انگلیس، با تمام نیرو به فعالیت پرداخت و با طرح ((اسلام انقلابی و سیاسی)) بار دیگر، در برابر سلطه انگلیس قرار گرفت، به طوری که در آستانه انتخابات دوره چهاردهم، توسط عوامل استعمار انگلیس دستگیر شد و به زندان افتاد. مردم بیدار و آگاه ایران علیرغم زندانی بودن آیت الله کاشانی، او را به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب کردند. وی پس از بیست و هشت ماه زندانی، در شهریور سال ۱۳۲۴ شمسی آزاد شد و مورد استقبال کم نظیر ملت مسلمان ایران قرار گرفت و در برابر سیاست مزورانه نفوذ بیگانگان به مبارزه برخاست و به صورت مانع نیرومند و عظیمی در مقابل دولتهای وابسته به انگلیس در آمد.

آیت الله کاشانی اولین عالم مذهبی بود که برای نخستین بار، توجه ملت ایران را به حمایت از مسلمانان فلسطین جلب کرد و در تاریخ یازدهم دی ماه سال ۱۳۲۶ شمسی، اعلامیه شدید الحنی صادر نمود و به همه مسلمانان جهان هشدار داد، که تشکیل دولت صهیونیسم، در آینده به صورت کانون مفسد و مشکلات بزرگی برای خاورمیانه و حتی برای دنیا در خواهد آمد. با صدور این اعلامیه، استعمارگران او را به لبنان تبعید کردند، اما وی هرگز سکوت نکرد و با هر وسیله ممکن، پیامهای خود را مبنی بر مبارزه پیگیر با استعمار و استبداد، به گوش مردم می‌رسانید.

مردم مسلمان در دوره شانزدهم نیز آیت الله کاشانی را به نمایندگی مجلس برگزیدند، لذا وی پس از هیجده ماه تبعید، در بیستم خرداد سال ۱۳۲۹ با استقبال با شکوه ملت، به ایران بازگشت و با شجاعت تمام اعلام کرد: ((نفت ایران، متعلق به ملت ایران است و قرار دادهای تحمیلی و استثمارگری ارزش حقوقی ندارد)).

رزم آراء این نخست وزیر سر سپرده استعمار هنگامی که در مقابل این اعلامیه آیت الله کاشانی ایستاد، خیلی زود حکم اعدام وی از سوی روحانیت مسلمانان صادر شد و ترور گردید.

آیت الله کاشانی از ملت ایران، دعوت کرد، تا در روز بیست و چهارم خرداد سال ۱۳۳۰ در میتینگ خلع ید استعمار شرکت نمایند.

بنابر گزارش خبرگزاری‌ها، جمعیت بی سابقه‌ای در این میتینگ شرکت نمودند. این میتینگ به اندازه‌ای با شکوه برگزار گردید، که نفوذ کلام آیت الله کاشانی از مرزهای ایران گذشت و در سایر کشورهای اسلامی نیز، منشا بیداری و حرکت‌های ضد استعمار انگلیس گردید.

آیت الله کاشانی از نظر علم و دانش و بصیرت، در سطح بسیار بالائی قرار داشت. مقامی علمی و مرتبه مبارزاتی او به اسلام جان تازه‌ای بخشید و مایه امید علماء و حوزه‌های علمیه و عزت و اقتدار اسلام گردید و علماء و فقهاء بزرگی مانند ((آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی))، ((شیخ الشریعۀ اصفهانی))، ((آقا ضیاء الدین عراقی))، ((سید ابوالحسن اصفهانی)) و ((حاج سید اسماعیل صدر)) مقام بلند علمی و مبارزات ضد استعماری او را با تعبیرهای شکافنده دریای علوم و کلید در گنجهای دقیق دانش ستودند.

سر انجام این عالم مجاهد، پس از عمری مبارزه با دشمنان اسلام و انسانیت و آگاهی بخشیدن به توده‌های مسلمان و خدمت به اسلام، شب چهارشنبه هفتم شوال سال ۱۳۸۱ هجری قمری، در اثر بیماری ((ذات الریه)) زندگی را بدرود گفت. تشییع جنازه با شکوه و عظیمی، به نشانه تجلیل از خدمات ارزنده او به عمل آمد و در رواق غربی بقعه حضرت عبدالعظیم، به آغوش خاک آرمید.

این عالم مجاهد، به خاطر مسافرت‌های فراوان، زندان رفتن‌های متعدد، و درگیری‌های سیاسی طولانی، به نوشتن و چاپ آثار علمی خود موفق نگردید، اما همانطور که خواندیم مراجع بزرگ تقلید ((نجف اشرف)) مقام بلند علمی و اجتهاد او را مورد تأیید قرار دادند.

اضافه بر این، هر گاه مقلدین مرجع بزرگ تقلید و مجتهد ضد استعمار انگلیس، آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی، درباره ((فالا علم)) یعنی کسی که در رتبه بعد از ((مجتهد اعلم)) قرار دارد، سؤال می‌کردند، تا در مواردی که فتوای مجتهد اعلم مشکل است، از او تقلید کنند، آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی، آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی را معرفی می‌کرد و می‌گفت: بر شما باد به فرزندم کاشانی که مردم به او مراجعه می‌کردند و ضمن بدست آوردن فتوا و تقلید از آن عالم بزرگ، خواستار چاپ ((رساله علمی)) او می‌گردیدند.

تسلط کامل این مجتهد بزرگ به مبانی علوم اسلامی و آینده نگری او برای جهان اسلام سبب گردید، که در ((نجف اشرف)) یک مدرسه علوم دینی جدید به نام ((مدرسه علوی)) تأسیس نمود. برنامه ریزی و اداره آن را خود به عهده گرفت، و در این مدرسه علاوه بر تدریس علوم اسلامی، ریاضیات و فنون نظامی نیز تدریس می‌گردید.

اما این اقدام دور اندیشانه مورد انتقاد افراد ساده لوح قرار گرفت، آن را خطرناک و موجب انحراف طلاب تلقی کردند، و ناچار به همراه آیت الله کاشانی، برای حل اختلاف به حضور میرزا محمد تقی شیرازی، که رئیس حوزه بود، رفتند. وقتی میرزای شیرازی، سخنان دو طرف را خوب گوش داد، با لحن بزرگووارانه‌ای خطاب به مردم کرد و گفت: آقای کاشانی درست می‌گوید، که مخالفین سکوت کردند.

آن گاه آیت الله کاشانی به کار خود ادامه داد، و دانش آموزانی را پرورانید، که خوب رشد علمی کردند، شبهای جمعه در حرم امیرالمومنین علیه السلام دعای کمیل برقرار می‌نمودند، و آن گاه هم که انقلاب اسلامی در عراق رخ داد، آنان در جهاد ضد انگلیس شرکت نمودند، و تعدادی از آنان هم شهید شدند. - زندگانی حضرت عبد العظیم، نگاهی به تاریخ انقلاب ۱۹۲۰ عراق و نقش علماء مجاهدین اسلام، ص ۳۴-۳۳. ?

اکنون ۳۵ سال از وفات آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی می‌گذرد، اما خدمات ارزنده و فداکاری‌های ماندگار او به نفع اسلام و مسلمانان، فراموش نانشدنی است، و امام خمینی ((ره)) هم مبارزه او را در مورد ((کشف حجاب)) رضاخانی مورد ستایش قرار داده است. - صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۶۹. ?

۳- ابراهیم فخرائی

در سال ۱۳۱۷ هجری قمری، در یکی از محلات ((رشت)) به نام ((آفخرا)) کودکی به دنیا آمد، که او را ابراهیم نام نهادند، پدر ابراهیم که ((حاجی رضا بازرگان)) نام داشت، فردی متدین و با تقوا بود و در کنار کار تجارتی خود، به مشکلات مردم هم رسیدگی می‌کرد.

ابراهیم در سن پنج سالگی به مکتب خانه رفت، سپس در مدرسه ((اتفاق)) تحصیلات خود را ادامه داد و بعد به مدرسه ((شمس)) رفت. پس از فارغ التحصیل شدن از مدرسه شمس، می‌خواست به خارج از کشور برود، اما پدرش راضی نبود و می‌ترسید در خارج، فرزندش بی دین گردد، لذا برای ادامه تحصیل پدرش را راضی نمودند، که او را به بیروت بفرستد. چون در بیروت فامیل داشتند، پدرش او را در سن شانزده سالگی به بیروت فرستاد. با شروع جنگ جهانی اول، ابراهیم مجبور شد، از بیروت به شام برود، وی مدت هفده ماه در مدرسه‌ای در سوریه تحصیل کرد، سپس از راه کربلا و زیارت عتبات به رشت بازگشت.

مدتی گذشت، ابراهیم به تهران آمد و پس از یک سال تحصیل در مدرسه ((سیروس)) در امتحانات پایه دوره متوسطه قبول شد. سپس در رشته طب مدرسه دارالفنون پذیرفته شد. ابراهیم یک بار به اتفاق برادرش که از نیروهای جنگل بود، خدمت میرزا کوچک خان جنگلی رسید. سخنان میرزا کوچک خان در ابراهیم، تاثیر عمیقی گذاشت، به طوری که تصمیم گرفت با او همکاری نماید. ابتدا مسئولیت تحریرات و نامه‌ها و نوشته‌های میرزا کوچک خان را به عهده گرفت و سپس مسئول امور مالی شد و بعدها مسئول اداره فرهنگ نهضت جنگل گردید و به دستور میرزا چندین مدرسه در ماسوله، صومعه سرا، فومن و... و.. احداث کرد.

او یک روز قبل از سقوط نهضت جنگل، به دستور میرزا کوچک خان، به همراه عده‌ای دیگر به ارتفاعات ((کلوندره رود)) رفت، چند روزی در زیر درختان بیتوته کرد و سپس از ترس حمله دشمن از آنجا فرار کرد و به طرف طارم و زنجان می‌رفت که گرفتار عمال دولت شد، عمال دولت او همراهانش را غارت کردند و هر چه داشتند، از آنها گرفتند. ابراهیم مخفیانه به رشت رفت و مدتی خانه نشین شد. از اینکه اوضاع نامشاعد بود، به دعوت یکی از دوستانش به ((انزلی)) رفت و مدیریت یک مدرسه را در انزلی به عهده گرفت. مدت شش ماه در انزلی بود، اما در این مدت، حقوقی به او و سایر معلمان ندادند، لذا اداره کنندگان مدرسه اعتصاب کردند. اما چون ابراهیم سرپرستی اعتصاب کنندگان را بر عهده داشت، او را از انزلی خارج کردند.

ابراهیم ناچار به رشت مراجعت نمود و با کسب امتیاز روزنامه ((پیام)) اقدام به انتشار این روزنامه کرد، اما طولی نکشید که چاپ روزنامه پیام را هم ممنوع نمودند. او با سرپرستی دوستش به نام ((محمود)) طلوعی امتیاز روزنامه ((طلوع)) را گرفت و سردبیر این روزنامه شد. اما با چاپ مقاله‌ای

علیه سرتیپ محمد حسین خان، که نماینده تیپ مستقل شمال بود، ابراهیم فخرائی را دستگیر و زندانی کردند. ابراهیم فخرائی پس از یک سال حبس و تحمل سختی‌های فراوان، به دعوت رئیس جدید معارف گیلان، تدریس در دبیرستانی را با حقوق سی تومان در ماه به عهده گرفت. وی علاوه بر تدریس، کتاب‌های اخلاق، مدنی، دینی و فارسی کلاس ششم ابتدائی را تالیف کرد و در سال ۱۳۰۶ مجله ((فروغ)) را تاسیس نمود و مقالاتی از استاد احمد آرام و استاد سعید نفیسی و امثال این بزرگان را در مجله به چاپ می‌رسانید. دوازده شماره از مجله منتشر شد، که مجدداً او را از دبیرستان اخراج به تهران تبعید کردند.

ابراهیم فخرائی در تهران تقاضای ملاقات با وزیر فرهنگ را نمود. وزیر فرهنگ پس از انجام ملاقات، او را به ریاست مدرسه شماره ۱۷ تهران منصوب کرد. پنج سال مدیریت این مدرسه را به عهده داشت، تا اینکه در امتحان ورودی دوره قضائی شرکت کرد و قبول شد و بعدها به عنوان وکیل مدافع به رشت رفت.

در سالهای ۱۳۱۳ تا ۱۳۲۳ در قزوین تبعید بود. در دوران تبعید، در کلاسهای درس ملا صدرای شیرازی شرکت می کرد و در همین دوران بود که بازنشسته شد.

وی با اینکه بازنشسته شده بود، مناطق و شهرستانهای متعددی او را دعوت می کردند و او با سمت های رئیس دادگستری و بازرس به شهرها می رفت. مدتی ریاست دادگستری بروجرد و بعدها آبادان را بر عهده داشت.

هنگامی که در دادگستری آبادان کار می کرد، رئیس آتش نشانی آبادان یک نفر انگلیسی بود، که به علت تصادف یک نفر ایرانی را کشته بود و پرونده به دست ابراهیم فخرائی افتاد و آن شخص انگلیسی به دو سال زندان محکوم شد. اما هر چه کوشیدند تا فخرائی با تطمیع و تهدید، حکم را لغو نماید، حاضر نشد، لذا مجدداً او را به ملایر تبعید کردند.

او در سال ۱۳۳۴ به قزوین رفت و در آنجا ماند. ابراهیم فخرائی چه در کار فرهنگ و چه در امور دادگستری، فردی نمونه بود. معلمی اهل تحقیق و پژوهش بود، اخلاق، رفتار و سادگی او، برای شاگردانش الگو بود.

او در نویسندگی نیز مهارت داشت و حتی در دوران بیماری نیز، کارهای مطالعاتی و نویسندگی را همچنان ادامه می داد و با مراجع دینی و عالمان بزرگ مانند: آیت الله بروجردی ارتباط داشت و در طول هفتاد سال خدمات ارزنده و صادقانه، هرگز از راه راست، منحرف نشد.

از آثار دیگر این شخصیت متعهد می توان به کتابهای ارزشمند زیر اشاره کرد:

۱- کتاب مشهور ((سردار جنگل)) که تا کنون ده بار تجدید چاپ گردیده است.

۲- کتاب ((جنگ جهانی اول و ارتباط آن با ایران)).

۳- کتاب ((گیلان در جنبش مشروطه))

۴- کتاب ((گیلان در قلمرو شعر و ادب))

۵- کتاب ((از هر چمن گلی))

۶- کتاب ((مشاهیر گیلان))

۷- گنجینه ادب

در تاریخ آذرماه سال ۱۳۶۳ که ماهنامه ((کیهان فرهنگی)) با استاد ابراهیم فخرائی مصاحبه انجام داده، او را به حسب ظاهر تنها یادگار بازمانده از باران ((میرزا کوچک خان جنگلی)) دانسته است.

این عنصر فرهنگی کار و تلاش و مبارزه با استعمار را در آن تاریخ که ۸۸ سال داشته، سر حال و با حافظه سرشار و استحکام روحی معرفی نموده، و با این حساب که اکنون سال ۱۴۱۵ هجری است، استاد ابراهیم فخرائی می‌بایست ۹۹ سال داشته باشد.

راستی چه زیبا و پر برکت است زندگی، که در راه تحصیل علم و گسترش دانش و به کارگیری علم و دانش، بصورت آگاهی بخشی و مبارزه با انحراف و خدمات ارزشمند به جامعه اسلامی عملی گردد، و مشعل وجود انسان روشنی بخش راه تاریک انسانها شود.

اما باید توجه داشته باشیم، که این همه فضل و کمال به سادگی به دست نمی‌آید، بلکه چون ((استاد فخرائی)) می‌بایست در میدان سخت زندگی و کورانهای دردناک، با عشق و امید حرکت کرد، مقاومت و سرسختی به خرج داد، از دشمن نه‌راسید و بلکه با صبر و حوصله فراوان از گردنه‌های طاقت فرسا عبور نمود، ناکامیابی و پیروزی بدست آورد. استاد فخرائی، هم، این شعر ((مرحوم نجات)) را روی جلد ((مجله طلوع)) نوشته بود:

چنان طلوع کند آفتاب هستی ما - - که یاد، کس نکند از زمان پستی ما - کیهان فرهنگی، شماره ۹، آذرماه ۱۳۶۳. ?

محمد فرزند احمد معروف به ((ابوریحان بیرونی)) سوم ذیحجه سال ۳۶۲ هجری در ((بیرون)) از نواحی خوارزم - قسمتهای بین دریای جیحون و دریای خزر - که جزو ایران آن روز محسوب می‌شد، چشم دنیا گشود.

محمد بسیار خردسال بود، که تحصیل علم را آغاز کرد و ((ابو منصور)) منجم و ریاضیدان بزرگ خوارزمی به سرپرستی و تربیت او پرداخت. هوش و استعداد این کودک آن چنان جوشان و فعال بود، که در سن هفده سالگی با ابتکار خود از یک

حلقه درجه دار که بیش از نیم درجه را نشان نمی‌داد، استفاده کرد و ارتفاع نصف النهاری خورشید را در شهر خود اندازه گرفت.

چهار سال بعد تصمیم داشت رصدهای دیگری انجام دهد، برای این کار دایره‌ای به قطر هفت متر و نیم با وسایل دیگر فراهم کرد، اما فقط فرصت یافت در دهکده‌ای در جنوب شهر و مغرب ((آمودریا)) انقلاب صیفی سال ۳۸۵ را رصد کند، که در آن سرزمین جنگ داخلی درگرفت و ابوریحان مدتی آن محل را ترک گفت و آواره و بی سرو سامان گردید! ابوریحان گفته است:

پس از آن مدت چند سال نتوانستم در یک جا بمانم، تا این که روزگار برایم آرامش خاطر فراهم کرد و توانستم به کارهای خود پردازم...

مدت آوارگی ابوریحان را که با فقر و تنگدستی سخت دست به گریبان بوده، حدود ۲ سال می‌توان دانست، که در این مدت به قول برخی از مورخین او در ((ری)) و گیلان به سر می‌برده است، اما در سال ۳۸۷ باز به وطن خود باز می‌گردد و به مطالعات و خدمات نجومی خود می‌پردازد.

اما آنطور که از شواهد تاریخی بدست می‌آید، آشفتگیهای جنگ و اجتماعی سبب می‌شود، که ابوریحان وطن خویش را ترک کند و با یک مسافرت چهل ساله در هند و مناطق مختلف آن زندگی کند.

در همین روزگار است که کار مطالعه و تحقیق ابوریحان، او را به عنوان دانشمندی بزرگ مطرح می‌گرداند، که در علم نجوم، ریاضیات، تاریخ، جغرافیا، تفسیر، لغت‌شناسی، طب و ادبیات معلومات زیادی کسب می‌کند و آثار عمیق فراوانی از خود به جای می‌گذارد.

وضع آوارگی و گرسنگی این دانشمند بزرگ داستانهای زیادی دارد، او برای بدست آوردن نسخه یک کتاب تاریخی که مورد احتیاجش بود، مدت چهل سال جستجو می‌کرد، مطالعه و کار و تلاش او آنقدر زیاد بود، که در سن پنجاه سالگی به بیماریهای سختی دچار شد، چشم و گوش او بسیار ضعیف شده بود و با دستیاری یک نفر دیگر کارهای خود را انجام می‌داد، اما هرگز از مطالعه و نوشتن و تحقیق جدا نمی‌شد.

در حالی که از بیماریهای سخت رنج می‌برد، شبی در خواب دید که در جستجوی هلال ماه نو است، وقتی هلال پنهان شد هاتفی به او گفت: صد و هفتاد بار دیگر این کار را خواهد کرد. این خواب مایه امید و دلگرمی او شد و ابوریحان در طول عمر

آنقدر تلاش و مطالعه کرد، که زبانهای عربی و فارسی و هندی را به خوبی فرا گرفت و توانست از خود ۱۴۶ اثر و کتاب با حدود سیزده هزار برگ یا صفحه به جای بگذارد، که آثار او به زبانهای مختلف زنده جهان ترجمه شده است. معروفترین آثار علمی ابوریحان بیرونی، که برخی از آنها به زبان فارسی هم ترجمه شده، عبارت است از:

۱- آثار الباقیة من القرون الخالیة.

۲-

کتاب فی استیعاب الوجوه الممكنة فی صنعۃ الاسطرلاب .

۳- حکایة آلاء، المسماء بالسدس الفخری.

۴-

تحدید نہایات الاماکن لتصحیح مسافات المساکن .

۵-

مقاله فی النسب التی بین الفزات و الجواهر فی الحجم .

۶- افراد المقال فی امر الظلال.

۷- استخراج الاوتار فی الدائرة.

۸- التفهیم لاوائل صناعة التنجیم.

۹- تحقیق ما للنهد...

۱۰- قرۃ الزیجات.

۱۱ قانون المسعودی.

۱۲- تمهید المستقر لتحقيق الممر.

۱۳- الجماهر فی معرفة الجواهر.

۱۴- کتاب الصيد نه فی الطب.

ابوریحان بیرونی دانشمند محققى بود، که حقیقت را فقط در نوشته‌ها و گفته‌ها نمی‌جست، بلکه علاقه شدیدی به تحقیق مستقیم روی پدیده‌های طبیعی داشت و این کار را گاهی در سخت‌ترین شرائط انجام می‌داد. اعتقاد اسلامی او آن چنان محکم بود که برای نوشتن کتاب ((الوازم الحركتین)) که تحقیقی بهتر از آن نمی‌توان سراغ داشت، بیشتر مطالب آن را از آیات قرآن کریم گرفته است.

در عین حالی که بیشتر زندگی ابوریحان در آوارگی و مسافرتهاى همراه با فقر و گرسنگی و رنج و سختی سپری می‌شد، او دانشمندی خوش اخلاق و خوش برخورد بود، زبان نرم و لحن جذابی داشت و زندگی خود را با پاکی و پاکدامنی و عفت سپری نمود. روح قناعت و مناعت طبع او آن چنان بلند و زیبا بود، که وقتی کتاب ((قانون مسعودی)) را تصنیف کرد سلطان برای او جایزه و مال فراوانی فرستاد، ابوریحان آن را نپذیرفت و گفت:

آن را به خزانه برگردانید، من از مال و ثروت بی‌نیازم چون عمری را با قناعت گذرانده‌ام و ترک این عادت برای من هرگز سزاوار نیست.

مهمترین ویژگی این دانشمند بزرگ این است، که هیچگاه دست و چشم و فکر او از کار و تلاش باز نمی‌ماند، قلم و کاغذ از او جدا نمی‌شد، پیوسته در حال اندیشیدن و مطالعه و تحصیل عمل بود، تمام روزهای سال را به کار و تحقیق اشتغال داشت و فقط دو روز ((نوروز)) و مهرگان را برای تهیه وسائل زندگی و استراحت تعطیل می‌کرد. -الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۷۶. ? در مورد مسائل علمی بسیار دور اندیش و گشاده فکر بود، و به همین دلیل گاهی مورد خشم و بی‌مهری عالمان دیگر قرار می‌گرفت، چنانکه وقتی وسیله‌ای ساخت که ساعات نماز را تعیین می‌کرد و آن را به عالمی نشان داد، آن عالم استفاده از این وسیله را تقلید از کفار دانست و او را مورد انتقاد شدید قرار داد.

روحیه کار و کوشش و عشق به مطالعه و دانا شدن این دانشمند کم نظیر تا آنجا بود، که فقیه بزرگ ابوالحسن بن عیسی می‌گوید: وقتی ابوریحان در بستر بیماری افتاده بود برای احوالپرسی به عیادتش رفتیم، او در حالت سخت جانکندن قرار داشت و با سختی نفسهای آخر را می‌کشید، چون حضور مرا احساس نمود، چشم باز کرد، و گفت: راستی جواب آن مسئله فقهی درباره ارث که یک روز مطرح کردی چه شد؟

گفتم: اکنون حال تو مناسب نیست و چنین صحبت‌هایی جائی ندارد.

ابوریحان گفت: ای مرد! کدام یک از این دو کار بهتر است؟ این مسئله را بدانم و بمیرم، یا نادانسته و با جهل از دنیا بروم؟!

آن گاه من آن مسئله فقهی را توضیح دادم و مطلب برای او روشن شد، و چون او حال خوبی نداشت خانه را ترک گفتم، اما هنوز چند قدم از خانه دور نشده بودم، که از خانه صدای گریه و ناله بلند شد و متوجه شدم ابوریحان جان به جان آفرین تسلیم کرده است. -لغت نامه دهخدا، ج ۲، ص ۴۶۱. ?

ابوریحان بیرونی دانشمند بزرگ و ریاضیدان کم نظیر مسلمان قرن چهارم و پنجم هجری، در آخر عمر طولانی و پر برکت خود، که بیش از هشتاد سال بوده، پی از یک زندگی سراسر افتخار و شرافت، با به جای گذاشتن کتابهای علمی کم نظیر، در ((غزنه)) بعد از سال ۴۴۲ هجری، زندگی را بدرود گفته است. -زندگینامه علمی دانشمندان اسلامی، ص ۳۲۱-۳۰۵، لغت نامه دهخدا، ج ۲، ص ۴۸۷-۴۶۱، هدیه الاحباب، ص ۲۴. ?

این را هم باید بدانیم، که سخن گفتن از مقام بلند ((ابوریحان بیرونی)) و آثار عمیق علمی او، آگاهی‌های فراوان و فرصت زیادی را می‌طلبد، که باید به آثار وی و منابع لازم در این باره مراجعه نمود، چنانکه علامه ((علی اکبر دهخدا)) ۲۴ صفحه بزرگ از جلد دوم ((لغت نامه)) خویش را به شرح زندگی ((ابوریحان)) و بررسی آثار علمی او اختصاص داده، و برخی از دانشمندان ایرانی و غیر ایرانی هم کتاب مفصل و جداگانه‌ای درباره شخصیت این دانشمند نابغه مسلمان، به رشته تحریر در آورده‌اند.

۵- ادیب نیشابوری

در سال ۱۲۸۱ هجری قمری ((مطابق با سال ۱۲۴۲ هجری شمسی))، در روستای ((بیژن گرد)) نیشابورت در خانه کشاورزی به نام ملا حسین، کودکی به دنیا آمد، که او را عبد الجواد نام نهادند.

او چهارساله بود که به بیماری آبله مبتلا گردید، چشم راستش کور شد و چشم چپش، پس از مداوا و معالجات زیادی، تا اندازه‌ای بینائی اش را باز یافت، به قدری که می‌توانست جلوی پای خود را ببیند.

زمانی که همسالان عبد الجواد به مکتب می‌رفتند، پدرش حاضر نشد او را به مکتب بفرستد، زیرا می‌ترسید در رفت و آمدها چشمش آسیب ببیند و آن مقدار کم بینائی را هم از دست بدهد. عبد الجواد حافظه‌ای بسیار قوی داشت. در یکی از شب‌های ماه مبارک رمضان، پدرش دعای سحر می‌خواند عبد الجواد به دقت آن را گوش کرد و کاملاً حفظ نمود. به طوری که شب

بعد که پدر موقع قرائت دعا، اشتباهی نمود، عبد الجواد از جا جست و اشتباه پدرش را به او گفت. ملا حسین از این موضوع خیلی خوشحال شد و راضی گردید پسرش را به مکتب بفرستد.

عبد الجواد به مکتب رفت و در اندک زمانی توانست خواند و نوشتن پارسی و مقدمات تازی را فرا گیرد سپس برای ادامه تحصیل به شهر نیشابور رفت و همزمان با ادامه تحصیل، اشعار دیوان قاآنی را حفظ کرد و طولی نکشید که خودش شروع به سرودن قصیده هائی به سبک قاآنی نمود. علاوه بر این وی مهارت خاصی در خواندن شعر داشت و هر شعری را متناسب با حال و هوای آن شعر قرائت می کرد.

عبد الجواد در سن شانزده سالگی به مشهد مقدس رفت و در مدرسه علمیه ((خیرات خان)) و مدتی بعد در مدرسه علمیه ((فاضل خان)) و مدرسه ((نواب)) صرف و نحو علوم متداول را به خوبی فراگرفت و سپس به آموختن دروس سطح عالی پرداخت و همزمان با آن تدریس دروس سطح پایین تر را نیز برای طلاب آغاز کرد. با اینکه وی از نعمت بینائی، بهره کمی داشت، در عین حال با همت عالی و روح امیدواری و تلاش مستمر خود، علوم عربی، فقه و اصول را به خوبی فرا گرفت و به نیشابور مراجعت نمود. در این زمان پدرش در بستر بیماری بود و بالاخره بدرود حیات گفت.

بعد از فوت پدر، عبد الجواد مجدداً به مشهد مقدس رفت و در مدرسه ((نواب)) سکونت اختیار کرد و تا آخر عمر هم در همانجا بود و بار دیگر مطالعه و تدریس را از سر گرفت.

با اینکه مطالعه برایش خیلی دشوار بود و چشم چپ او هم گل پیدا کرده بود و مجبور بود هنگام مطالعه، کتاب را خیلی نزدیک چشم نگاه داشته و به سختی کلمات را تشخیص می داد، در عین حال به دلیل مطالعات فراوان، کلاس های درس او روز به روز رونق بیشتری می یافت!

اطلاعات تاریخی و ادبی او بسیار زیاد بود و محفوظاتش از شعر و نثر زبانهای عربی و فارسی به قدری فراوان بود، که کمتر دانشمندی به آن پایه رسیده بود و همه آشنایان را به تعجب انداخته بود.

او شبانه روز کار می کرد، یا مطالعه می نمود و یا به تدریس می پرداخت. در رشته های مختلف علوم اعم از عربی، فارسی، حکمت، طبیعی، آراء مذاهب مختلف، هیات، نجوم، حساب، جبر، مقابله، هندسه، طب، فقه، اصول، حدیث و رجال، بد طولانی داشت و مقامی ارجمند نزد صاحبان علوم پیدا کرده بود. برای مثال بالغ بر دوازده هزار بیت از اشعار اعراب زمان جاهلیت را در ذهن خود حاضر و آماده داشت!

عبد الجواد که بر اثر اشعار فراوانش به ((ادیب نیشابوری)) معروف گردیده بود، بنابر دلائلی، هرگز ازدواج نکرد و در حجره کوچکی، در مدرسه نواب زندگی ساده‌ای داشت. با اینکه وی بسیار کم بضاعت و فقیر بود، اما به قدری بلند طبع و قانع بود، که هیچکس جرات نمی‌کرد و به خود اجازه نمی‌داد، تا او را کمک مالی نماید.

او حتی در روزهای تعطیل مانند ولادت و وفات ائمه اطهار ((س)) هم کارش را ادامه می‌داد و کلاسهایش هم چنان برقرار بود و می‌گفت:

((احترام پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیه السلام به خاطر علم و آگاهی آنان می‌باشد، پس در این صورت تعطیل علم چه معنایی دارد؟! اگر برای ولادت‌ها و وفات‌ها بخواهیم کلاس درس را تعطیل کنیم، یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر داریم و در این صورت در هر روز چندین پیامبر یا وصی پیامبر از دنیا رفته است، پس دیگر نباید درس بخوانیم)).

ادیب نیشابوری از جمله ادیبانی است که حق بزرگی به گردن ادبیات و فرهنگ امروزه ایران دارد. شاگردانی که توسط او تربیت گردیده‌اند، هر کدام، نام آورانی در صحنه ادبیات فارسی می‌باشند.

از جمله شاگردانی معروف ادیب نیشابوری: بدیع الزمان فروزانفر، محمد پروین گنابادی، محمد تقی ادیب نیشابوری، محمد علی بامداد، ملک الشعرای بهار، سید جلال الدین تهرانی، محمد تقی مدرس رضوی و... می‌توان نام برد.

این ادیب فرزانه، به خاطر نارسائی بینائی خود نتوانست آثار مکتوب زیادی را از خود بجای گذارد، اما با وجود همان یک چشم ناتوان، کتابهای زیر را به رشته تحریر در آورده است:

۱- رساله‌ای در جمع بین عروض فارسی و عربی.

۲- قسمتی از ((شرح معلقات سبع)).

۳- چند جزوه در ((تلخیص شرح خطیب تبریزی)) بر حماسه ادبی ((ابی تمام)).

۴- دیوان اشعار.

از آثار ادیب نیشابوری متأسفانه چیزی به چاپ نرسیده است، فقط از مجموع حدود پنجهزار بیت شعر او، تعدادی را ((عبرت نائینی)) در دو کتاب: ((مدینه الادب)) و ((نامه فرهنگیان)) با خط خود آورده است.

ادیب نیشابوری، این دانشمند فرزانه و مربی بزرگ و خدمتگزار، پس از شصت و سه سال عمر با برکت، صبح روز جمعه پانزدهم ذیقعه سال ۱۳۴۴ هجری قمری، مطابق با ششم خرداد ماه سال ۱۳۰۵ شمسی زندگی را بدرود گفت، جسد او را

نزدیک در نقره ((دار الحفاظ)) آستان مقدس حضرت امام رضا علیه السلام به خاک سپردند. - از بهار تا شهریار، ج ۱، ص

۱۶۸. ?

۶- ارنست رنان

زورف ارنست رنان، در ۲۷ فوریه سال ۱۸۲۳ میلادی، در یکی از شهرهای فرانسه، به نام ((تره گیّه)) چشم به دنیا گشود. اما چون وی هفت ماهه به دنیا آمده بود، چنان ضعیف و ناتوان بود که کسی امیدی به زنده ماندن او نداشت.

پدر رنان ناخدای ورشکسته‌ای بود، که وقتی به سال ۱۸۲۸ میلادی از دنیا رفت ((هانری بت)) دختر هفده ساله و رنان پنج ساله را از خود به جای گذاشت، و آنان با تحمل درد یتیمی، از لحاظ تامین مخارج زندگی با سختی به سر می‌بردند.

اما ((هانری یت)) کمر همت بست، نخست از راه آموزگاری و بعد از راه معلمی در یک خانواده هلندی، حقوقی را بدست می‌آورد و زندگی خود و برادر کوچک و مادر داغدار را تامین می‌کرد.

رنان کوچک، به دبستان کلیسای ((تره گیّه)) رفت، تحصیلات ابتدائی را به پایان رسانید، و از خود چنان هوش و استعداد سرشاری نشان داد، که توانست در ۱۵ سالگی برای فراگرفتن علوم دینی وارد مدرسه مذهبی ((نیکلا دو شاردونه)) پاریس گردد.

وی دوره چهارساله این مدرسه را به خوبی پشت سرگذاشت، و برای ادامه تحصیلات عالی به دانشکده ((سن سولپیس)) وارد شد. در این دانشکده می‌بایست نخست در سال اول فلسفه آموخت، اما این کار در مرکز اصلی آن صورت نمی‌گرفت، بلکه کلاسهای فلسفه در خانه زیبای ((مارگريت دووالو)) همسر اول ((هانری چهارم)) متعلق به قرن هفدهم در نقطه بیلاقی حومه پاریس تشکیل می‌شد.

در محوطه این دانشکده باغ زیبا و با صفائی قرار داشت، که رنان بیشتر اوقات خود را در آنجا می‌گذرانید، در یکی از خیابانها روی نیمکت سنگی می‌نشست و بدون این که خسته شود، به مطالعه می‌پرداخت و به امید آینده‌ای درخشان، به فکر و اندیشه فرو رفت.

رنان دوره سه ساله این دانشکده را هم به خوبی گذرانید، و با پشتکار زیاد به مبانی علوم الهی و قواعد زبانها عبرانی و سریانی و عربی مسلط شد، اما به خاطر مقررات سخت اخلاقی، وی در ۱۶ اکتبر ۱۸۴۵، آن دانشکده را ترک گفت و به شغل دبیری پرداخت.

ولی در آن روزها ((رنان)) دوستی پیدا کرد، که در اثر معاشرت و گفتگو با او، تحول فکری جدیدی در زندگیش پدیدار گشت. نام این دوست که چهار سال از ((رنان کوچکتر)) بود، ((مارسلن برتلو)) بود، که دانشجوی علوم بود، و طولی نکشید که یکی از ستارگان درخشان ((علم شیمی)) در عصر خود محسوب گشت.

این دو دوست، خوب همدیگر را درک کردند، ((برتلو)) در هوش و اخلاق با ((رنان)) برابری می کرد، اما در علم و معرفت ((برتلو)) بود، که دانشجوی علوم بود، و طولی نکشید که یکی از ستارگان درخشان ((علم شیمی)) در عصر خود محسوب گشت.

این دو دوست، خوب همدیگر را درک کردند، ((برتلو)) در هوش و اخلاق با ((رنان)) برابری می کرد، اما در علم و معرفت ((برتلو)) برتری داشت و مکمل رنان محسوب می گردید، بدین جهت ((رنان)) در عین حالی که به سال ۱۷۵۲ دکترای خود را در ادبیات گرفت، چنان تحت تاثیر افکار ((برتلو)) واقع شد، که تحت عنوان ((آینده علم)) کتابی به قلم ((رنان)) در سال ۱۸۵۹ منتشر شد.

این کتاب یک تحقیق اجتماعی، یک مقدمه برای مطالعات علمی و یک کوششی بود برای ایجاد فلسفه‌ای بر اساس حقایق تجربی، برای دست یافتن به ارزشهای علمی در حل مسائل اجتماعی، چنانکه دوستی ((برتلو)) تا آخر عمر با ((رنان)) هم چنان صمیمی و بر پیمان مقدس بدون هیچگونه خصومت و ناراحتی باقی ماند.

رنان در سالهای ۱۸۴۹ و ۱۸۵۰ سفری به ((ایتالیا)) کرد، در این سفرذوق به هنر و زیبایی در او پدیدار گشت، و چنان افکار او را پخته و سنجیده کرد، که توانست اولین کتاب خود را دو سال بعد از این مسافرت، به نام ((آو-روس)) به چاپ برساند و پیشرفت خوبی در کار خود بدست آورد.

در سال ۱۸۵۴ رنان با ((کرنلی)) دختر خواهر)) ((آری شفر)) نقاش هلندی ازدواج کرد، و آن گاه هم که خواهر او ((هانری بت)) از لهستان بازگشت، با آنان و با مادر پیر خود، که بعد به فرزندان خود پیوست، در عین داشتن مشکلات عادی، زندگی خوبی را ادامه می دادند.

رنان، در مجله ((دو جهان)) و ((روزنامه کوشش)) مقاله می نوشت، و نیز در دایره کتابهای خطی ((کتابخانه ملی)) کار می کرد، و به سختی می توانست مخارج سنگین عائله خود را تامین نماید، تا این که به سال ۱۸۵۷ ((کلورد برنارد فرانس)) استاد کرسی فرهنگستان علوم فرانسه درگذشت، و رنان به دلیل نوشتن کتاب ((تاریخ عمومی زبانهای سامی)) و عضویت در ((انستیتو)) تنها کسی بود، که با شایستگی اشتغال آن کرسی را عهده دار شد.

اما عقائد مذهبی ((رنان)) مانع این انتصاب شد و دولت هم به خاطر جبران ظلمی که بر این استاد وارد گردید، او را به یک مسافرت علمی به ((فینیقیه)) قدیم فرستاد، ولی این مسافرت برای رنان فرصت مناسبی به دست آورد، زیرا این سفر روح هنر وری او را تقویت کرد، او اطلاعات باستانی و عکسها و مطالبی به دست آورد، که توانست جلد اول کتاب ((مبادی مسیحیت)) را بنویسد.

البته خواهر رنان ((هانری یت)) هم به عنوان منشی همراه او بود، و آن گاه که به ((فلسطین)) سفر کردند، هر دو در اثر هوای گرم و مرطوب ((شام)) بیمار شدند و قبل از آن که به نواحی کوهستانی ((خضیر)) بروند رنان خواهر فداکار و مهربان خود را در سپتامبر سال ۱۸۶۱ از دست داد و جسد او را زیر نخلهای آن منطقه به خاک سپرد اما وی این حوادث را تحمل کرد و حتی طرح ریزی کتاب زندگی مسیح را انجام داد، و آن را به سال ۱۷۶۳ منتشر ساخت، که مورد استقبال بی نظیر واقع شد.

با انتشار این کتاب، شهرت نویسندگی ((رنان)) افزون گشت، وضع زندگی او مقداری بهتر شد، و آن گاه وی خاطرات زندگی خود را تحت عنوان ((یادگاری‌های کودکی و جوانی)) که یکی از پر جاذبه‌ترین شرح زندگی‌ها است، به دست چاپ سپرد. این کتاب آن چنان مورد استقبال مرد فرانسه قرار گرفت، که نظیر آن را جز در کتاب ((خاطرات پس از مرگ)) نمی‌توان سراغ داشت، اما افسوس که ((هانری بت)) خواهر مهربان و رنج کشیده او دیگر زنده نبود، که روزگار شهرت مقام و عظمت علمی همراه با رفاه نسبی زندگی برادر را مشاهده کند، رنان هم در اکتبر سال ۱۸۹۲ در ((پاریس)) چشم از جهان فرو بست. اما آنچه ارنست رنان را به عنوان یک فیلسوف بزرگ مذهبی مطرح کرده این است که، وی ضمن اعتقاد محکم به حقیقت علم، روح مذهب و تورات و انجیل را پیراسته از ((تثلیث و الوهیت مسیح)) و امور بی اساس دیگر دانسته، به مبانی استوار دین عقیده داشته، و قسمت عمده تحقیقات او درباره دین یهود و مسیحیت است و می‌گوید: از ذات باریتعالی، جز این که وجود او را تصدیق کنیم، نباید سخن گفت. - ۳۳۳ چهره درخشان، ص ۵۶۳. ?

هم چنین رنان می‌گوید: ممکن است روزی هر چه را دوست می‌دارم، نابود و از هم پاشیده شود، و هر چه را که نزد من لذتبخش‌تر و بهترین نعمتهای حیات است از میان برود، و نیز ممکن است آزادی بکار بردن عقل و دانش و هنر بیهوده گردد، ولی محال است، که علاقه به دین متلاشی یا محو شود، بلکه همواره و همیشه باقی خواهد ماند، و در کشور وجود من شاهدی صادق و گواهی ناطق بر بطلان مادیت خواهد بود. یعنی بر بطلان مسلکی که می‌خواهد این موهبت الهی، یعنی فکر عالی انسانی را در تنگنای پست زندگی خاکی محدود و مقید سازد. - دائرة المعارف القرن العشرين، ج ۴، ص ۱۱۱. ?

رنان باز می‌گوید: آثار و کتابهای علمی و فنی علمای اسلام، بوسیله جنگهای ((صلیبی)) به اروپا رفت، و پیش از جنگهای صلیبی نیز بین عرب و اروپا از راه ((اندلس)) ارتباط پیدا شد، و همه این عوامل اروپای فقیر و درمانده را به گنجهای فناپذیر علمی، که نتیجه استعداد مسلمانان بود، راهنمایی کرد، و انتشار علم و نهضت علمی در سراسر اروپا، این قاره را به تمدن کنونی رسانید. - راه تکامل، ج ۳، ص ۳۷. ?

کتابهای دیگر ((رنان)) هم عبارت است از: تاریخ ادیان، تاریخ ملت بنی اسرائیل، و ترجمه سه کتاب از ((تورات)). - فرهنگ معین، اعلام، ص ۶۱۱. ?

۷- استاد ابوالقاسم قلمسیاه

ابوالقاسم روز دوم اسفند ماه سال ۱۲۹۹ هجری شمسی، در یک خانواده یزدی که ساکن کرمان بودند، دیده به جهان گشود. پدرش شغل آزاد داشت و مادرش خانه دار بود. خانواده ابوالقاسم، از یک فرهنگ مذهبی خوبی برخوردار بودند و زندگی بسیار ساده‌ای داشتند.

ابوالقاسم از پنج سالگی تحصیلات خود را آغاز کرد و در یکی از مکتب خانه‌های تهران، قرآن کریم و گلستان سعدی را فرا گرفت. در سن هفت سالگی به دبستان رفت. در آن زمان هر دانش آموزی که با دست چپ، چیزی می‌نوشت، تنبیه می‌شد و او را کتک می‌زدند، اما ابوالقاسم که چپ دست بود، به خاطر هوش سرشاری که داشت و به سوالات معلمین خوب پاسخ می‌داد، تنبیه نمی‌شد.

وی در دبستان، قرآن، عربی، حساب، هندسه، فارسی، علم الاشیاء، دیکته، خط و شرعیات ((تعلیمات دینی)) را آموخت و در سیزده سالگی دوره ابتدائی را به پایان رسانید. سپس به دبیرستان رفت و در دبیرستان ادبیات، تاریخ، فیزیک، زبان فرانسه و شیمی فرا گرفت.

او در کنار تحصیلات خود، شعر هم می‌سرود و مقالاتی نیز می‌نوشت.

در سال ۱۳۱۶ پس از گرفتن مدرک سیکل اول دبیرستان، وارد دانشسرای مقدماتی کرمان گردید و پس از دو سال، دوره دانشسرا را سپری کرد و چون شاگرد ممتاز بود در سال ۱۳۱۸ وارد دانشسرای عالی تهران گردید. وی با توجه به استعداد خویش توانست، در سال ۱۳۲۲ لیسانس فیزیک و شیمی را دریافت نماید.

وی پس از اخذ لیسانس به شهر یزد رفت و به تدریس پرداخت و همزمان با دختر عمویش ازدواج کرد. او در سال ۱۳۳۵ به تهران رفت و در دبیرستان ۱۵ بهمن به تدریس پرداخت. دو سال بعد برای تربیت نیروی انسانی مرکز اتمی، از طرف دانشگاه تهران، به پاریس اعزام گردید و پس از سه سال یعنی در سال ۱۳۴۲ با اخذ درجه دکترای علوم فیزیک، به ایران بازگشت و در مرکز اتمی دانشگاه تهران، به عنوان عضو پژوهشی مشغول خدمت شد و تا سال ۱۳۶۴ که بازنشسته گردید، در همین مرکز اشتغال داشت.

او می‌گوید: قرار بود من شش ماه در فرانسه بمانم، ولی به سبب تحقیقات طولانی که در آنجا کردم، آنها خیلی خوشحال شدند و بدین جهت تا مدت سه سال برای گرفتن دکترای علوم فیزیک در آنجا بودم، در پایان این دوره تحصیلی مرکز اتمی فرانسه نمی‌خواست من به ایران برگردم، بدین خاطر پیشنهاد حقوق زیادی به من کردند تا در آنجا بمانم، اما من گفتم: ایرانی هستم و بایستی به کشور خود برگردم، زیرا من مدیون و بدهکار کشور خود هستم.

دکتر ابوالقاسم قلمسیاه، پس از بازنشستگی، به عنوان مشاور آموزشی مرکز اتمی، با دانشگاه همکاری داشت. او در زمینه پژوهشی، با دانشجویان دوره فوق لیسانس کار می‌کرد و برای یافتن مجهولاتی که کشور ایران با آنها روبرو بود تلاش می‌نمود و دانشجویان را یاری می‌کرد، برای تعیین میزان رادیواکتیویته در هوا، آب باران، مواد غذایی، برگ گیاهان، چای، حبوبات، گندم، برنج و آب‌های معدنی همراه با دانشجویانش، فعالیت‌های گسترده‌ای به عمل آورد.

دکتر قلمسیاه در تدوین و تالیف کتابهای علمی و تحقیقات نیز تلاش زیادی داشت و در این زمینه با وزارت آموزش و پرورش، دانشگاه تهران و سازمان انرژی اتمی همکاری کرد.

او معلمی را به قدری دوست داشت، که می‌گفت: ((اگر باز هم نوجوان شوم، مجدداً شغل معلمی را انتخاب خواهم کرد.)) این استاد بزرگ، یک سفارش به جوانان دارد و آن این است که:

((موفقیت در سایه سعی و تلاش و کوشش بدست می‌آید. جوانان ببینند، چرا آلمان و ژاپن در جهان امروز، که بر پایه تکنولوژی استوار است، این همه موفق بوده‌اند؟ من در ژاپن بوده‌ام، در آنجا، سرتاسر زندگی مردم تلاش و کوشش است، تا کارشان تمام نشود به منزل نمی‌روند. جوانان ما هم باید همواره در راه صحیح و منطقی کوشش کنند و هدفشان این باشد، که به مردم خدمت نمایند و سطح علمی جامعه را بالا ببرند. من در طول زندگی، خود را وقف خدمت به اجتماع کرده‌ام و در نظر من، زندگی بی‌ی که بر این پایه باشد، شیرین است.))

دکتر قلمسیاه که هم اکنون ۷۵ سال دارد، درباره رفتار روزگار کودکی و برنامه منظم تحصیل و تحقیق و کار پر تلاش خود می‌گوید:

((از بچگی سحر خیز بودم و به سحر خیزی عادت داشتم، معمولاً ساعت ۵ / ۱۰ شب می‌خوابیدیم و ساعت ۵ / ۲ بعد از نیمه شب از خواب بیدار می‌شدم، ابتدا نماز شب می‌خواندم و بعد مشغول کار می‌شدم و هنوز هم این برنامه ادامه دارد. به طور کلی در شبانه روز بیشتر از ۴ ساعت نمی‌خوابم و بقیه اوقات را صرف مطالعه و تحقیق و تالیف می‌کنم. هر معلم و دبیری که درس را خودش خوب فهمیده و علاقمند باشد و بتواند خوب درس را به دانش‌آموزان منتقل نماید، دانش‌آموزان از او استقبال می‌کنند.

جوانان باید عادت کنند، به کارهای خود نظم بدهند، در هرج و مرج کارها هیچ وقت سامان نمی‌یابد، نا آگاهی، بی‌نظمی، کاهل‌کوشی و زیاده‌طلبی، عوامل موثر رکود یک جامعه هستند و جوانان باید کوشش کنند، تا با این نکات منفی مقابله نمایند.))

تعدادی از آثار و کتابهای علمی استاد عبارتند از:

- ۱- زندگینامه علمی دانشوران.
- ۲- مکانیک برکلی
- ۳- فرهنگ علم.
- ۴- مبانی راکتورهای هسته‌ای.
- ۵- فرهنگ اندیشه نو
- ۶- فیزیک سال اول مرکز تربیت معلم.
- ۷- مکانیک سال چهارم ریاضی فیزیک.
- ۸- فیزیک دوره‌های نظری ۶ جلد.
- ۹- اندازه‌گیری رادیو اکتیویته طبیعی هوای تهران.
- ۱۰- حافظت رادیولوژیکی محیط زیست.
- ۱۱- مقالات متعدد درسی برای دوره‌های کارشناسی و کارشناسی ارشد. - کیهان علمی، شماره ۱، فروردین ماه سال ۱۳۷۳.

سید کریم امیری فیروز کوهی در سال ۱۲۸۸ هجری شمسی، در دهکده فرح آباد، از توابع فیروزکوه در ۱۴۰ کیلومتری تهران به دنیا آمد. پدرش به نام ((سید مصطفی قلی))، به ((امیر عبد الله)) معروف بود.

سید کریم در سن هفت سالگی به اتفاق پدرش، از دهکده فرح آباد به تهران آمد و تحت سرپرستی زن پدر خود قرار گرفت. او تحصیلات خود را از مدرسه ((سیروس)) که نزدیکترین مدرسه به منزلش بود، آغاز کرد. هنوز چند ماه از اقامت او در تهران نگذشته بود، که پدرش سخت بیمار شد و به مرض حصبه گرفتار گردید و طولی نکشید که اجل وی را مهلت نداد و معالجه‌ها مفید واقع نشد و او در سن جوانی دیده از جهان فرو بست و این فرزند را تنها و غریب گذاشت. در حالی که غربت و تنهایی و اضطراب و نگرانی از خانه و مدرسه، او را در تنگنای شدیدی قرار داده بود، در کنار نامادری خود در تهران زندگی می‌کرد. اما نامادری به نحو احسن در تربیت او می‌کوشید و مدتی بعد مادر او نیز با نامادریش همکار را آغاز کرد و این کودک خردسال در شرایط نسبتاً خوبی قرار گرفت.

سید کریم از همان دوران کودکی و تحصیلات ابتدائی، ذوق ادبی خود را آشکار نمود هر چند وقت یکبار، به صورت جسته و گریخته اشعاری را می‌سرود اولویت غزل سیاسی او، در غوغای تغییر سلطنت و هنگام بحرانی شدن عواطف مردم نسبت به اوضاع مملکت، در روزنامه ((نسیم صبا)) درج و منتشر گردید که اولین بیت آن به صورت زیر بود:

آخر این ملک کهن، بی سرو سامان تا چند - - دست اعقاب فجر، کشور ایران تا چند؟

این غزل که باب طبع مردم آن زمان بود، بسیار مورد استقبال قرار گرفت. دومین غزل وی در مجله ارمغان به چاپ رسید. هنگامی که استاد ادبیات مدرسه، غزل شاگردش را در مجله ارمغان کرد، او را بسیار مورد تشویق و تحسین قرار داد و از آن به بعد در زمینه ادبی، شاگردش را کمک و همراهی می‌نمود، که این تشویق‌ها و مساعدتهای استاد، یکی از علل مهم آینده درخشان امیری گردید.

سید کریم امیری در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی، به خدمت دولت در آمد، اما بر اثر تمرد از دستور مافوق دو سال منتظر خدمت گردید و بالاخره در سال ۱۳۱۱ شمسی، در اداره ثبت اسناد و املاک مشغول به کار شد. او به هیچ وجه نمی‌توانست خود را با ضوابط اداری وفق دهد و یک عمر تشویقات اداری و نشست و برخاستهای اجباری و تشریفاتی و گذرانیدن روزها به یک کار معین و تکراری، برایش اصلاً قابل تحمل نبود.

وی تا سال ۱۳۱۴ هجری شمسی، بیشتر اوقاتش را در مصاحبت با شعراء، ادباء و هنرمندان می‌گذرانید و در همین سال بود که کنگره شعراء، موسیقی دانان، نوازندگان و خوانندگان تشکیل گردید و هر گاه ادیب و دانشمندی به تهران می‌آمد و یا کنگره برنامه‌ای داشت، امیری اولین کسی بود که به سراغش می‌رفت و به دیدار و مصاحبت با آنها می‌شتافت. امیری بالاخره استاد دلخواه خود را یافت و در سال ۱۳۱۴ هجری شمسی، با ((شیخ عبدالنبی)) که اهل ((کجور)) مازندران بود، آشنا گردید و از محضر این استاد عالی مقام رشته‌های مختلف علوم از قبیل، ادبیات، منطق، کلام، حکمت، فقه و اصول را در سطح عالی فرا گرفت. امیری آن چنان شیفته و فریفته استادش قرار گرفته بود که تا آخرین لحظات عمر استاد، با او همراه و همنشین گشت.

پس از درگذشت استاد شیخ عبدالنبی، امیری در بدر و آواره به دنبال استاد دیگری هم‌طراز با شیخ بود. طولی نکشید که لطف خداوند متعال سبب آشنائی امیری با استاد ((سید حسین مجتهد کاشانی)) ملقب و مشهور به ((ضوء الرشید)) گردید و او توانست در تکمیل علوم و فنون در رشته‌های مختلف از محضرش استفاده نماید.

امیری در سال ۱۳۱۹ هجری شمسی، بدون دریافت دیناری از خدمت اداره ثبت کناره گرفت و یکسره از اداره به خانه رفت. در این مدت طولانی خدمت دولتی تنها سودی که کسب کرده بود، آشنائی امیری با تنی چند از سر دفترداران فاضل و عالم تهران بود که از همنشینی و مصاحبت با آنان بهره‌های علمی و ادبی و ذخایر فکری و عقلی تحصیل کرده بود. امیری خدمت علماء و دانشمندان زیادی رسید و از سفره گسترده علوم و فضائل و کمالات آنان بهره‌ها جست. در این میان به دو فیلسوف معاصر خود یعنی ((میرزا طاهر تنکابنی)) و ((میرزا مهدی آشتیانی)) که از نوابغ و بزرگان حکمت و فلسفه بودند، ارادت فراوانی داشت.

استاد امیری فیروز کوهی از غزل سریان درون گرای دوره خود بود و غزلیات او بیشتر در زمینه‌های دوران پیری و دردمندی و رنجوری سروده شده است.

او می‌گوید: یکی از دلایل شکایت من از ایام پیری، نسبت به سایر مظاهر حیات، پیری زودرس خودم می‌باشد و دلیل دیگرش زمان سرودن غزلیات در اواخر عمر بوده است.

تخیلات و صور ذهنی امیری، بیشتر مبتنی بر مضمون‌پردازی‌های هندی گونه می‌باشد.

یکی از برجستگی‌های بی نظیر امیری، اشراف و چیرگی او، بر اکثر قالبهای شعری است. او در کنار غزلیات شیوا، قصائد شکوهمند و قطعات بدیع و مثنوی‌های شورانگیز می‌سرود، که این همه ویژگی در کنار هم، در شاعری بچشم می‌خورد. قالبهای اشعار امیری هم در قلمرو اشعار سنتی و هم در قالب اشعار نوین، از سبک خاص و برتری ویژه‌ای برخوردار بود. دیوان گرانسنگ امیری در دو جلد با ۱۱۲۴ صفحه به همت دختر فاضل و دانشمنداش خانم دکتر ((امیر بانو فیروز گوهی)) تنظیم و منتشر گردیده است. در پایان دیوان وی، منظومه‌هایی تحت عناوین ((دربان پیر))، ((درخت گردو))، ((سماور))، ((مرگ روستائی))، ((کبک))، ((ای زادگاه من)) و... درج شده که در هیچیک از آنها پیچیدگی و حالت معما گونه مشاهده نمی‌شود.

وی در زمینه‌های حکمت، منطق، کلام، فقه، اصول، رجال، صرف، نحو، معانی، لغت، نقد شعر، تاریخ، گوهر و یغما و... اشعار فراوانی دارد که مجموعه آنها بالغ بر چندین جلد می‌باشد. علاوه بر این، استاد در معرفی و نشر آثار ((مولانا میرزا محمد علی صائب)) زحمات فراوانی را متحمل گردیده و در سال ۱۳۳۳ هجری شمسی، نخستین بار، مقدمه مشروحه را در ۴۸ صفحه، از طریق کتابخانه ((خیام)) منتشر نمود و در سال ۱۳۴۵ نیز پیشگفتار مبسوطی در ۱۲۰ صفحه، با خط زیبای خویش از سوی انجمن آثار ملی انتشار داد.

یکی از مشهورترین قصائد امیری تحت عنوان ((بانگ تکبیر)) می‌باشد که در مبعث رسول اکرم صلی الله علیه و آله سروده است. استاد امیری علاوه بر سرودن اشعار گرانبهایش، در تاریخ اسلام تسلط کاملی داشت و در علم اصول، عالمی صاحب نظر بود. او فقیهی آگاه و حکیمی باریک بین و در منطق عالمی بزرگوار بود. او حواشی زیادی بر آثار علماء و دانشمندان نگاشته و کتاب ((نفس المهموم)) محدث قمی را از ((تازی)) به ((فارسی)) برگردانیده و ترجمه مکاتیب نهج البلاغه را نیز تدوین نموده است. وی در جراید و ماهنامه‌ها مانند ((ارمغان)) مقالات زیادی را به رشته تحریر در آورده و منتشر نموده است. استاد امیری فیروز کوهی در طی یک بیماری طولانی، ده‌ها سال در تب و رنج بیماری می‌سوخت و برای اینکه به اطرافیان و نزدیکانش آزاری نرساند، درد را تحمل می‌کرد و دم بر نمی‌آورد، تا اینکه در نیمه شب پنجشنبه نوزدهم مهرماه سال ۱۳۶۳

هجری شمسی به ۷۵ سالگی دیده از جهان فرو بست و پیکری که در طول زندگان پر بار و پر تلاشش هرگز آرام نداشت، در شهر ری و در ایوان شرقی امام زاده طاهر و جوار تربت حضرت عبد العظیم علیه السلام دفن گردید و در آنجا بیارامید. اکنون از تاریخ درگذشت آن خدمتگزار علم و فرهنگ، که به او لقب ((سید الشعراء)) هم داده شده، ده سال می‌گذرد، مطبوعات بارها یاد او را گرامی داشته‌اند، بدین منظور مراسم و محافلی برگزار گردیده، و به مناسبت دهمین سالگرد ارتحال این شخصیت علم و ادب در فیروزکوه مراسم سخنرانی و برگزاری ((شب شعر)) به مدت سه روز برگزار گردید و شاعران بلند پایه‌ای به تجلیل و بررسی اشعار او پرداختند. - یاد نامه روزنامه رسالت مهرماه ۱۳۷۳، روزنامه اطلاعات ۲۸ مهرماه، کیهان ۲ آبان ۱۳۷۳، ص ۱۸. ?

۹- امیر کبیر قهرمان

میرزا تقی خان امیر کبیر در خانواده‌ای از طبقات پائین ملت ایران بدنیا آمد نان پدرش کربلایی محمد قربان است اهل روستای هزاو واقع در دو فرسنگی شهر اراک بود. شغل پدرش ابتدا کشاورزی بود لیکن به علت نزدیکی به روستای هزاو با فراهان بعدها در سلک نوکران میرزا عیسی قائم مقام بزرگ در آمد و پس از مدتی به سمت آشپزی و بعدها به ناظر آشپزخانه ارتقاء یافت.

کار کربلایی محمد قربان ایجاب می‌کرد، که با خاندان قائم مقام ارتباط و حشر و نشر داشته باشد و طبعاً پسرش میرزاتقی هم با اطفال خانواده قائم مقام محشور بود، این وضع خاصی که برای این کودک، از دوران طفولیت پیش آمده در تربیت وی بسیار موثر بود، زیرا از یک طرف میرزا تقی خود از طبقات محروم و پائین بود و با روحیات و افکار طبقات محروم، که همیشه اکثریت مطلق را تشکیل می‌دهد آشنایی داشت که از سوی دیگر از خانواده‌ای در سطح بالا و محلی که سر رشته امور مملکت و ملت و سیاست، در آنجا متمرکز بود، رفت آمد می‌کرد و طبیعی بود که میرزا تقی نیز با مسائل جاری مملکت برخورد پیدا می‌کند در نتیجه عوامل تربیتی خاص یک نوکر زاده و یک آشپز و عوامل تربیتی یک اشراف زاده، هر دو در او اثر گذاشت، هم ناز و نعمت و رفاه و آسایش طبقات ممتاز را از نزدیک می‌دید و هم درد و رنج و زحمات و محرومیت‌های طبقات زحمتکش ملت را به خوبی لمس کرده هم طرز تفکر سردمداران مملکت را زیر نظر داشت و هم به روحانیت و طرز

فکر مردمی که نه سر و نه ته پیاز هستند آشنا گردید و به طور خلاصه امیرکبیر، با هوش و استعداد سرشارش، یک معجون جالب توجه و منشاء آثار بسیار مفید و گرانبهایی از آب در آمد.

۱۰ - بنت الهدی

بسال ۱۳۵۷ هجری قمری، مطابق با ۱۹۳۷ میلادی، در شهر کاظمین کشور عراق، در خانه عالم دینی سید حیدر صدر، کودکی چشم به جهان گشود، که به مناسبت نام مادر حضرت محمد صلی الله علیه و آله او را ((آمنه)) نامیدند. این دختر بعدها به ((بنت الهدی)) شهرت یافت.

از روزگار کودکی آمنه، دو سال بیشتر نگذشته بود، که پدر را از دست داد و با رنج یتیمی دست به گریبان گشت، اما برادر کودک سید محمد باقر صدر، که پنج سال از آمنه بزرگتر بود و نیز مادر او، سرپرستی و تربیت کودک را به عهده گرفتند. آمنه دخترک با هوش و خوش استعدادی بود، از طرف دیگر آن روزها خانواده‌های مذهبی به سادگی دخترهای خود را به مدارس دولتی نمی‌فرستادند، به همین جهت در همان خردسالی مادر و برادرها در خانه، تعلیم و تربیت آمنه را عهده دار شدند.

آمنه خوش استعداد، نخست خواند و نوشتن را خوب فرا گرفت، و سپس همراه با آموختن درسهای کلاسیک در خانه، به فرا گرفتن علوم صرف و نحو و منطق و فقه و اصول و معارف اسلامی پرداخت. این دختر علاقه زیادی به کتاب و مطالعه داشت، هر کتابی را می‌توانست می‌خرد و بعضی اوقات هم کتاب را از دیگران امانت می‌گرفت و مطالعه می‌کرد و کتاب را به صاحب آن بر می‌گردانید.

بنت الهدی، برای آموختن علم و دانش از هر عالمی می‌توانست درس می‌گرفت، غیر از برادر خود سید محمد باقر، در جلسه‌های درسی بانوی فاضل و دانشمند ((ام علی حسون)) شرکت می‌نمود، و درسهای ((شیخ زهیر حسون)) را هم به وسیله نوارهای ضبط شده، استماع می‌کرد و آن را فرا می‌گرفت.

بدین ترتیب، آمنه وجود خود را با قدرت علم و دانش آراست و با روح پر تلاش و مسئولیتی که در برابر جامعه خود احساس می‌کرد، با شور فراوان و با همه وجود به یاری دخترها و زنهای عراقی شتافت.

بنظر بنت الهدی، مشکل بزرگ دخترها و زنهای عراقی و بسیاری از جاها این بود، که تحت تاثیر عراقی و بسیاری از جاها این بود، که تحت تاثیر فرهنگهای شرقی و غربی قرار گرفته، با فرهنگ انسان ساز اسلام بیگانه شده، در نتیجه اصالت انسانی و شخصیت معنوی خویش را فراموش نموده، و به انحطاط فرهنگی و فکری و اخلاقی مبتلا گردیده بودند، و می‌بایست با بازگشت به خویشتن، عناصر فعال و سازنده نسل کنونی خود شوند.

برای این منظور، او که دختر جوان دانشمند شده و معارف اسلامی را نیز آموخته بود، کمر همت بست و در چند مرحله فعالیت فرهنگی و انقلابی خود را شروع کرد.

بنت الهدی، زبان نرم، بیان جذاب و منطق نیرومندی داشت، بدین جهت وقتی در خانه خود با همکاری تعدادی از یاران، کلاسهای آموزشی برای دخترها و زنان تشکیل داد، آنان به خوبی تحت تاثیر افکار و مطالب او قرار گرفتند. این کلاسهای آموزشی به صورت سیار در آمد، و بانوان دیگر نیز، اعضای جلسه را به خانه خود دعوت می‌کردند، پیوسته به دخترها و زنان شرکت کننده افزوده می‌شد، و نسل تو و سازندهای پرورش می‌یافتند.

پس از این مرحله بنت الهدی، دایره فعالیت فرهنگی خود را در سطح وسیعتری قرار داد و بدست گرفت و مطالب آموزنده و پر جاذبه خود را بصورت مقاله، در مجله ((الاضواء)) که گروهی از علمای اسلامی آن را اداره می‌کردند، منتشر ساخت.

بنت الهدی به وسیله مقاله‌های خود توانست، با مخاطبین بیشتر از نسل جوان دردمند و نیازمند به معارف ناب اسلامی سخن بگوید، آنان را تحت تاثیر قرار دهد و با مسئولیت خود و معارف اسلامی آشنا سازد.

در سال ۱۹۵۸ میلادی، گروهی از افراد مومن و دلسوز عراقی ((صندوق خیریه جمعیت اسلامی)) تشکیل داده و از امکانات آن خدمات رایگان درمانی و مساعدتهای مالی به نیازمندان ارائه می‌کردند.

اضافه بر این، با تشکیل مدرسه‌های ملی دخترانه ((الزهره- (س))) در بغداد، که شعبه‌های آن در نجف، بصره، دیوانیه، حله و کاظمین تاسیس شده بود و هم چنین تاسیس مدرسه‌ها و دبیرستانها پسرانه ((الجواد)) در کاظمین، خدمات فرهنگی و

اسلامی چشمگیری صورت می‌دادند، که از سال ۱۹۶۷ سرپرستی و برنامه ریزی مدرسه‌های دخترانه ((الزهره- (س))) در

نجف و کاظمین به عهده بنت الهدی بود، و او ناچار روزهای هفته را بین این دو شهر تقسیم کرده و با زحمت فراوان

مسئولیت فرهنگی و تربیتی خود را انجام می‌داد.

علاوه بر این، بنت الهدی بعد از ظهرهای خود را برای ملاقات با دانشجویان دختر اختصاص داده بود، برای آنها تدریس می کرد، و به سوالها و مشکلات علمی آنان پاسخ می داد.

در سال ۱۹۷۲ که قانون آموزش دولتی به تصویب رسید و مدرسه ها در اختیار دولت قرار گرفت، بنت الهدی احساس کرد در آن شرائط نمی تواند رسالت دینی خود را عملی سازد، بدین جهت کارهای فرهنگی خود را رها کرد، و با وجود این که دولت طی نامه رسمی ابقاء او را خواستار شد، او در جواب گفت:

وجود و حضور من تا کنون در این مدارس، برای جلب رضایت خداوند بود، امام حال که این هدف در این مدارس مطرح نیست، وجود من هم فایده ای نخواهد داشت.

وقتی بنت الهدی از این سمتها کناره گیری می کند، فرصت مناسبی بدست می آورد تا با قدرت قلم خود مطالب اعتقادی، حقوقی، اخلاقی، تربیتی و خلاصه معارف اسلامی را در قالب داستان و بصورت کتاب و انتشار جزوه ها نوشته و در سطح عموم منتشر نماید.

کتابها و داستانهای بنت الهدی، که به زبان عربی بوده، به زبان فارسی هم ترجمه شده و با هر دو زبان بارها تجدید چاپ گردیده، عبارتند از:

۱- فضیلت پیروز است.

۲- ای کاش می دانستم.

۳- دو زن و یک مرد.

۴- بحث از واقعیت زندگی.

۵- ملاقات در بیمارستان.

۶- خانه گم شده.

۷- در جستجوی حقیقت.

۸- سخنی و دعوتی.

۹- خاطرات سفر حج.

۱۰- زن در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله

۱۱- مجموعه اشعار.

کتاب اخیر را اینجانب به زبان فارسی ترجمه کرده‌ام، و تا کنون سه بار تجدید چاپ شده است.

موضوع مهم درباره آثار قلمی داستانهای چاپ شده بنت الهدی این است، که او با روح پر تلاش، قلم روان، و به خصوص سرودن اشعار پر محتوی و متعهدانه خود، روح فرهنگ انقلابی و جرات و حضور متعهدانه خود، روح فرهنگ انقلابی و جرات و حضور در عرصه فرهنگ و اجتماع را برای دخترها و زنهای، به خصوص زنان عراقی، برای مبارزه با افکار استعماری و ضد دینی ایجاد کرده، و آنان را چون مردان برای تعیین سرنوشت انسانی خویش به میدان زندگی آورده است.

بنت الهدی همراه با نوشتن کتابها و پخش و نشر آن، به منظور یک تحول فرهنگی، اردوهای علمی و عادی کاروانهای حج برای زنان عراقی، تشکیل می‌دهد و هر سال به عنوان سرپرست کاروان حدود ۲۰۰ زن را به مکه می‌برد، آموزشهای عملی احکام و مناسک و انجام فلسفه سازنده حج را برای آنان به عهده می‌گیرد، و با این اقدام موثر تحول چشمگیری در وضع فکری و فرهنگی زنان بوجود می‌آورد، که نقش آن را در حرکت انقلاب ضد حکومتی بعثی ملت عراق به خوبی مشاهده می‌کنیم.

آمنه بنت الهدی، شاهد تحولات سیاسی اخیر عراق هم بوده، در سال ۱۰۷۹ میلادی هم که حرکات سیاسی مردم به رهبری برادر او آیت الله سید محمد باقر صدر علیه حکومت بعثی عراق شکل می‌گرفت و منتهی به دستگیری او در ۱۹ ماه رجب ۱۴۰۰ هجری قمری گردید، آمنه فعالیت زیاد داشت. پس از دستگیری برادر، الله اکبر گویان از بازار نجف می‌گذشت و برای افشاگری و تحریک خشم مردم علیه حکومت، به حرم امیرالمومنین علیه السلام رفت، و بدنبال آن مردم در نجف تظاهرات به راه انداختند، که حکومت از بیم آشوب بیشتر برادر او را آزاد نمود.

اما خبر این دستگیری و تظاهرات به سایر شهرهای عراق هم رسید، در بغداد، کاظمین علیه السلام فهود، نعمانیه، سماوه، و حتی لبنان و بحرین و ایران هم مردم تظاهرات و اعلام پشتیبانی از آن حرکت انقلابی به عمل آوردند، بدین جهت حکومت با کمال خشونت به سراغ کانون رهبری مبارزه، یعنی آیت الله سید محمد باقر صدر و خواهر او رفت، صبح شنبه ۱۷ جمادی الاول سال ۱۴۰۰ هجری قمری آنان را دستگیر و روانه زندان بغداد نمود.

آری، از مدت زندانی شدن این دو برادر و خواهر فقیه و دانشمند و مبارز، سه روز بیشتر نگذشت، که آنان را به جرم دینداری و آزادی خواهی زیر شدیدترین شکنجه‌ها قرار دادند و بیستم جمادی الاولی ۱۴۰۰ قمری مطابق با ۱۹ فروردین ۱۳۵۹ هجری شمسی آنان را به شهادت رساندند.

بدین ترتیب زندگی ۴۳ ساله سراسر پر بار بنت الهدی، که حتی به خاطر مشکلات زندگی و فعالیتهای فرهنگی فرصت ازدواج هم نیافت، به پایان رسید و در وادی السلام نجف به خاک آرمید. - اعلام النساء المومنات، ص ۸۹، شخصیت زن مسلمان ص ۲۳. ?

بنت الهدی دانشمند مجاهد، در طول زندگی به خصوص در سالهای عمر پر برکت خود در راه بیدار کردن زنان و دختران مسلمان، که تحت تاثیر فرهنگهای مبتذل و ضد دینی بیگانگان قرار گرفته بودند، شب و روز تلاش می کرد و چون شیر می خروشید، تا آنان را به حوزه فرهنگ انسانساز اسلام وارد گرداند و همه، دین و عقیده را محور زندگی خود قرار دهند. تا این که سر انجام خود او هم در راه ایمان و عقیده به اجرای احکام نورانی اسلام جان فدا نمود، اما زندگی و مرگ او در فرهنگ کشورهای اسلامی تحولی بوجود آورد و حتی از آن روز تا کنون در ایران اسلامی هم بسیاری از افراد نام دختران خود را ((بنت الهدی)) گذاشته اند و دبستانها و دبیرستانهای فراوانی را بدین عنوان نامیده اند.

۱۱ - جبران خلیل جبران

جبران خلیل جبران در ششم ژانویه ۱۸۸۳ میلادی، در یک خانواده روستایی و مسیحی در ((بشری)) یکی از دهکده های کشور لبنان چشم به جهان گشود.

او از کودکی خواندن و نوشتن را آموخت و ضمن ادامه تحصیل، با هوش سرشار و ذوق ادبی همراه با روح معنوی و عرفانی خود توانست در سن هیجده سالگی کتاب ((روانهای سرکش)) را نگاشته و منتشر سازد.

جبران خلیل جبران سفری به آمریکا کرد و مدتی در نیویورک اقامت نمود و جزو پایه گزاران و ارکان نهضت ادب عربی بود و انجمن ((رابطه اهل قلم)) را بوجود آوردند. هم چنین به پاریس مسافرتی داشت و نقاشی از درون را از نقاش معروف آنجا به خوبی فراگرفت.

پس از مراجعت از آمریکا و فرانسه، تصمیم به فرا گرفتن علوم پزشکی گرفت. اما مدتی بعد به فراگیری حقوق بین الملل و زبان و ادبیات عرب پرداخت و در همین زمان بود که کتاب معروف و مشهور خود را تحت عنوان ((پیام آور)) انتشار داد. کتاب ((پیام آور)) به اندازه‌ای شهرت یافت، که از زبان انگلیسی به بیش از بیست زبان ترجمه گردید و در نقاط مختلف جهان نفوذی شگفت‌انگیز در میان مردم یافت.

((می‌زیاده)) یکی از شاعران بزرگ عرب، وقتی کتاب ((پیامبر)) را دید و آن را مطالعه کرد، آنچنان تحت تاثیر قرار گرفت که به قول خودش، مطالب آن را تا آخر عمر فراموش نخواهد کرد!

این کتاب علاوه بر اینکه بوی عرفان شرق را به مشام خواننده می‌رساند، از بعد ادبی و فلسفی نیز، در نوع خود کم نظیر می‌باشد. هر برگ از کتاب ((پیامبر)) حاوی پندها و اندرزهایی است که برای همه انسان‌های حقیقت شناس، همچون چراغی، هدایتگر اندیشه‌ها است.

وی درباره علت نامگذاری این کتاب تحت عنوان ((پیامبر)) چنین می‌گوید: ((از آنجا که لبنان سرزمین ظهور پیامبران الهی و نزول کتابهای مقدس آسمان است، نام این کتاب را؛ ((پیامبر)) انتخاب نمودم.)).

جبران خلیل جبران در سرودن شعر به زبان عربی نیز، ید طولانی داشت، که ترجمه یکی از اشعار این شاعر عرب به شرح زیر می‌باشد:

((همدیگر را دوست بدارید، اما محبت را به زنجیر نکشید، بگذارید محبت، دریای مواجی باشد در میان کرانه‌های نفوس شما، تا هر کس جام دوستی خود را، از آن لبریز کند، اما محتاط باشید که هیچگاه، همگی از یک ظرف ننوشید.

هر کس از نان خود، به دوست خویش ببخشید، اما همه از یک نان نخورید.

با هم سرود بخوانید، به شادی و سرور برخیزید و همیشه با نشاط و خرم باشید، اما استقلال ذاتی و درونی خود را حفظ کنید.

هر کس از شما، دل به دوست بسپارد، ولی نه برای نگهداری آن، زیرا فقط گرمی زندگی است که می‌تواند دل‌ها را حفظ کند.

با هم ایستاده باشید، ولی نه بسیار نزدیک! آیا نمی‌بینید که دو ستون ساختمان، چگونه با فاصله معینی از هم قرار گرفته‌اند؟

آیا نمی‌بینید که درختان بلوط و سرو، هرگز در سایه هم نمی‌روند؟ - کیهان علمی شماره ۷، سال ششم، مهرماه سال ۱۳۷۳.

?

جبران خلیل جبران، دارای آثار و کتابهای مختلف عرفانی، هنری، تاریخی و ادبی می‌باشد، که آثار او به زبان انگلیسی به غیر از کتاب ((پیامبر)) عبارتند از:

مجنون، راننده، ریگ و ربه یوع فرزند انسان، آلهه زمین و پرنده و باغچه.

آثار و کتابهای جبران و خلیل جبران، به زبان عربی هم عبارت است از:

۱- رساله‌ای در موسیقی.

۲- عروسها و مرواریدها.

۳- راه زندگی.

۴- در قالب یک معلم.

۵- اشک و خنده.

۶- شعله کبود.

۷- بدایع و طرائف.

۸- طوفانها، که به زبان فارسی هم ترجمه شده.

۹- بالهای شکسته، که در مصر به چاپ رسیده، و به زبان فارسی هم آمده است.

۱۰- دیوان اشعار، که حاوی اشعاری درباره محبت، دین، عدالت، حق، آزادی و سعادت می‌باشد، و در نیویورک به چاپ رسیده است.

این ادیب بزرگ، شاعر توانا و نقاش ماهر، پس از مدتی اقامت در لبنان باز به نیویورک بازگشت و ماندگار شد، و سرانجام به

سن ۵۸ سالگی به سال ۱۹۳۱ میلادی در نیویورک چشم از جهان فرو بست. - روزنامه همشهری، یکشنبه ۲۰ / ۶ / ۱۳۷۳،

لغت نامه دهخدا، ج ۱۷، ص ۱۹۲. ?

اما آثار ادبی و فلسفی او پیوسته در جرائد و مطبوعات مورد نشر و بررسی قرار می‌گیرد. دارای ارزشهای ادبی و انسانی فراوان

و در سطح بلندی است، و به همین جهت با وجود این که ۶۴ سال از درگذشت او می‌گذرد، به خاطر اینکه ۱۸ اثر ارزشمند از

خود به جای گذاشته، نام و یاد او هما چنان زنده و درخشنده است.

جلال الدین همایی روز سیزدهم دیماه ۱۲۷۸ هجری شمسی، در یکی از محلات جنوبی اصفهان دیده به جهان گشود. خانواده وی، اهل علم و دانش و تقوی و معنویت بودند، از پدر بزرگش ((هما)) تا عموهایش ((عنقا)) و ((سما)) و پدرش ((طرب)) همه و همه اهل علم و فضیلت بودند.

جلال الدین از چهارسالگی درس خواندن را شروع کرد.

پدر و مادرش همواره او را تشویق می کردند. پدرش او را درس می داد و مادرش با او، درس را تمرین و تکرار می نمود. علاوه بر این مادرش با او، درس را تمرین و تکرار می نمود. علاوه بر این ما درس قرآن کریم، دعاها و گوناگون، گلستان سعدی و غزلیات عرفانی حافظ شیرازی را به جلال الدین می آموخت می آموخت.

پس از مدتی وی را به مکتب خانه فرستادند، استاد مکتب خانه، بانویی پرهیزکار و معلمی دلسوز و ماهر با عنوان ((ملا

باجی)) بود و با علاقمندی زیاد، اصول فروع دین و جزع آخر قرآن را به جلال الدین و سایر شاگردانش یاد می داد.

جلال الدین بعد از پایان مکتب خانه، نزد استاد میرزا عبد الغفار و از محضر وی بهره ها جست. یک از مسائل مهمی که زندگی را بر جلال الدین تنگ می نمود، فقر و تنگدستی شدید وی بود. هنگامی که به سن سیزده سالگی رسید، پدر مهربانش را از دست داد و جز تعدادی کتاب، چیز دیگری برای او باقی نگذاشت، لذا دوران تحصیلات او با تهیدستی و ریاضت توأم بود..

جلال الدین با این همه، هرگز حاضر به قبول وجوهات شرعی نبود. عبادات استیجاری را که معمولاً طلاب می پذیرفتند، مورد پذیرش وی قرار نمی گرفت و از قبول اینگونه درآمدها دوری می نمود و مخارج زندگی خود را از راه کتابت و خطاطی تأمین می کرد. صحافان به او مراجعه می نمودند و در مقابل هر هزار سطر نوشتن، یک تومان به جلال الدین اجرت می دادند و او با همین مزد ناچیز، زندگی را در کمال سادگی و فقر می گذرانید.

استاد جلال الدین همائی در سال ۱۳۲۵ هجری شمس، در کنگره نویسندگان شرکت نمود و عضویت فرهنگستان را نیز به عهده داشت. در سال ۱۳۲۶ همراه با برادر بزرگترش در مدرسه ((حقایق)) اصفهان و سپس در مدرسه ((قدسیه)) رفت و از محضر اساتید مشهوری مانند ((شیخ ابو القاسم عراقی)) استفاده کرد. در سال ۱۳۲۸ به مدرسه علمی ((نیماور)) رفت و با حدود بیست سال اقامت در این مدرسه علوم اسلامی اعم از عقلی و نقل را فرا گرفت و در علوم متداول روز، به مقام و مرتبه

بزرگی دست یافت. او بر اثر پیشرفت در تحصیلات عالیه در زمینه فقه و اصول و قدرت استنباط احکام شرعی، موفق به اخذ چندین فخره اجازه روایت و اجتهاد از علماء و مراجع تقلید گردید.

استاد جلال الدین همائی از سال ۱۳۰۰ هجری شمسی که جوانی بیست دو ساله بود، در مدارس جدید، حوزه‌های علمیه و دانشگاه تدریس رشته‌های علوم را آغاز کرد. مدتی در دوره دوم دبیرستان ((صارمیه)) تدریس می‌نمود و از جمله شاگردان او، ((پرفسور تقی فاطمی)) استاد ریاضیات و ((دکتر محمد نصیری)) رئیس سابق دانشکده حقوق و ((دکتر کمال الدین جناب)) بود.

در سال ۱۳۰۷ استاد همائی به تهران آمد و با حقوق هشتاد تومان در ماه، در وزارت معارف استخدام گردید. وزارت معارف او را به تبریز اعزام نمود و در همین سفر بود که استاد کتاب ((تاریخ ادبیات ایران)) را تالیف کرد. او سه سال بعد به تهران انتقال یافت و در دبیرستان شرف و مدرسه دارالفنون به تدریس اکتفاء نمی‌کرد، در انجمن ادبی فعالیت می‌نمود، مسئولیت دانشسرای عالی را به عهده داشت، در کلاس روزنامه نگاری دانشکده حقوق کار می‌کرد. استاد جلال الدین همائی به اندازه‌ای در تبلیغ و گسترش اسلام اهتمام می‌ورزید که در مقابل تدریس فقه، حاضر به قبول و دریافت حق التدریس نبود، بلکه هدفش، احیاء فقه اسلامی بود و دیگر هیچ.

کار استاد و لیاقت و شایستگی او به قدری بالا گرفت که دانشکده‌ها و دانشگاه‌های مختلف او را برای تدریس در دوره‌های لیسانس، فوق لیسانس و دکترا دعوت می‌نمودند، زیرا درس‌هایی مانند ((صناعات ادبی))، ((مطول تفتازانی)) را به بهترین و موثرترین شیوه تدریس می‌کرد.

در سال ۱۳۱۳ هجری شمسی، استاد با خانم ((صدری ثقی)) دختر ((حاج حسین ثقی)) که از محترمین اصفهان بود، ازدواج کرد. همسر استاد اهل علم و دانش بود و در حکمت و طب نیز دست داشت و ثمره این ازدواج سه فرزند دختر بود. استاد جلال الدین همائی در اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۳ در کنگره عظیم ((ابن سینا)) حضور و شرکت فعال داشت. سال بعد سفری به بیروت کرد و کرسی استادی زبان و ادبیات فارسی را در دانشگاه بیروت افتتاح نمود.

وی در بیشتر مجامع علمی و ادبی حاضر می‌شد و نسبت به شخصیت‌های علمی و محافل ادبی، بی تفاوت نبود. در مجلس یاد بود ((احمد بهمنیار)) در دوازدهم آبان ماه سال ۱۳۳۴ و هم چنین در کنگره بزرگداشت ((مولوی)) حضوری آشکار داشت و مسئولیت برنامه و سخنرانی برنامه ((مرزهای دانش)) در رادیو ایران به عهده گرفت. استاد عضو ((انجمن تحقیق در ادبیات و زبان‌های خارجی)) بود. او آثار و تالیفات گرانبها و فراوانی از خود به یادگار گذاشت که از جمله می‌توان این عناوین را نام برد:

۱- تاریخ ادبیات ایران.

۲- غزالی نامه.

۳- فنون بلاغت و صناعات ادبی.

۴- مولوی نامه.

۵- دیوان سنا.

۶- تصوف در اسلام.

۷- تصحیح ((نصیحه الملوک غزالی)).

۸- تصحیح ((مصباح الهدایه و مفتاح الکنایه)) تالیف ((عزالدین محمود کاشانی)).

۹- رساله دستور زبان فارسی.

۱۰- تاریخ علوم اسلامی.

در سال ۱۳۴۵ هجری شمسی، پس از طرح قانون تمام وقت دانشگاهها، استاد ضمن نامه‌ای که متن آن با بیت زیر آغاز گردیده بود، تقاضای بازنشستگی نمود:

رسم است که مالکان تحریر - - آزاد کننده بنده پیر

و بدین وسیله کار رسمی استاد در دانشگاهها پایان یافت، در حالی که او همواره حسرت می‌خورد که چرا از علم و دانش، آنچنان که باید و شاید، بهره نگرفته است!

استاد جلال الدین همائی، دانشمند بزرگ و شاعر توانا، در ششم ماه رمضان سال ۱۴۰۰ هجری قمری، مطابق با هشتم تیرماه سال ۱۳۵۹ شمسی، چشم از جهان فروبست و در حسینیه ((لسان الارض)) اصفهان دفن گردید.

در اینجا بی تناسب نیست چند شعر از سروده‌های ((استاد همائی)) را در مرثیه شهیدان عاشورا، مورد مطالعه قرار دهیم:

الا ای فروزند دل آفتاب - - به جسم شهیدان سبکتر بتاب

شهیدان قربانگه راستین - - فشانده به حق، بر دو کون آستین

جگر گوشگان پیمبر همه - - گل باغ زهرای اطهر همه

عزیزان درگاه عزت نشان - - فتاده به چنگال مردم کشان

جگر گوشه‌های رسول خدای - - زده تشنه در موج خون دست و پای

ز خون شهیدان، زمین سرخپوش - - ز آه یتیمان، زمین پرخروش

از این سر زمین، تا به روز شمار - - نروید مگر، لاله داغدار. - از بهار تا شهریار، ج ۱، ص ۳۲۵. ?

۱۳ - حاج میرزا حسین نوری

حسین فرزند محمد تقی معروف به ((محدث نوری)) از محدثین و عالمان بزرگ و پرتلاش جامعه شیعه است، که زندگی

پر بار و فوق العاده پربرکتی داشته است.

خوشبختان این عالم بزرگ، خود بخشی از زندگی خویش را به قلم خود نوشته است.

او می‌نویسد: من هیجدهم ماه شوال سال ۱۲۵۴ هجری، در روستای ((یالوا)) از روستاهای نواحی مازندران به دنیا آمدم، بیش از هشت سال از عمرم نگذشته بود، که پدرم را از دست دادم و با درد یتیمی هم آغوش شدم، چند سالی با رنج یتیمی زندگی را گذراندم و مشغول علم و دانش شدم.

در راه تحصیل علم و دانش توفیق خداوند نصیبم شد و قبل از آن که به سن پانزده سالگی برسم، در حوزه درسی و تربیتی فقیه بزرگ ((مولا محمد علی محلاتی)) شرکت جستم و از علم و راهنماییهای پدرانه و دلسوزانه او، که عالم زاهد و وارسته و عمیقی در علم فقه و اصول بود، خوب استفاده‌ها کردم.

آن گاه به تهران آمدم و در حوزه درسی عالم بزرگ و فقیه توانا ((حاج شیخ عبد الرحیم بروجردی)) شرکت نمودم و رابطه استاد و شاگردی با استاد سبب شد، که با دختر او ازدواج کنم و بهتر بتوانم از خرمن علم و دانش او بهره‌مند شوم. در سال ۱۳۷۳ راه کشور عراق را پیش گرفتم، و در حوزه علمی نجف اشرف حدود چهار سال از حوزه درسی مهمم شیخ عبدالحسین تهرانی معروف به ((شیخ عراقین)) شرکت نمودم و استفاده‌های زیادی بردم. پس از آن به خاطر نا مساعد بودن شرائط آن حوضه به ایران بازگشتم، اما باز در سال ۱۲۷۸ به حوضه نجف اشرف برگشتم، و مدتی در کلاس درس استاد بزرگ ((شیخ مرتضی انصاری)) شرکت نمودم. به همراه استاد خود ((شیخ عبدالحسین تهرانی)) مدتی را در کربلا و دوسال در کاظمین علیه السلام به سر بردم و از سوی استاد خود به رتبه ((اجازه نقل حدیث)) دست یافتم.

در سال ۱۲۸۰ زیارت خانه خدا نصیبم شد، و پس از مناسک حج به نجف اشرف برگشتم و هم چنان به درس ((شیخ انصاری)) حضوری می‌یافتم، تا این که او؛ رسال ۱۲۸۱ رحلت نمود. به سال ۱۲۸۴ به ایران آمدم و به زیارت حضرت امام رضا (ع) توفیق یافتم، و در سال ۱۲۸۶، که به عراق برگشتم، استاد خود ((شیخ عبدالحسین تهرانی)) را از دست دادم و در مرگ او سوگواری کردم، اما باز از عراق راهی مکه شدم، و در بازگشت، در حوضه درسی مجدد بزرگ ((میرزا محمد حسن شیرازی)) شرکت کردم، که آن استاد در سال ۱۲۹۱ به همراه شاگردان خود به ((سامرا)) هجرت نمود، آن گاه در سال ۱۲۹۲ با اعضاء خانواده و استاد دیگر خود ((مولافتحعلی سلطان آبادی)) و داماد خو ((شیخ فضل الله نوری)) به سامرا مهاجرت کردیم.

پس از این مرحله، برای سومین بار به حج و زیارت حضرت رضا (ع) موفق شدم، در سال ۱۲۹۹ برای چهارمین بار به حج رفتم و پس از بازگشت به سامرا، ملازم جلسه‌های درسی میرزای شیرازی گردیدم، تا این که آن بزرگوار به سال ۱۳۱۲ در

سامرا چشم از جهان فرو بست و من به حوزه نجف مهاجرت کردم. -مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۸۷۸، مقدمه دارالسلام، ج ۱، ص ۳.؟

محدث نوری، که به سن هشت سالگی یتیم شده بود و قبل از سن بلوغ وارد حوضه علوم اسلامی گردید بود، در اثر مهاجرت متعدد و بهره جویی از محضر استادان و عالمان بزرگ، به مقام بلندی از فضل و دانش دست یافت، و در طی این مسافرتها و اقامتها در مراکز علمی و دینی، از آموختن و اندوختن در مسائل تفسیری، حدیثی، تاریخی و نجوم از خود حدود سی کتاب به یادگار بگذارد، که فقط کتاب ((مستدرک تل. تستل)) او از حدود سی هزار حدیث تشکیل می‌شود. -الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۲۱، ص ۸، فوائد الرضیه، ص ۱۵۱.؟

آری، کتابهای ارزشمند و ماندگار ((محدث نوری)) که محصول تمام شبانه روز عمر شصت و شش ساله اوست، هر کدام دارای ویژگی و اهمیت زیادی است، در حوزه‌های علمی منبع و مآخذ استفاده عالمان و اهل تحقیق است، که معرفی همه آنها از حوصله این نوشتار بیرون است، بدین دلیل تعدادی از آنها را معرفی می‌کنیم:

۱- نفس الرحمان، درباره معرفی شخصیت سلمان فارسی.

۲- دارالسلام، دو جلد، در مورد خواب و رویا.

۳- معالم العبر، در تکمیل جلد هفده ((بحارالانوار))

۴- جنه الماوی، داستانهای افرادی که به ملاقات امام زمان علیه السلام رسیده‌اند.

۵- فیض قدسی، در احوال علامه مجلسی.

۶- صحیفه چهارم امام سجاد علیه السلام.

۸- نجم الثاقب، در احوال امام غایب علیه السلام، فارسی.

۹- کلمه طیبیه، فارسی.

۱۰- فصل الخطاب.

۱۱- موالید ائمه علیه السلام.

۱۲- کشف الاستار، درباره امام زمان علیه السلام.

۱۳- سلامه المرصاد، شرح زیارت عاشورا، فارسی.

۱۴- لو لو و مرجان، درباره آداب سخنرانی، به فارسی.

۱۵- میزان السماء.

۱۶- شاخه طوبی.

۱۷- دیوان شعر.

۱۸- تحیة الزائر.

۱۹- اخبار حفظ قرآن. -مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۸۷۸. ؟

۲۰- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، مهمترین کتاب ((محدث نوری)) است، که در سه جلد بزرگ با بیش از دو هزار

صفحه به چاپ رسیده، و در چاپ جدید کنونی تعداد آن حدود بیست جلد می شود.

این عالم بزرگ دینی، از نظر اخلاق و رفتار انسانی در مرحله درخشانی قرار داشته است. شاگرد وارسته او ((محدث قمی))

درباره استاد خود که سالیانی با او می زیسته است، می گوید:

محدث نوری، عالم خوش برخوردی بود، سریع چیز می نوشت، حافظه نیرومندی داشت، موقعیت شناس بود، زود به افراد اعتماد نمی کرد، در انجام عبادت جدیت و قاطعیت به خرج می داد، زهد و پارسائی را شیوه خود قرار داده بود، هرگز نماز شب و مناجات سحر او با خداوند قطع نمی شد، و بالاخره این دانشمند بزرگوار در قله بلندی از شرافت و فضائل انسانی قرار داشت، بطوری که با اعمال و رفتار سالم و جذاب خویش، سبب تبلیغ دین و گرایش افراد به راه خداوند می گردید...

این عالم بزرگ و شایسته، شب چهارشنبه بیست و هفتم جمادی الثانی سال ۱۳۲۰ هجری قمری در شهر ((کوفه)) زندگی را به درود گفت جسد او را به نجف منتقل کردند و -فوائد الرضویه، ص ۱۵۳-۱۴۹. ؟ در ایوان سوم سمت شرقی صحن مقدس حرم امیر المومنین علیه السلام به خاک سپرده شد. -الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۲۱، ص ۷. ؟

محدث بزرگ، حاج میرزا حسین نوری و آثار ارزشمند او را، که در جهت احیای احادیث دینی می باشد، عالمان و فقیهان و محدثان عالی مقام زیادی، مورد ستایش و تایید فراوان قرار داده اند، که از جمله آنان هستند:

علامه بزرگ محمد حسین کاشف الغطا، شیخ الشریعه اصفهانی، حاج شیخ عباس قمی، حاج میرزا حسن شیرازی، شیخ آقا بزرگ تهرانی، سید محسن امین جبل عاملی، استاد شهید مرتضی مطهری، و امام خمینی ره. -محدث نوری، روایت نور، ص ۱۴۷-۱۴۲. ؟

خانم پروفیسور، آن ماری شیمل ۷ آوریل سال ۱۹۲۲ میلادی، مطابق با ۱۳۰۱ هجری شمسی در شهر ((ارفورت)) واقع در آلمان دیده به جهان گشود.

خود می گوید: من در یک خانواده متوسط دنیا آمدم، پدرم در اداره پست کار می کرد و مادرم خانه دار بود. هفت ساله بودم که یک داستان زیبای عربی را خواندم، همین داستان باعث شد، که من تصمیم گرفتم جهان عربی و اسلام و تمدن اسلامی را، موضوع اختصاصی کار خود قرار دهم، از همان بچگی این تصمیم را گرفتم.

یازده ساله بودم، که فراگیری زبان عربی را آغاز کردم و یک استاد آلمانی هم که در دانشگاه درس می داد و عربی خوب می دانست، در این کار به من کمک کرد. از همان ابتدا این زبان را دوست می داشتم، به تدریج توانستم به زبان عربی کتاب مطالعه کنم و قصه های عربی بخوانم، و حتی یک جزء از قرآن کریم را هم حفظ کردم.

خانم شیمیل، در عین حالی که جنگ جهانی دوم در گرفت و آلمان نیز مانند کشورهای دیگر در تب و تاب می سوخت، با علاقه زیاد و تحمل مشکلات فراوان، به تحصیل اشتغال داشت.

از نشانه های نبوغ او این است، که در شانزده سالگی دیپلم گرفت، اما برای فرار از سربازی اجباری زمان جنگ، در عین حالی که علاقه ای نداشت به تحصیل علوم طبیعی مشغول شد، ولی بعد از آن مرحله که هنر اسلامی و زبان عربی را نیز آموخته بود، بنا به توصیه ((پروفیسور کونل)) تحصیلات وی در رشته های زبان عربی، ترکی، فارسی و هنر اسلامی متمرکز شد، و در نوزده سالگی در رشته مطالعات اسلامی، از دانشگاه ((برلین)) دکترا گرفت.

خانم شیمیل، رساله دکترای خود را در موضوع ((ممالک)) به پیشنهاد ((پرفیسور هارتمان)) تحت عنوان ((خلیفه و قاضی در مصر، اواخر قرون وسطی)) پس از یک سال به پایان رسانید، و آن را در سال ۱۹۴۳ در ((لایپزیک)) به چاپ سپرد. بعد از جنگ، کارمندان وزارت خارجه آلمان، که خانم شیمیل نیز جزو آنها بود، به اسارت آمریکاییها در آمدند، و آن ها را با تعدادی از دانشجویان به شهر ((ماربورک)) بردند، اما جالب است، که دانشگاه آن شهر به یک استاد شرق شناس احتیاج داشت، و با ارائه رساله دکترا، این قرعه به نام خانم شیمیل رقم خورد، و او در سال ۱۹۴۶ میلادی در ۲۳ سالگی به کرسی تدریس دانشگاه ((ماربورک)) دست یافت و این کار موجب شگفتی همگان گردید.

شیمیل تا سال ۱۹۵۳ در آن دانشگاه، در رشته های زبان و ادبیات عربی و معارف اسلامی تدریس کرد، و به سال ۱۹۵۱ در همین دانشگاه ضمن تدریس، در رشته ((تاریخ ادیان)) نیز دکترا گرفت. بعد از مدتی به دعوت دانشکده الهیات اسلامی، روانه

دانشگاه آنکارا در ترکیه شد، در آنجا با متکلمان مسلمان آشنا گردید و روابط اسلامی مردم را از نزدیک مشاهده کرد.

خود می‌گوید: پنج سالی را که من در دانشگاه آنکارا تدریس داشتم، یا متکلمان جوان اعم از خانمها و آقایان مباحثه می‌کردم و این جهت سبب شد، که بینش من از اسلام در همین پنج سال شکل بگیرد، و چنین مطالعات و معاشرت نزدیک با مردم را در پاکستان هم داشتم.

خانم آن ماری شیمل، در سال ۱۹۵۸ پس از ترکیه به ((ماربورک)) رفت، به تحقیقات و مطالعات خود ادامه داد، و در همین سالها بود، که برای سخنرانی درباره ((اقبال)) به پاکستان دعوت شد و با پسر و دختر و همسر و یاران اقبال آشنا شد و پاکستان را وطن دوم خود شمرد.

وی پس از این دیدارها به کشور خود آلمان بازگشت، از سال ۱۹۶۱ به مدت شش سال به تدریس در دانشگاه ((بن)) پرداخت و به سمت استادیاری و مشاور علمی در رشته‌های زبان و ادبیات عربی و اسلام‌شناسی به مراتب بالائی دست یافت، و در همین سالها چند کتاب خود را، از جمله ترجمه آلمانی و ترکی ((جاویدنامه)) علامه اقبال لاهوری را چاپ و منتشر کرد. خانم شیمل آنقدر به قرآن علاقه داشت، که قرآنی را که ((باکس هنینگ)) به زبان آلمانی ترجمه کرده بود، ویرایش و تصحیح نمود، اضافاتی به ترجمه آن افزود، و از این قرآن چاپهای متعددی عرضه شده است.

وی پس از سالها تدریس و تحقیق و تالیف، در ۴۸ سالگی بین سالهای ۱۹۷۰ موفق به دریافت سمت پرفسوری گردید، بین سالهای ۱۹۹۰ - ۱۹۸۰ ریاست ((مجمع بین المللی مطالعه تاریخ ادیان تطبیقی)) را به عهده گرفت، و اکنون اضافه بر تدریس در دانشگاه ((بن)) ریاست ((انجمن آلمان و پاکستان)) و ریاست ((مجمع اروپائی اقبال)) را نیز به عهده دارد.

استاد شیمل تا کنون بسیاری از متفکران و مصلحان تمدن اسلامی را به جهان معرفی کرده، درباره ((علامه اقبال)) کتابهایی به زبانهای آلمانی، انگلیسی و ترکی منتشر نموده، و درباره آن مصلح بزرگ کتابهای: محمد اقبال شاعر و فیلسوف پیام آور، بال جبرئیل، پیام شرق، مزامیر فارسی، جاوید نامه، و زیور عجم را ترجمه کرده است.

وی درباره چگونگی ارتباط استاد با شاگرد می‌گوید: شاگرد و معلم باید رابطه تنگاتنگ عاطفی و معنوی داشته باشند و معلم خود باید نمونه باشد. یک باریکی از شاگردانم به من گفت: من از شما یاد گرفته‌ام، که چگونه از اوقات روزانه بهره جویم و چگونه بطور منظم کار کنم ولی من بیشتر از این می‌خواهم، چون شاگرد باید در تفکر و استدلال علمی مستقل باشد، نه

مقلد. هیچ وقت کوشش نکرده‌ام، که دانشجویان برای تهیه رساله خود ملتزم به پیروی از جهت‌گیری علمی من شوند، و به نظر من این ظالمانه است، که مثلاً کسی که به ((عرفان)) علاقه‌ای ندارد، درباره آن تحقیق کند.

خانم شیمیل به شعر و شاعری هم علاقه دارد، مجموعه سروده‌های او تحت عنوان ((بانگ نی)) به زبان آلمانی می‌باشد، وی قطعه شعری را به دوازده زبان ترجمه کرده است.

او در کتاب خویش به نام ((من بادم و تو آتش)) درباره اشعار مولوی که بطور دقیق با آن چهل سال انس داشته، می‌نویسد: نباید از یاد برد، که بزرگترین منبع الهام بخش مولانا در کتاب ((مثنوی)) قرآن بوده است، از این رو به ((جامی)) باید حق داد، که از ((مثنوی)) با عنوان ((قرآنی به زبان فارسی)) یاد می‌کند.

مثنوی معنوی مولوی هست قرآنی به لفظ پهلوی

خانم شیمیل، درباره راه نجات دنیای کنونی از بحران خطرناک می‌گوید: مبارزه شدید جهان مادی و جهان معنوی، دنیای غرب را فرا گرفته است. غرب به بالاترین درجات پیشرفت علمی و فنی رسیده، اما امروز بیش از هر زمان دیگر دچار انحطاط خطرناک تهدید کننده شده و در جستجوی راه چاره انحطاط خطرناک تهدید کننده شده و در جستجوی راه چاره است، اما به نظر من باید به ارزشهای معنوی برگردیم و گرنه، عاقبت بسیار بدی خواهیم داشت.

ما خدائی را می‌پرستیم، که ((مغول)) را آفریده است، و همواره نیروئی وجود دارد، که می‌تواند بر نیروهای قهر و ظلم و فساد و جنگ و ویرانی چیره شود، این نیرو همان نیروی معنوی است، که از درون انسان می‌جوشد و به او قدرت تحمل سختیها و ادامه زندگی را می‌دهد.

بر ما واجب است در جستجوی راه رهائی باشیم، روابط معنوی و انسانی را تحکیم بخشیم. از این راه می‌توانیم بر مصیبت‌ها و فاجعه‌ها غلبه کنیم، اما با کمال تأسف اغلب مردم چنین حقیقت ساده‌ای را فراموش کرده‌اند، و این غفلت برای جامعه بشریت مسئله دردناکی است.

خانم شیمیل، نخستین کتاب خود را درباره مولوی بسال ۱۹۴۸ تحت عنوان ((بانگ نی)) تالیف نموده، اما بسال ۱۹۷۸ تحت عنوان ((بانگ نی)) تالیف نموده، اما پس از گذشت سی سال از آن تالیف، کتاب جامعی درباره ((شناخت شعر و اندیشه مولانا)) به رشته تحریر در آورده، که کتاب ((شکوه شمس)) و ((خوشنویسی و فرهنگ اسلامی)) وی به زبان فارسی هم ترجمه شده و در عین حالی که ۷۳ سال دارد، در آلمان زندگی می‌کند و به کار مطالعه و تحقیق ادامه می‌دهد. - تلخیص، از

مجله کیهان فرهنگی، شماره ۹ و ۱۰، ص ۱۹-۱۷، آذر و دی ماه ۱۳۷۳.

خانم پرفسور آن ماری شیمل، شرق شناس بزرگ مسلمان، که از سوی مجامع علمی، اردیبهشت ماه ۱۳۷۴ به ایران دعوت شده است، از سوی ((اتحادیه کتابفروشان آلمان)) به خاطر آثار گرانبهای خود برای درک اسلام و آشنائی صحیح با آن، برنده ۲۵ هزار مارک در سال جاری مسیحی ((مه ۱۹۹۵)) گردیده است. - کیهان ۱۶ / ۲ / ۱۳۷۴، شماره ۱۵۳۴۵، ص ۲۰، مجله زن روز، ۱۶ / ۲ / ۱۳۷۴، شماره ۱۵۰۶، ص ۳۹. ?

وی بیش از هشتاد اثر و کتاب تالیف نموده، که غیر از کتابهای سیزده گانه بالا، تعدادی دیگری از آثارش به زبانهای آلمانی، انگلیسی، اردو، و ترکی بدین قرار است:

- ۱- زبان تصویری ملای رومی.
- ۲- ترجمه آلمانی کتاب ((نوربابا)) تالیف: یعقوب قدیری.
- ۳- ترجمه خلاصه‌ای از ((مقدمه ابن خلدون)).
- ۴- سیره ابن خفیف شیرازی
- ۵- مبانی تاریخ ادیان.
- ۶- ابعاد عرفانی اسلام.
- ۷- محمد رسول الله صلی الله علیه و آله.
- ۸- اسلام، مقدسات و مبانی.
- ۹- نامگذاری در اسلام.
- ۱۰- اسلام در شبه قاره هند.
- ۱۱- پاکستان کاخی با هزار در.
- ۱۲- حلاج شهید.
- ۱۳- دل عریان.
- ۱۴- ادبیات اسلامی در هند.
- ۱۵- گیسوان طلائی.
- ۱۶- ادبیات کلاسیک اردو، در تاریخ ادبیات هندی.
- ۱۷- ادبیات سندی، در تاریخ ادبیات هندی.

۱۸- رقص آتش.

۱۹- داستانهای پاکستانی.

۲۰- رمز اعداد.

۲۱- ستاره و گل.

۲۲- ویرایش کتاب ((شعرهای شرقی)).

۲۳- هر در، و شیمل، دستور زبان عربی.

۲۴- ترجمه کتاب ((فیه ما فیه، مولوی)). - روزنامه اطلاعات، ۱۴ / ۲ / ۱۳۷۴، شماره ۲۰۴۷، ص ۶. ؟

خانم پرفسور آن ماری شیمل، به خاطر فعالیتهای برجسته علمی، آشنائی حیرت آور به زبانهای دنیا و ارائه چهره زیبای اسلام در برابر تبلیغات ناصحیح و سیاسی غرب، از سوی ((کمیته اعطای جایزه صلح)) برنده جایزه صلح سال ۱۹۹۵ میلادی، معرفی شده است. - مجله زن روز، ۲۳ / ۲ / ۱۳۷۴، شماره ۱۵۰۷، ص ۷. ؟

۱۵ - خواجه نصیر طوسی

نزدیک طلوع آفتاب روز سه شنبه یازدهم جمادی الاول سال ۵۹۷ هجری در شهر ((طوس)) از سرزمین خراسان کودکی بدنیا آمد، که او را محمد نامگذاری کردند.

پدر محمد، وجیه الدین ((محمد بن حسن طوسی)) از عالمان فقیه و محدث شیعه بود، که فرزند خود ((محمد)) را از همان دوران کودکی در دامن پر مهر خویش به پرورش گرفت، قرآن کریم را به او آموخت و سپس او را به آموختن علوم صرف و نحو و حدیث و ادبیات و فقه وادار نمود.

محمد دارای استعداد سرشار، ذوق سلیم و پشتکار فوق العاده‌ای بود، بدین خاطر هنوز دوران جوانی خود را پشت سر می گذاشت، که در علوم حکمت و فلسفه و نجوم و ریاضی به مقام بلندی دست یافت، شهرت علمی او زبانزد مجامع فرهنگی گردید، و طولی نکشید که به خاطر دانش فراوان و نظریه‌های علمی عمیق و دقیق، محمد را با لقبهای: محقق طوی، استاد بشر، خواجه نصیر، عقل حادی عشر، و بالاخره معلم سوم نامیدند.

معلم اول حکیم بزرگ یونانی ((ارسطو)) متولد ۳۲۲ و متوفای ۲۸۴ پیش از میلاد، و معلم دوم حکیم و فیلسوف مسلمان ((ابو نصر محمد فارابی)) متولد ۲۶۰ در بغداد و متوفای ۳۳۹ هجری در ((دمشق)) بود، و پس از گذشت بیش از دو قرن لقب معلم سوم به ((خواجه نصیر طوسی)) اختصاص داده شد.

محمد بن محمد معروف به خواجه نصیر طوسی، از دوران کودکی به آموختن علم و دانش پرداخت، نخست نزد پدر، بعد نزد دائی پدر خود ((نورالدین علی بن محمد)) و سپس نزد دائی پدر خود ((نصیر الدین بن عبد الله حمزه)) در وطن خویش ((طوس)) ادبیات و مقدمات علوم فقه و حدیث را آموخت، آن گاه به ((نیشابور)) که آن روز در میان شهرهای اسلامی حوزه مهم علمی بود رهسپار گردید، تا به تحصیل خود ادامه دهد.

پدر خواجه نصیر، محمد بن حسن طوسی وصیت کرده بود:

در هر جا استادی سراغ داشتی به سوی او بشتاب و از وجودش استفاده کن.

خواجه نصیر در حوزه علمی نیشابور با تمام توان از فرصت استفاده کرد و از حضور دانشمندان بزرگ کتابهای: اشارات و قانون از ((بوعلی سینا)) غنیه از ((ابن زهره)) و سایر کتابهای مهم علمی را به خوبی فرا گرفت و طولی نکشید که در علوم حکمت و فلسفه، طب، فقه، اصول، منطق، حدیث و ریاضی و بلکه در همه علوم زمان به مقامهای بلندی دست یافت و سر آمد همه اقران و همدرسهای خود گردید.

این را هم باید بدانیم، که روزگاری که خواجه نصیر در حوزه علمی نیشابور سرگرم تحصیل و فراگیری علوم بود، حمله ((چنگیزخان مغول)) به شهرهای مختلف ایران شروع شد، کشتار زیادی صورت گرفت، شهرها نا امن و غیر قابل ماندن گردید، و هر کسی برای حفظ جان خود به کوهها و شهرهای دور دست پناه می برد. شاید در همین زمان آشفته و خطرناک بود، که ((ناصر الدین عبد الرحیم)) حاکم ((قهستان)) - که آن روز شامل سرزمینی بین یزد و خراسان می شد - خواجه نصیر را نزد دعوت نمود تا هم جان او را از خطر حفظ کند و هم از علم و دانش عمیق و گسترده او استفاده ببرد.

خواجه نصیر پس از مدتی اقامت در ((قهستان)) بدرخواست ((علاء الدین محمد)) پادشاه اسماعیلیه به همراهی ((ناصر الدین)) به قلعه میمون دژ رفت، میزبان جدید مقام او را گرمی داشت و کتابخانه خود را در اختیار او قرار داد و ((خواجه)) هم از این فرصت مناسب به خوبی استفاده کرد و با تمام توان به تالیف و تصنیف و شرح کتابهای: تحریرات ریاضی، شرح اشارات و

اساس الاقتباس پرداخت. - مقدمه اساس الاقتباس، ص ۱۵. ?

شهرت و عظمت درخشان علمی ((خواجه نصیر)) در سراسر ایران آن چنان فراگیر شد، که فکر و اندیشه و علم و دانائی او برای همگان در همه مراحل مفید و کارگشا بود، به همین دلیل ((هلاکوخان)) به سال ۶۵۴ که می‌خواست ((بغداد)) را فتح کند، خواجه را به عنوان یک مشاور مقتدر و شخصیت بلند پایه علمی به همراه خود برد.

پس از فتح بغداد، با توجه به اینکه خواجه نصیر حکیم و ریاضیدان بزرگ به امور رصدی و نجوم علاقه فراوانی داشت، هلاکو در سال ۶۵۷ او را مامور ساختن رصدخانه‌ای در مراغه پایتخت مغول ساخت و خواجه با همکاری تعدادی از دانشمندان و مهندسان و منجمان و ریاضیدانان تاسیس رصدخانه معروف ((مراغه را شروع کردند.

خواجه نصیر در کنار این رصدخانه، کتابخانه مهمی بوجود آورد، که طبق نوشته ((جرجی زیدان)) انباشته از کتاب بود و تعداد کتابهای آن را چهارصد هزار جلد تشکیل می‌داد و تعداد کتابهای آن را چهارصد هزار جلد تشکیل می‌داد، دانشمندان و منجمان برای مطالعه بدانجا مراجعه می‌کردند، اوقاف و منابع مالی برای آن ترتیب داد، و این حکیم نابغه و بزرگ ایرانی، در آن سرزمین وحشت زده و تاریک توانست، فروغ علم و دانش را بر افروزد. - تاریخ آداب اللغة العربیة، ج ۲، ص ۲۴۵. ? ((بارون کارادوو)) دانشمند معروف درباره رصدخانه مراغه نوشته است: از رصدخانه این منجمان، جدول شناسائی سیارات بوجود آمد، که به مناسبت خانهای مغول آن را ((زیج ایلخانی)) نامگذاری کردند، و خواجه نصیر طوسی در مقدمه آن نوشته است: قصد داشته، که جدول ستاره‌شناسی را پس از سی سال به پایان برساند، زیرا با گذشت این دوره از زمان است، که همه سیاره‌ها حرکت انتقالی خود را به پایان می‌رسانند.

وسائل و آلات رصدخانه هم متعدد و بسیار زیبا بود، که نصیر الدین چند تا از آنها را خود اختراع یا کامل کرده بود. - متفکران اسلام، ج ۱ و ۲، ص ۲۱۳. ?

آثار و کتابهای این حکیم و نابغه بزرگ و این معلم سوم جهان بشریت، که در قرن ششم و هفتم هجری می‌زیسته، عموماً به زبان فارسی در زمینه علوم فلسفه، عرفان، منطق، ریاضی، کلام، نجوم، فقه، هیئت، اصول، تاریخ، جغرافیا، طب، اخلاق، و علوم طبیعی بالغ بر ۱۸۰ رساله و اثر می‌باشد، که تعدادی از آن را که این نوشتار ظرفیت دارد، نام می‌بریم:

۱- آداب المتعلمین.

۲- اخلاق ناصری، ترجمه ((طهارة الاعراق)) ابن مسکویه.

۳- اوصاف الاشراف..

۴- ترجمه ((ادب الصغیر)) ابن مقفع.

۵- رساله اعتقادی.

۶- آغاز و انجام جهان، درباره مبدء و معاد.

۷- تجريد العقائد.

۸- رساله امامت.

۹- صلوات بر چهارده معصوم عليه السلام

۱۰- اساس الاقتباس.

۱۱- اقسام الحكمه.

۱۲- تجريد منطق.

۱۳- شرح اشارات بوعلی سینا.

۱۴- تحرير كتاب ماخوذات هندسه ((ارشمیدس)).

۱۵- تحرير اصول هندسه ((اقلیدس)).

۱۶- تنسوخ نامه ایلخانی.

۱۷- ترجمه ((مالک الممالک)) در زمینه جغرافیا.

خواجه نصیر الدین طوسی، اضافه بر جنبه‌های علمی، از لحاظ ایمان و عقیده و اخلاق و رفتار انسانی، یک الگوی بزرگ معنوی و یک مجسمه به تمام معنای انسانی بود، زاهد و ساده زیست و با درایت و سیاست عمیق و اصیل خویش در حمله مغول توانست با جلوگیری از خونریزی جان افراد زیاد را از خطر مرگ نجات دهد.

اما این کوه علم و فضیلت به سال ۶۷۲ هجری، در سن ۷۵ سال عمر سراسر خدمت و عزت، دوشنبه عید ((غدير خم)) در بغداد زندگی را به درود گفت. جسدش را با تجلیل زیاد به شهر کاظمین علیه السلام منتقل کردند و در پائین پای امام موسی بن جعفر علیه السلام و امام محمد تقی علیه السلام به خاک سپردند. - فوائد الرضویه، ص ۶۰۴، مقدمه اساس الاقتباس، ص ۱۷، تنسوخ نامه ایلخانی، ص ۲۱، الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۲۱۸ هدیة الاحباب، ص ۲۱۵، لغت نامه دهخدا، ج ۴۸، ص ۵۷۰. ؟

در مهرماه سال ۱۲۸۷ هجری شمسی در منزل یکی از مالکین لاهیجان، محمد علی مجتهدی چشم به جهان گشود. وضع مالی پدرش، به اندازه‌ای بود که بتواند به راحتی زندگی فرزندانش را اداره کند.

محمد علی مادرش را در سن دو سالگی، به هنگام زایمان خواهرش، از دست داد. در سن شش سالگی به مدرسه حقیقت لاهیجان، که تنها مدرسه این شهر بود، وارد شد. چون در آن زمان در تمام سطح شهر لاهیجان، فقط مکتب خانه‌ها فعالیت داشتند و مدرسه حقیقت هم توسط مالکین شهر تاسیس گردیده و با پول آنها اداره می‌شد.

آموزگاران این مدرسه سواد زیادی نداشتند و دروس فارسی، حساب، هندسه و زبانهای عربی و روسی را در سطح نسبتاً پائینی به دانش‌آموزان می‌آموختند. معلمین مدرسه ایرانی بودند، به جز معلم زبان روسی، که اهل روسیه بود.

هنگامی که محمد علی در کلاس ششم ابتدایی درس می‌خواند، سرو کله کمونیستها پیدا شد و بعد از مدتی مدرسه تعطیل گردید و محمد علی و سایر دانش‌آموزان تحصیل باز ماندند.

از اینکه محمد علی سن و سال زیادی نداشت، پدرش جرات نمی‌کرد و به او اجازه نمی‌داد، که برای ادامه تحصیل به تهران برود، تا اینکه بالاخره در سال ۱۳۰۴ که محمد علی هفده سال از عمرش می‌گذشت و نسبتاً بزرگ شده بود، با اجازه پدرش به تهران رفت و در دبیرستان دارالمعلمین تهران ثبت نام نمود و مشغول به تحصیل گردید.

وضعیت نسبی محمد علی در کلیه دروس، به خصوص در درس ریاضیات بسیار خوب بود. سالهای اول و دوم، سوم و چهارم دبیرستان را با موفقیت، در دارالمعلمین گذراند، اما بعد از آن، دارالمعلمین تهران به دانشسرای عالی تبدیل شد.

محمد علی مجتهدی ناچار به دبیرستان ((شرف)) منتقل گردید و کلاسهای پنجم و ششم را در این دبیرستان ادامه تحصیل داد.

در دبیرستان شرف همه معلمین به جز معلم فارسی، بقیه فرانسوی بودند. این موضوع محمد علی را رنج می‌داد و ناراحتی و حساسیت زیادی در او ایجاد کرده بود، که چرا ایران معلم ندارد؟ و باید محتاج خارجیها باشد؟ از همین جا بود که برای رفع این کمبود کشورش، تصمیم گرفت معلم بشود.

در سال ۱۳۱۰ هجری شمسی، پس از گرفتن دیپلم، در آزمون اعزام به خارج شرکت کرد و با امتیاز بالائی قبول شد و به کشور فرانسه اعزام گردید.

دوره لیسانس ریاضیات را با موفقیت گذراند، از اینکه در کلیه واحدهای درسی، به ویژه در درس مکانیک، رتبه عالی کسب نموده بود، از سوی اداره سرپرستی امور دانشجویان ایرانی مقیم فرانسه، مورد تقدیر و تشویق قرار گرفت و به عنوان قدردانی از او، محمد علی را به ((دانشگاه سوربن)) فرانسه دعوت و اعزام نمودند.

محمد علی مجتهدی در مدت سه سال توانست فوق لیسانس در دو رشته و هم چنین دکتری در رشته مکانیک سیالات را دریافت نماید.

دکتر محمد علی مجتهدی در سال ۱۳۱۷ هجری شمسی، به ایران بازگشت و در دانشسرای عالی مشغول تدریس گردید و در سال ۱۳۲۰ علاوه بر تدریس در دانشسرای عالی، سرپرستی ((دبیرستان شبانه روزی البرز)) را نیز به عهده گرفت و از سال ۱۳۲۳ به بعد، مدیریت این دبیرستان به دکتر مجتهدی واگذار شد.

او علاوه بر مدیریت دبیرستان شبانه روزی البرز، تدریس در دانشکده فنی دانشگاه تهران و همچنین مسئولیت دانشگاه پلی تکنیک ((امیر کبیر)) را نیز بر عهده داشت و در سال ۱۳۴۴ مسئولیت تاسیس ((دانشگاه صنعتی شریف)) را نیز به او واگذار نمودند.

دکتر محمد علی مجتهدی در طول مدت سی و چهار سال مدیریت دبیرستان شبانه روزی البرز، در پیشرفت این دبیرستان فعالیت‌های زیاد نمود، به طوری که در ابتداء مدیریت خود در این واحد آموزشی، دبیرستان را با ششصد نفر دانش‌آموز در شانزده کلاس درس و بدون داشتن کارگاه و آزمایشگاه تحویل گرفت و این در حالی بود که هفتاد و پنج درصد هزینه دبیرستان البرز توسط وزارت فرهنگ تامین می‌گردید، اما در سال ۱۳۵۷ با اینکه دولت هیچگونه کمک و مساعدت مالی به این دبیرستان نمی‌کرد، با اعمال مدیریت خوب و نیکوی دکتر مجتهدی و تلاش و کوشش مستمر این مدیر لایق و کاردان، دبیرستان البرز دارای پنجهزار و پانصد نفر دانش‌آموز در یکصد و ده کلاس درس و مجهز به آزمایشگاه و کارگاههای متعددی بود.

دکتر محمد علی مجتهدی به اتفاق آقای بحرانی، بیست تا بیست و پنج جلد کتاب برای تدریس در دبیرستان‌های کشور تالیف و منتشر کرد، علاوه بر این، چهار جلد کتاب دانشگاهی تحت عنوان ((جبر آنالیز))، ((مکانیک اجسام)) و همچنین دو جلد کتاب ((آنالیز)) تالیف و منتشر نموده است.

دکتر مجتهدی هم اکنون که بالغ بر هشتاد و شش سال از عمر پر بارش گذاشته است، به علت بیماری و کسالت، کار خاصی انجام نمی‌دهد و یک دوره تلاش علمی و فعالیت‌های ثمر بخش فرهنگی درخشانی را پشت سر گذاشته و آثار گرانبهائی از

فعالیت‌های این شخصیت علمی به یادگار مانده است، که از مهم‌ترین آنها می‌توان، تربیت دانش‌آموزان و دانشجویان زیادی را ذکر کرد.

استاد مجتهدی در پیامی که برای نوجوانان و جوانان داده است، می‌گوید: از قول من به نوجوانان، بچه‌های خوب ایران، دانش‌آموزان نازنین این مملکت بگوئید: محاسنی که شما دارید به هیچ عنوان بچه‌های فرنگی ندارند، این را یک پیر مرد هشتاد و شش ساله به شما می‌گوید، که اقلاً بیست تا بیست و پنج سال عمرش را در خارج گذرانده است. آن امانت، درستی، صداقت، شرافت، انسانیت و ایمانی که در جوانان ایرانی است، در آمریکاییها و فرانسویها نیست... بسیاری از افرادی که در دنیا تحصیلات حسابی دارند و اکتشافات بزرگ انجام داده‌اند و نشانهای آکادمی گرفته‌اند، جوانان ایرانی هستند، البته جوانان باید بدانند کسی که کار خوب می‌کند، دشمنان فراوان دارد، ولی بایستی آدم مبارزه و مقاومت کند و کار را مطابق وجدان، شرافت و ایمانش انجام دهد. - کیهان علمی، سال چهارم، شماره پنجم، مرداد ماه سال ۱۳۷۱. ?

۱۷ - دکتر مصطفی چمران

مصطفی چمران در سال ۱۳۱۱ هجری شمسی در تهران متولد شد. از دوران طفولیت، با زندگی سخت و سطح پائین و در یک خانواده بسیار ساده، عادت نمود. پدرش کارگر بود و جوراب بافی می‌کرد و با در آمد ناچیزی که بدست می‌آورد زندگی خود، همسر، مادر و هفت فرزندش را با مشکلات فراوان و در یک اطاق اجاره‌ای اداره می‌کرد. مصطفی تحصیلات خود را در مدرسه ((دارالفنون)) رفت و تحصیلاتش را در این مدرسه ادامه داد. این دانش‌آموز با هوش و مستعد، ضمن ادامه تحصیل، از پانزده سالگی در کلاسهای تفسیر قرآن آیت الله طالقانی ((ره)) در مسجد ((هدایت)) تهران و بعدها در درس فلسفه و منطق شهید استاد مرتضی مطهری شرکت می‌کرد.

وی دوران متوسطه را در ((دبیرستان البرز)) گذرانده سپس وارد دانشکده فنی شد و بالاخره در سال ۱۳۳۶ در رشته ((الکترومکانیک)) فارغ التحصیل گردید. او در محیط دانشگاه همواره فعالیت می‌کرد و یکی از بنیانگذاران انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه بود. پس از دریافت مهندسی الکترومکانیک، مدت یک سال در همان دانشکده فنی تدریس داشت.

مصطفی چمران اهل مطالعه، نویسندگی و نقاشی بود. بیشتر اوقات بر بالای پشت بام تنها اطاقشان به مطالعه و نوشتن می‌پرداخت، همواره شاگرد ممتاز و دانشجوی مقام اول بود، خطی زیبا داشت و در نوشتن انشاء مهارت خاصی از خود نشان می‌داد. در رشته‌های مختلف ورزش فعالیت می‌کرد. عشق فراوانی به ریاضی و فلسفه داشت و مطالعات زیادی روی این دو رشته می‌نمود.

در سال ۱۳۳۷ شمسی، با استفاده از بورس تحصیلی، به عنوان دانشجوی ممتاز به آمریکا اعزام گردید و پس از تحقیقات علمی فراوانی، در جمع معروف‌ترین دانشمندان جهان در ((کالیفرنیا)) موفق به کسب درجه دکترای ((الکترونیک و فیزیک پلاسما)) از معتبرترین دانشگاه آمریکا شد.

او در آمریکا نیز آرام نمی‌گرفت و با همکاری دوستانش، برای اولین بار، انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا را پایه ریزی نمود، فعالیتهای وی در تبلیغ اسلام آنچنان زیاد و آشکار بود، که رژیم شاه، بورس تحصیلی او را قطع کرد.

پس از قیام خونین پانزدهم خرداد ۱۳۴۲، همراه با بعضی از دوستانش به کشور مصر رفت و در زمان حکومت ((جمال عبد الناصر)) مدت دو سال تمام، سخت‌ترین دوره‌های چریکی و جنگ‌های پارتیزانی را آموزش دید و بعد مسئولیت تعلیم چریکی مبارزان ایرانی را به عهده گرفت.

دکتر مصطفی چمران، به خاطر داشتن بینش عمیق مذهبی، از حرکت‌های انحرافی سخت‌گریزان بود، به طوری که در رابطه با جریان ناسیونالیسم عربی که باعث تفرقه مسلمین می‌گردید، به جمال عبد الناصر رئیس جمهوری مصر اعتراض کرد و جمال عبد الناصر ضمن پذیرش این اعتراض، اجازه تبلیغ و سخنرانی به دکتر چمران داد.

بعد از فوت جمال عبد الناصر، دکتر چمران به لبنان رفت و با کمک امام موسی صدر، حرکت مسلمین و شاخه نظامی آن را با توجه به اصول و مبانی اسلامی پی ریزی نمود و سالیان درازی در لبنان فعالیت داشت، تا اینکه انقلاب اسلامی ایران پیروز شد، لذا بعد از بیست و سه سال دوری از وطن، به ایران بازگشت و با تمامی وجود، تجربیات ارزنده و طولانی، علمی و

انقلابی خود را در خدمت انقلاب اسلامی ایران قرار داد. اولین گروه‌های پاسداران انقلاب اسلامی را در سعد آباد آموزش داد، سپس با سمت معاون نخست وزیر، شبانه روز خود را صرف حل و فصل مشکلات کشور نمود. او با بی‌باکی خود را در میانه صحنه‌های خطر می‌انداخت، تا هر چه سریع‌تر و قاطعانه‌تر مسائل را حل نماید. در جریان ((شهر پاره)) و هجوم ضد انقلاب، قدرت ایمان، اراده آهنین، فداکاری، شجاعت و عشق وی به انقلاب اسلامی بر همگان آشکار گردید. هنگامی که کردستان در آستانه سقوط حتمی قرار گرفته بود و پاسداران را قتل عام کردند، دکتر چمران با فرمان امام خمینی ((ره))، فرماندهی

نیروهای اسلام را بر عهده گرفت و در زیر باران گلوله به کردستان رفت و در مدت پانزده روز با قهرمانیهای اعجاب انگیزش که از عمق ایمانش به مبدا و معاد سرچشمه می گرفت، شهرها، راهها و مواضع استراتژیک کردستان در آستانه سقوط حتمی قرار گرفته بود و پاسداران را قتل عام کردند، دکتر چمران با فرمان امام خمینی ((ره))، فرماندهی نیروهای اسلام را بر عهده گرفت و در زیر باران گلوله به کردستان رفت و در مدت پانزده روز با قهرمانیهای اعجاب انگیزش که از عمق ایمانش به مبدا و معاد سرچشمه می گرفت، شهرها، راهها و مواضع استراتژیک کردستان را متصرف گردید، به طوری که کردهای مسلمان با شادی و شغف وصف ناپذیری، به استقبال نیروهای اسلام شتافتند.

بعد از این پیروزی بی نظیر، وی از سوی امام خمینی ((ره)) به وزارت دفاع منصوب شد. او در پست جدید، دست به تغییر و تحول بنیادین زد و با پاکسازی ارتش، اقدام به پیاده کردن برنامه‌های اصلاحی نمود، تا ارتشی را بوجود آورد، که حافظ و پاسدار انقلاب اسلامی و امنیت و استقلال کشور باشد.

دکتر چمران در انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی، از سوی مردم تهران به نمایندگی برگزیده شد. او پس از انتخاب در مجلس در نیایشی چنین گفت:

((خدایا! مردم آن قدر به من محبت کرده‌اند و آنچنان مرا از باران لطف و محبت خود سرشار نموده‌اند، که راستی خجلم و آن قدر خود را کوچک می‌دانم، که نمی‌توانم از عهده بر آیم. خدایا! تو به من فرصت ده و توانائی ده، تا بتوانم از عهده بر آیم و شایسته این همه مهر و محبت باشم...))

دکتر چمران مجدداً به نمایندگی از طرف امام خمینی ((ره)) در شورای عالی دفاع منصوب گردید و مامور شد تا به طور مرتب و منظم گزارشی کار ارتش را ارائه نماید.

پس از حمله ناجوانمردانه رژیم بعثی عراق، در تاریخ ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ به ایران اسلامی، دکتر چمران به حضور رهبر کبیر انقلاب اسلامی، دکتر چمران به حضور رهبر کبیر انقلاب اسلامی رسید و بعد از ارائه گزارش، همراه آیت الله خامنه‌ای نماینده دیگر امام ((ره)) در شورای عالی دفاع، به اهواز رفت، گروهی از رزمندگان داوطلب را جمع کرد و ستاد جنگهای نامنظم را تشکیل داد و با انجام اقداماتی نظیر:

۱- تأسیس واحد مهندسی.

۲- نصب پمپ‌های آب در کنار رود کارون.

۳- احداث کانالی به طول بیست کیلومتر و عرض ۱۰۰ متر.

۴- ایجاد هماهنگی بین ارتش، سپاه و نیروهای داوطلب... و خدمات ارزنده‌ای در دفاع از کشور و میهن اسلامی نمود.

هنگامی که دشمن به شهر ((سوسنگرد)) یورش آورد، دکتر چمران پیشاپیش یارانش، به سوی شهر رفت، از سنگری به سنگر دیگری می‌رفت و تیراندازی می‌کرد و در همین شهر بود که مجروح گردید، خون گرم او با خاک خوزستان در هم آمیخت، اما با این حال از پای نشست و با پای مجروح گردید، خون گرم او با خاک خوزستان در هم آمیخت، اما با این حال از پای نشست و با پای مجروح، بر کامیون دشمن حمله برد و دشمنان از این همه شجاعت و جرات چمران، سخت هراسیدند و فرار کردند، دکتر چمران خود بر کامیون دشمن سوار شد و با لبانی متبسم، که شکوه و عظمت یک مومن واقعی را نشان می‌داد، یارانش را به پیروزی‌های بزرگتر نوید داد.

دکتر چمران با همان کامیون خود را به بیمارستان اهواز رسانید و تنها یک شب در بیمارستان بستری شد و در این شب هم جلسه شورای فرماندهی در کنار تخت او تشکیل گردید و تصمیم‌گیری به عمل آمد. صبح روز بعد با پای زخمی و عصا زیر بغل، به مقر ستاد جنگ‌های نامنظم رفت و چند روز بعد، دست به عملی بی سابقه زد، تا شهر ((هویزه)) را آزاد سازد! در اسفند ماه ۱۳۵۹ با بدن مجروح به دیدار امام امت ((ره)) شتافت و گزارش وضعیت جنگ را ارائه نمود و نظرات امام را همراه با دعای خیر او، گرفت و یکسره به سوی تپه‌های ((الله اکبر)) رفت و پس از پیروزی‌های چشمگیری در بستان و سوسنگرد، یک روز در اولین ساعات صبح، هنگامی که از تپه‌ها بازدید می‌کرد و باران خمپاره‌های دشمن از هر سو می‌بارید، ترکش یکی از خمپاره‌های دشمن بعثی، به پشت سر دکتر چمران اصابت کرد و روح پاکش سبکبال و آرام به پرواز درآمد و با کفنی خونین که همان لباس رزمش بود، در تاریخ ۳۱ خرداد ماه ۱۳۶۰ هجری شمسی، در ۴۹ سالگی به دیار ملکوتیان پرکشید و از میان امت رفت!

پیکر پاک شهید دکتر مصطفی چمران در ((بهشت زهرای تهران)) به کنار سایر شهیدان بزرگوار انقلاب اسلامی به خاک سپرده شد، اما نام و روح بلند او هم چنان جاوید است.

او در سوگند نامه عرفانی خود، با خداوند اینگونه پیمان بسته است:

خدایا به آسمان بلندت سوگند، به سوز دل عاشقان سوگند، به اشک دیده یتیمان سوگند، به جانبازی فدائیان از جان گذشته سوگند، ما دشمن متجاوز را به جهنم می‌فرستیم.

دکتر چمران، در اثر تلاش و مبارزه شبانه روزی، به خصوص در زمان جنگ، فرصت جمع‌آوری نوشته‌ها و سخنرانیهای خود را نیافت، اما پس از شهادت او کتابهای: لبنان، یادنامه اولین سالگرد شهادت... او کتابهای: لبنان، یاد نامه اولین سالگرد

شهادت... و لبنان به روایت امام موسی صدر و دکتر چمران، بسیاری از نامه‌ها و سخنرانیهای او را، که افکار و اندیشه‌های مخلصانه او را منعکس نموده است، به چاپ رسانده‌اند.

فاجعه شهادت دکتر چمران این مجاهد بزرگ راه خدا، برای جامعه اسلامی آنقدر حساس بود، که امام خمینی ((ره)) پیام تسلیت داد، بسیاری از شخصیت‌های علمی و سیاسی ایران و کشورهای اسلامی از او تجلیل فراوان به عمل آوردند. - یادنامه اولین سالگرد شهید دکتر مصطفی چمران، ص ۱۲۰-۱۱. ?

۱۸ - سپیده کاشانی

به سال ۱۳۱۵ هجری شمسی، در شهر کویری و مذهبی ((کاشان)) سرور با کوچی، که بعد به ((سپیده کاشانی)) شهرت یافت، چشم بدنیا گشود.

او درباره ولادت و شرائط خانوادگی خود می‌گوید: تولد من در خانواده‌ای کاملاً مذهبی، و در دامن پدر و مادری معتقد به مبانی اسلام، و در لوای اندیشه‌های توحیدی روی داد. پدرم در جوانی به همراه پدر خود در یکی از کشورهای همجوار به بازرگانی اشتغال داشت، که بعد از مرگ پدر خود و شورش‌های منطقه‌ای آن، در زمان رضاخان به ایران مراجعت کرد. پدرم برای همیشه در موطن اصلی خویش کاشان ماندگار شد، پس از مقداری تجارت به شغل کشاورزی پرداخت و زندگی هفت فرزند را، که من هفتمین آنها بودم اداره می‌کرد.

خانواده من، بخصوص پدر و مادرم به مطالعه کتابها و دیوانهای شاعران علاقه زیادی داشتند و طبیعی است من از همان آغاز کودکی با شعر و بخصوص با حافظ و سعدی و مولانا آشنا شدم. در تمام دوران تحصیلی، فرق زیادی بین نوشته‌های من با همدرس‌هایم وجود داشت و معلم بزرگ من، ابتدا پدر و مادرم بودند.

سپیده، به فرزند خود گفته است: در سنین ۱۲ تا ۱۳ سالگی طبع شعر سرودن داشته است، از سالهای ۴۷-۴۸ بطور جدی با ارائه شعر به ((روزنامه اطلاعات)) فعالیت حرفه‌ای خود را شروع کرده است. - یادمان سپیده کاشانی، ویژه نامه رسالت ۲۵ اسفند ۱۳۷۲، ص ۱۴. ?

او درباره اولین مجموعه شعری خود می‌گوید: ((پروانه شب)) دفتری است، نه رنجامه‌ای است از تجربه‌های سالهای ۴۷ تا ۵۰ که به خاطر فضای تاریک آن زمان، واژه‌های این کتاب، تشبیه به پروانه‌هایی شده‌اند که در شب پرواز می‌کنند...

عقیده مذهبی و روحیه شناخت زمان، دو ویژگی سرنوشت سازی بودند که ((سپیده)) را پس از پیروزی انقلاب اسلامی، پیشرو زنان شاعر قرار دادند، و او با سرودن سرودها و اشعار متعهدانه و پخش و انتشار آن در تلویزیون، رادیو، روزنامه‌ها و مجلات، هنر شعری و سازندگی خود را در قالبهای زیبا و محتواهای انسانی به نمایش گذاشت.

خانم کاشانی، بارها در سمینارها، کنگره‌ها و مجامع شعری و ادبی داخل و خارج حضور فعال داشت، و با روحیه متواضعانه‌ای به خدمات فرهنگی، به خصوص در زمان جنگ و حتی با حضور در مناطق جنگی به فعالیت ادامه می‌داد، که کتاب ((خرمشهر)) از اسارت تا رهائی خاطرات یکی از این سفرها می‌باشد.

او در این باره می‌گوید: پس از آغاز انقلاب مقدس اسلامی ایران، فعالیت پیگیر و بی‌امان من، در زمینه هنر و کارهای دیگر شروع شد، همکاریهایی با رادیو و تلویزیون داشتم، کتاب مستند ((خرمشهر از اسارت تا رهائی)) را که دومین کتاب من بعد از ((پروانه‌های شب)) بود، به تحریر در آوردم و اکنون در صدد چاپ آن هستم و سومین کتاب من انشاءالله دفتر ((شعر پایداری)) خواهد بود، که در صدد جمع‌آوری آن می‌باشم.

هم‌چنین، عضو کوچکی از اعضای ((شورای شعر ادب)) وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی هستم، در حال حاضر عضو ((شورای شعر بنیاد فرهنگی ۱۵ خرداد)) نیز می‌باشم.

فرزند بزرگ خانم کاشانی، درباره اخلاق و رفتار و نیز روش کاری مادر خود می‌گوید: او برای ما هم پدر و هم مادر، چون پدرم در سال ۱۳۶۴ از دنیا رفت، ایشان برای ما مادری مهربان بود و همیشه فرزندان خود را به صبر و استقامت دعوت می‌کرد، به عنوان مادر، همسر و خانم خانه، مسائل زندگی برای او در اولویت قرار داشت، در خلال انجام کارهای خانه، قلم و کاغذ بر می‌داشت و آن چه را به ذهنش می‌رسید یادداشت می‌کرد، آن گاه در ساعاتی از شب، که سکوت بر خانه‌ام حاکم بود، شعرهای خود را می‌سرود.

مادر، خود را مدیون انقلاب و نظام اسلامی می‌دانست، در بدترین شرائط بیماری، خانه را برای انجام امور مربوط به انقلاب و جنگ و نظام اسلامی ترک می‌کرد، حتی پزشکان برای او دستور استراحت مطلق داده بودند، اما او اصرار می‌کرد که باید در خدمت مردم و انقلاب باشد.

آیا، قرآن، بهترین یار و مونس ایشان بود، در لحظه‌های سخت به سراغ قرآن می‌رفت و از آن فیض می‌برد، همیشه با صبر و بردباری با اعضای خانواده و دوستان برخورد می‌کرد، گذشت زیادی در زندگی داشت. هنگامی که شخصی در یک نشریه به

ایشان اعتراض می کرد، یا با قلم خود مادر را مورد خطاب تند قرار می داد، مادر با چنان روحیه بزرگواری با او برخورد می کرد، که آن شخص متنبه و خجالت زده می شد.

اشعار و سروده ها و شعرهای خانم سپیده کاشانی، سراسر از روح ایمان، ایثار، جهاد، حماسه، مقاومت، فداکاری، عشق به خدا، صداقت و پاکی، ستیز با دشمن دین، و بالاخره با روح انقلاب اسلامی موج می زند، در زمان حیات و پس از آن سوی شاعران متعهد، اعم از مرد و زن مورد تمجید و تجلیل قرار گرفت، مجامع ادبی و فرهنگی بارها برای او مراسم بزرگداشت ترتیب دادند، یادنامه ها منتشر ساختند، و او را به عنوان ((زن شاعر نوپرداز درد آشنا)) معرفی کردند.

اما متأسفانه، او به سن ۵۶ سالگی به بیماری دردناکی مبتلا شد، دو سال تحت درمان بود با اصرار دوستان و آشنایان، برای معالجه به ((انگلستان)) رفت، ولی پس از سه ماه اقامت در آنجا معالجات سودی نبخشید و سرانجام در غربت، ۱۲ بهمن ماه ۱۳۷۱ هجری شمسی با گذراندن یک حیات سراسر پاکی و خدمتگزاری، زندگی را بدرود گفت، پیکر رنج کشیده اش را به وطن آوردند، و ۱۵ بهمن ماه با تشییع شکوهمند شخصیت های مذهبی و فرهنگی طبق وصیت او، به کنار شهدای انقلاب اسلامی، در بهشت زهرا به خاک سپردند.

البته به اعتراف فرزند او: مادرش در کاشان، روبروی ((فیض کاشانی)) مقبره ای برای محل دفن داشته است، و گمان می رفت برای خاکسپاری به همان محل منتقل خواهد شد، اما با توجه به شرکت او در مناطق عملیات جنگی و انس با رزم آوران دفاع مقدس از اسلام و کشور، خود وصیت نامه را تغییر می دهد، و همنشینی با آنان را در ((بهشت زهرا)) نیز بر می گزیند. در وصیت نامه او آمده است: در مجلسی که ترتیب خواهید داد، از تمام دوستان و آشنایان بخواهید که مرا ببخشند و حلال کنند، اگر در مدت زندگی جسارت کرده ام، صمیمانه امید بخشش از آنها دارم، دعا کنید من با اجر شهادت از دنیا رفته باشم.

معبود توئی، از تو امان می خواهم - - زان چشمه سرمدی، نشان می خواهم

گفتی که شهید، زنده جاوید است - - یارب! ز تو عمر جاودان می خواهم

در پایان، مناسب خواهد بود، اولین سرود پس از انقلاب او را، تحت عنوان ((بهار است و هنگام چیدن من)) که بارها از رادیو و تلویزیون پخش شده، با هم زمزمه کنیم:

به خون گر کشی خاک من، دشمن من - - بجوشد گل اندر گل، از گلشن من

تنم گر بدوزی، به تیرم بسوزی - - جدا سازی ای خصم، سر از تن من

کجا می‌توانی، ز قلبم ربایی - - تو عشق میان من و میهن من؟!

مسلمانم و آرمانم شهادت - - تجلی هستی است، جان کندن من

مپندار این شعله افسرده گردد - - که بعد از من، افروزد از مدفن من

نه تسلیم و سازش، نه تکریم و خواهش - - بتازد به نیرنگ تو، توسن من

کنون روی خلق است، دنیای جوشان - - همه خوشه خشم شد، خرمن من

من آزاده، از خاک آزادگانم - - گل سرو می‌پرود، دامن من

جز از جام توحید، هرگز ننوشم - - زنی گر به تیغ ستم، گردن من

بلند اخترم، رهبرم از ره آمد - - بهار است و هنگام گل چیدن من. - روزنامه اطلاعات، ۲۸ بهمن ۱۳۷۱، ص ۷، نشریه کتاب

صبح، ص ۲۳-۱۶، غروب سپیده، ۲۳ اسفند ۱۳۷۱، ویژه نامه روزنامه رسالت. ?

۱۹ - سید جمال الدین

نابغه بزرگ، متفکر ژرف، آزادیخواه سترک و مصلح مومن اجتماعی مشرق زمین، سید محمد فرزند سید صفدر حسینی،

معروف به ((سید جمال الدین)) در ماه شعبان سال ۱۲۵۴ هجری قمری، در ((اسد آباد)) همدان، یا جای دیگری چشم به دنیا گشود.

سید جمال الدین، خود محل ولادتش را مشخص نکرده، و برای گریز از قید و بندهای مرزی و سیاسی، و نیز برای گسترش دامنه فعالیت‌های اصلاحی اجتماعی، خود را به جز سرزمین اسلام، به وطن دیگری منسوب نداشته است، اما بسیاری از کتابها محل ولادت او را ((اسد آباد همدان)) نوشته اند.

او بیش از هشت سال نداشت، که قرآن و علوم مقدماتی را نزد پدر خود خوب آموخت و پدر که برای تعلیم و تربیت فرزند فوق العاده خود دنبال حوزه درسی مناسب می‌گشت او را که ده ساله شده بود، بسال ۱۲۶۴ به ((قزوین)) برد و برای ادامه تحصیل به عالمی سپرد، اما سید جمال وقتی دو سال در قزوین درس خواند و فقه و اصول را خوب فرا گرفت، آن حوزه را هم برای خود تنگ و ناتوان دید، ناچار پدرش به سال ۱۲۶۶ سید را که ۱۲ ساله شده بود به تهران برد و جهت ادامه تحصیل او را به ((سید محمد صادق سنگلجی)) تحویل داد.

آن استاد نیز وقتی در مورد مطالب علمی با سید گفتگو کرد، و او را نابغه و دانای بلند مقامی یافت، بدین جهت لباس اهل علم را به تن او پوشاند و به پدرش پیشنهاد کرد، فرزند پر توان خویش را به حوزه‌های بزرگ و مهم عراق ببرد. سید صفدر

در حالی که سید جمال را به عراق می‌برد، حدود سه ماه در ((بروجرد)) اقامت کرد، میرزا محمد بروجردی از آنان پذیرائی نمود، و آنان روانه ((نجف اشرف)) گردیدند.

سید صفدر در ((نجف)) پس از زیارت امام علی (ع) فرزند را همراه برداشت، و او را به حضور فقیه بزرگ شیعه، شیخ مرتضی انصاری برد.

شیخ انصاری وقتی به استعداد فوق العاده و دانائی‌های عمیق سید جمال پی برد، مقدم او را گرامی داشت، خانه‌ای برای او تهیه کرد، تمام مخارج او را عهده دار شد، سید صفدر به اسد آباد برگشت، و سید جمال مدت چهار سال در حوزه‌های درسی آن فقیه بزرگ شرکت می‌کرد، تا اینکه در علوم تفسیر و حدیث و کلام و حکمت و منطق و فقه و اصول به مقام بلندی دست یافت، تا جائی که ۹ شیخ مرتضی انصاری رتبه اجتهاد سید جمال ۱۶ ساله را تایید کرد!

داستان عجیبی رخ داده است، سید نوجمانی از دست رئیس حوزه نجف، شیخ اعظم انصاری مدرک اجتهاد گرفته، سخن او نقل مجلسها شده و نخست از او تجلیل می‌گردد، اما افراد ساده لوح یا مغرض وقتی متوجه می‌شوند، سید جمال گاهی درب حجره را به روی خود می‌بندد و به آموختن ریاضیات و علوم پزشکی و زبان فرانسه می‌پردازد، این وضع را با شان عالم دینی سازگار نمی‌دانند و علیه او آشوب و جنجال دردناکی به راه می‌افتد!

شیخ انصاری وقتی از چنین آشوب خطرناکی با خبر می‌شود، ناچار به سید جمال پیشنهاد می‌کند ((نجف)) را ترک بگویید، آن گاه برای معرفی سید جمال نامه‌ای به یکی از دوستان خود در ((هندوستان)) می‌نویسد، وضع علمی سید را بیان می‌دارد، مخارج سفر او را تامین می‌کند و سید جمال بسال ۱۲۷۰ از راه ((بوشهر)) وارد ((هندوستان)) شد، حدود یک سال و نیم در آن کشور اقامت نمود، خود مطالعات زیادی کرد و به افرادی هم که از هر سو به حضورش می‌شتافتند، آموزشهای فقه و حکمت فراوان داد.

ولی روح پر خروش سید جمال و دانائی عمیق به معارف اسلام، او را وادار می‌کند که با مسافرت به کشورهای مختلف، بخصوص کشورهای اسلام وضع مسلمانان و فرهنگ سایر ملتها را از نزدیک مورد مطالعه قرار دهد، بدین جهت از ((بمبئی)) به ((کلکته)) می‌رود، از آنجا راهی ((حجاز)) و زیارت ((مکه)) می‌شود، با عالمان دینی مذاکرات مهمی انجام می‌دهد، از آنجا به نجف و کربلا می‌رود، بعد روانه افغانستان و طهران و خراسان می‌شود، باز به قصد ((مکه)) وارد هندوستان می‌شود، اما پس از یک ماه اقامت در آنجا از مسیر ((کانال سوئز)) با کشتی حدود سال ۱۲۸۵ وارد ((مصر)) می‌گردد، و با استادان و عالمان

دانشگاه ((الازهر)) ملاقاتها و گفتگوئی به عمل می‌آورد، تا راه نجات آن سرزمین را نیز از چنگال استعمار انگلیس بدست آورد.

پس از اقامت حدود چهل روز در مصر، در ماه رجب سال ۱۲۸۶، وارد ((اسلامبول)) می‌شود و مورد استقبال صدر اعظم و رجال علمی و سیاسی قرار می‌گیرد، سید در آنجا پیرامون هدف خود که دستیابی به ((وحدت امت اسلامی)) است، خطابه‌ای ایراد می‌کند، اما متأسفانه مورد حسد شیخ الاسلام شهر واقع می‌شود و با توطئه او ((سلطان عثمانی)) دستور به بیرون رفتن سید جمال را صادر می‌کند!

اما سید جمال الدین اوائل سال ۱۲۸۷ باز به مصر مراجعت می‌کند و تا سال ۱۲۹۶، که حدود ده سال می‌شود در مصر اقامت می‌نماید، در دانشگاه ((الازهر)) به تدریس مشغول می‌شود، و در کلاس درس او شیخ محمد عبده مفتی دیار مصر، متمهدی سودانی، ادیب اسحاق نویسنده معروف و دیگران شرکت می‌جویند، او با دانشجویان ارتباط تنگاتنگ برقرار می‌نماید و جمعیت ((انجمن ملی)) را تاسیس می‌کند.

اعضای این انجمن را چهل نفر تشکیل می‌دهند، و آئینامه آن بر اساس تعالیم عالی اسلام، در ۱۶ ماده تنظیم می‌شود، و به موجب آن ((اعضای انجمن)) تعهد می‌نمایند آن مفاد را، که شامل ارشاد و هدایت مردم، عمل به واجبات دینی، و دستگیری از محرومان و نیازمندان است، در زندگی خود عملی سازند.

این اقدام انقلابی، در راستای احیای احکام نورانی اسلام و اتحاد امت مسلمان، موج چشمگیری بوجود می‌آورد و در فضای جامعه، مظاهر عدالت و انسانیت را آشکار می‌سازد و تعداد زیادی مسیحی و یهودی و بی دین مسلمان می‌شوند، در مقابل وضع تجارتی انگلیس ۳۵ درصد کاسته می‌شود، حدود هشتاد نفر از کارشناسان مسلمان از اداره‌ها و شرکتهای انگلیسی بیرون می‌آیند و بالاخره ۴۵ درصد از نفوذ استعمار انگلیس در ((مصر)) از بین می‌رود.

آری، این انجمن چهل نفری به مدت یک ماه، عقیده و احکام اسلامی را در زندگی اجتماعی پیاده کردند و قدرت استعمار انگلیس را متزلزل ساختند، اما چون چنین انقلاب عملی برای استعمار خطرناک بود، با توطئه شومی، سید جمال الدین را از ((مصر)) اخراج کردند، و سید ناچار روانه ((هندوستان)) گردید.

سید جمال الدین حدود ۵ سال در هندوستان می‌ماند، با خطابه‌ها و سخنرانیهای عمیق مردم را به مبانی اسلامی و مسئولیت آنان آگاه می‌کند، اما به خاطر لشکرکشی دولت انگلستان به ((مصر)) حکومت هندوستان سید جمال را به ((کلکته)) منتقل می‌کند.

اکنون ریشه‌های اساسی مشکل ملت‌های مسلمان، برای سید جمال الدین بخوبی روشن شده است، آنان گرفتار پنج مصیبت بزرگ هستند:

۱- حاکمیت حاکمان مستبد و ناصالح.

۲- نا آگاهی عمومی نسبت به احکام نورانی اسلام.

۳- نفوذ عمیق عقائد خرافی و بی اساس، در زندگی اجتماعی.

۴- وجود تفرقه و اختلاف‌های قومی.

۵- گسترش نفوذ بیگانگان، بخصوص غرب در جوامع اسلامی.

اینجاست- سید جمال الدین، پس از آن که در کشورهای مذکور فریاد و طرح‌های خود را به گوش مسلمانان می‌رساند، راهی ((لندن)) می‌شود، و پس از آن به ((پاریس)) وارد می‌گردد، و با همکاری شاگرد مجاهد خود ((شیخ محمد عبده)) مجله عربی ((العروة الوثقی)) را تا ۱۸ شماره منتشر می‌کند و بطور رایگان به همه کشورهای اسلامی می‌فرستد و موج انقلابی بوجود می‌آورد.

سپس سید جمال، برای رساندن پیام‌های خود به گوش همگان، از سال ۱۳۰۲، سفرهائی را به لندن، به دعوت ناصرالدین شاه به تهران، قفقاز، پاریس، نجد، قطیف، یمن، شیراز، اصفهان آغاز می‌کند و ناچار پس از هشت آوارگی در ((اسلامبول)) اقامت می‌کند.

اما در اوائل سلطنت مظفر الدین شاه، در اثر رقابتی که بین وی و سلطان عبد الحمید پادشاه عثمانی بر سر محل اقامت سید بوجود می‌آید، سید جمال الدین در شوال ۱۳۱۴ هجری مسموم و شهید می‌شود و پیکر نحیف او را نخست مظلومانه در مقبره ((شیخلر مزارلقی)) به خاک می‌سپارند، بعد از استخوان‌ها او را به ((کابل)) در افغانستان منتقل کردند.

بدین ترتیب، مشعل زندگی شصت ساله فقیه مکتب شیخ انصاری، فیلسوف، مفسر قرآن، مجاهد سترک ضد استبداد و مصلح کبیر سید جمال الدین اسد آبادی، در حالی که برای برقراری اتحاد و تشکیل حکومت اسلامی، به حدود شصت شهر و کشور جهان سفر نموده بود و حتی برای ((تحریم تنباکو)) نامه به میرزا حسن شیرازی نوشت، به خاموشی گرائید، ولی از آن تاریخ تا کنون که بیش از یکصد سال می‌گذرد، در تجلیل از مقام او کتابها و مقالات و یاد نامه‌ها نوشته شده و کنگره‌ها در کشورهای مختلف برگزار گردیده است.

کتابهای به جای مانده از این قهرمان مشرق زمین، عبارتند از:

۱- العروة الوثقى و الثورة التحريرية الكبرى، با همکاری محمد عبده.

۲- رساله نیجریه.

۳- نامه‌ها به مراجع دینی و شخصیت‌های سیاسی.

۴- اسلام و علم.

۵- رساله قضا و قدر.

اما از همه مهتر این که، سید جمال الدین حسینی اسد آبادی، پایه گزار نهضت‌های اسلامی ضد استعماری، از قرن سیزدهم هجری تا کنون شناخته شده، و افکار و اندیشه‌های انقلابی او، در همه حرکت‌های اسلامی و انقلابی نقش داشته است. -
نقش سید جمال الدین، در بیداری مشرق زمین، زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۲۲۱-۲۱۴، توازن ثروت در حکومت اسلامی، ص ۱۷۵-۱۵۶، فرهنگ معین، اعلام، ص ۴۳۲، نهضت‌های صد ساله اخیر، لغت نامه دهخدا، ج ۱۷، ص ۹۵؟

۲۰- سید شرف الدین

سید عبد الحسین شرف الدین، فرزند سید یوسف به سال ۱۲۹۰ هجری قمری در خانواده علم و فضیلت در شهر ((کاظمین-
((ع))) چشم به جهان گشود.

ویژگی کودکی این عالم بزرگ شیعی، که از نام آوران سترک قرنهای اخیر در جهان اسلام گردیده، این است که از سن هشت سالگی به همراه پدر دانشمند و اعضای خانواده خود از کاظمین (ع) به منطقه ((جبل عامل)) کشور ((لبنان)) زادگاه نیاکان خود هجرت آغاز می‌کند و زندگی او آمیخته با تحولات و سختیها و مبارزه با سلاح علم و دانش، ادامه می‌یابد.
وقتی عالم بزرگ دینی ((سید یوسف شرف الدین)) می‌خواست ((سید عبد الحسین)) هشت ساله را از کاظمین (ع) به همراه خود هجرت دهد، مادر کودک ((زهرا)) دختر آیت الله سید هادی صدر، میل داشت فرزندش در عراق بماند و در جوار عالمان دین آموزش و پرورش بدست آورد.

اما پدر این پیشنهاد را نپذیرفت و صلاح ندانست از فرزند خود جدا گردد، بدین جهت به هنگام ورود به منطقه ((جبل عامل)) کودک را به روستای ((عامله)) همراه خود می‌برد، تا در آنجا تحصیلات ابتدائی را فرا گیرد.

سید عبد الحسین، نخست تحصیلات مقدماتی را نزد پدر آغاز می‌کند و علوم صرف، نحو، منطق، معانی و بیان و بدیع و کتاب ((نجاه العباد)) و ((شرايع الاسلام)) را نزد پدر خوب فرا می‌گیرد. او به حدود هفده سالگی رسیده که در همان دوران جوانی به فضل و دانش نامدار می‌گردد.

سید عبد الحسین، در حالی که کمتر از بیست سال داشت، بسال ۱۳۱۰ با همسر و مادر و برادر کوچک خود روانه عراق می‌شود، و برای ادامه تحصیلات عالی علوم اسلامی، مدتی را در کاظمین علیه السلام نزد جد خود سید محمد هادی صدر می‌ماند و سپس با همراهان به شهر ((سامراء)) هجرت می‌کند.

سید عبد الحسین، در شهر ((سامرا)) با جدیت به تحصیل می‌پردازد، کتاب ((شرح لمعه)) در فقه را نزد شیخ باقر حیدر، کتاب ((فصول در علم اصول)) را در حوزه درسی شیخ حسن کربلائی، کتاب ((مطول)) در علم معانی و بیان را نزد سید محمد بحر العلوم می‌آموزد، آن گاه در جلسه درسی اخلاق استاد بزرگ ملا فتح علی سلطان آبادی، که صبحهای جمعه تشکیل می‌شود و علمای بزرگ حوزه سامرا هم در آن حضور می‌یابند، شرکت می‌کند و معارف و معلومات حکمت عملی را فرا می‌گیرد، و بهره‌های فراوان تربیتی و تهذیب نفس به دست می‌آورد.

اما در همان روزها با تحریک استعمار انگلیس و به وسیله ((حکومت عثمانی)) ناصبیان شهر ((سامرا)) و نواحی آن را به آشوب می‌کشند، رئیس حوزه علمی آیت الله سید محمد حسن شیرازی و بسیاری از افراد به ((نجف اشرف)) می‌روند، سید عبد الحسین هم به نجف هجرت می‌نماید، و باقی مانده کتابهای مذکور را در حوزه نجف، نزد استادان قبلی و سایر استادان تا پایان دوره سطح ادامه می‌دهد.

سید عبد الحسین، برای گذراندن دوره سطح عالی، که در اصطلاح حوزه‌ها به آن ((دوره خارج)) گفته می‌شود، در حوزه‌های درسی مجتهدان و عالمان بزرگی شرکت می‌جوید، که آنان عبارتند از:

۱- آیت الله آخوند محمد کاظم خراسانی، صاحب کتاب ((کفایه الاصول)).

۲- آیت الله شیخ محمد طه نجف، فقیه بزرگ !

۳- آیت الله شیخ آقا رضا اصفهانی، نویسنده ((مصباح الفقیه)).

۴- آیت الله شیخ محمد جواد شریعتمدار، شیخ الشریعه اصفهانی.

۵- آیت الله شیخ عبدالله مازندرانی.

۶- آیت الله میرزا حسین نوری، نویسنده کتاب ارزشمند ((مستدرک الوسائل))...

ظرافت فکر، اندیشه عمیق و برازندگی ویژه سید عبد الحسین شرف الدین، که در موارد دیگر کمتر می‌توان سراغ داشت، در

این است که این عالم وارسته، اضافه بر حضور در حوزه درسی مجتهدان بزرگ و بلند مقام شیعه، برای آشنائی عمیق با

پایه‌های فقه اهل سنت، در حوزه درس و بحث تعدادی از عالمان بزرگ آنان شرکت می‌کند، به مبانی و مسائل فقهی آنان

گوش فرا می‌دهد و از نزدیک و در کنار هم به مسائل علمی می‌اندیشند و بحث می‌کنند، که تعدادی از استادان وی عبارتند از:

۱- شیخ سلیم بشری مالکی، استاد دانشگاه ((الازهر)) مصر.

۲- امام فقیه، شیخ بدر الدین دمشقی.

۳- علامه، شیخ محمد بن عبد الله خانی نقشبندی شافعی.

۴- شیخ محمد، معروف به توفیق ایوبی انصاری دمشقی.

۵- شیخ محمد عبد الحی بن عبد الکریم کنانی فاسی ادریسی.

آری، نابغه بزرگ سید عبد الحسین شرف الدین با این عالمان بلند پایه، در دمشق، بیروت و مصر بحث و گفتگوهای فراوان علمی انجام می‌دهد، آنان عدالت و مقام علمی او را مورد تایید قرار می‌دهند و حتی به او اجازه روایت و اظهار نظر در فقه و حدیث را می‌دهند.

از سوی دیگر، بین سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۱ سید عبد الحسین به حدود ۳۱ سالگی رسیده، که مقام بلند اجتهاد او از سوی حاج آقا رضا همدانی، شیخ محمد کاظم خراسانی، شیخ الشریعۀ اصفهانی، شیخ محمد طه نجف، شیخ عبد الله مازندرانی و سید اسماعیل صدر، استادان بلند پایه حوزه علمی نجف اعلام می‌شود، و پس از ۱۲ سال تحصیل و تحقیق و تالیف و دور از وطن، وی به همراه مادر، همسر، فرزندان و برادر کوچکتر خود، ۹ ربیع الاول ۱۳۲۲، از نجف به ((جبل عامل)) مراجعت می‌کند.

به هنگام بازگشت از مسیر ((دمشق)) تا ((شحرور)) محل وی، مردم و عالمان شهرها و مناطق مختلف از او استقبال و تجلیل فراوان به عمل می‌آوردند، او حدود سه سال در محل خود می‌ماند و به تبلیغ و ارشاد و اصلاح امور مردم می‌پردازد، که مردم ((صور)) با اصرار از پدر سید شرف الدین می‌خواهند فرزند والامقام و دانشمند خود را به رهبری دینی و اصلاح امور نزد آنان اعزام دارد.

این دعوت پذیرفته می‌شود و سید شرف الدین نیمه ذیحجه سال ۱۳۲۵ به ((صور)) وارد می‌شود، اما آن منطقه نیاز شدید به خدمات فرهنگی و امکانات زندگی اجتماعی دارد، بدین جهت سید شرف الدین کمر همت می‌بندد و با تلاش شبانه روزی و همکاریهای مادی و معنوی مردم تحت رهبری او، ظرف یک سال برای مرکز اجتماعات عمومی حسینیه بزرگی تاسیس

می‌کند، بعد برای مرکزیت عبادت همزمان با جنگ جهانی اول ((۱۳۳۲)) مسجد بزرگی می‌سازد، و مسجدهای قدیمی و فرسوده‌ای را تعمیر و آباد می‌نماید.

اما با توجه به اینکه برای نسل جوان هم باید کاری در خور نیاز آنان انجام داد، و آنان با تحصیل در مدارس تحت تاثیر فرهنگهای بیگانه قرار می‌گیرند و از فرهنگ درخشان اسلام بیگانه می‌شوند، سید شرف الدین شعار معروف خود ((از آنجا آغاز کنیم، که دشمن آغاز کرده)) را به کار می‌گیرد، و در سال ۱۳۵۷ ((مدرسه جعفریه)) در صور را تاسیس می‌کند تا نوجوانان بطور رایگان در آن تحصیل کنند، بعد این مدرسه دارای شعبه‌های متعدد در سطوح مختلف برای پسران و دختران می‌گردد، بعد او به قول خود: با اشک چشم و خون دل ((دانشکده جعفریه)) را تاسیس می‌کند. آن گاه برای تامین زندگی نیازمندان، جمعیت خیریه جعفریه، جمعیت نیکوکاری و درالایتام را برای صور و لبنان بوجود می‌آورد و با این اقدامات در آن سرزمین تحولات چشمگیری حاصل می‌شود.

سپس سید شرف الدین مسافرت‌های علمی و زیارتی، به ((دانشگاه الازهر مصر)) مکه و مدینه، عراق و ایران آغاز می‌کند، با عالمان و مجتهدان کشورهای اسلامی بحث و تفاهم به عمل می‌آورد اما حرکت فرهنگی ضد استعماری او، استعمار فرانسه را که آن روز بر لبنان و نواحی آن قصد سلطه داشت به خشم می‌آورد، تا جایی که حکم اعدام او را صادر می‌کنند، به خانه او هجوم برند و خانه و کتابخانه او را به آتش می‌کشند و هر چه بود می‌سوزانند، که ۱۹ کتاب از تالیف‌های خطی او طعمه حریق می‌شود، و او ناچار می‌شود با خانواده خویش لبنان را ترک بگوید و به دیار دیگری هجرت کند.

سرانجام این مصلح فرزانه صبح دوشنبه هشتم جمادی الثانی سال ۱۳۷۷ هجری به ۸۷ سالگی در لبنان چشم از جهان فرو می‌بندد، پیکر او را به نجف منتقل می‌کنند و در جوار امام علی علیه السلام به خاک می‌سپارند.

در سوگ سید شرف الدین و به پاس خدمات آن زعیم بزرگ، تعطیلی و سوگواری، در لبنان، سوریه، نجف، کربلا، کاظمین، سامرا، بغداد، هند، پاکستان، تهران اصفهان و مشهد برگزار می‌شود.

معروفترین کتابهای گرانقدر سید شرف الدین، که از سوزاندن دشمن جان سالم به در برده، نخست به زبان عربی بوده، و سپس به زبانهای فارسی، انگلیسی، فرانسوی و اردو، بارها تجدید چاپ شده، و از آثار کم نظیر در جهان اسلام می‌باشد، از این قرار است:

۱- الفصول المهمه فی تالیف الامة. اینجانب نیز آن را تحت عنوان ((وحدت امت اسلامی)) به فارسی ترجمه کرده‌ام.

۲- المراجعات، پنج نفر آن به زبان فارسی ترجمه کرده‌اند.

۳- النص و الاجتهاد، دو نفر آن را ترجمه نموده‌اند.

۴- ابو هريره.

۵- المجالس الفاخره.

۶- الكلمه الغراء.

۷- سبيل المومنين.

۸- مولفوا الشيعه في صدر الاسلام.

۹- زينب الكبرى.

۱۰- اجوه مسائل جار الله. - حياه الامام شرف الدين في سطور، شرف الدين، مقدمه مباحث عميقي در جهت وحدت امت

اسلامی، از مولف این کتاب ؟

۲۱ - شهريار

سيد محمد حسين بهجت تبريزي، معروف به ((شهريار)) فرزند ((حاج ميرزا آقا خشگنايي)) که از وکلاء درجه اول تبريز و اهل

ادب بود، در سال ۱۲۸۵ هجري شمسي، در تبريز چشم به جهان گشود. او دوران کودکی را به علت مصادف بودن با دوران

انقلاب تبريز، در روستاهای ((شنگول آباد))، ((تیش فرشاق)) و ((خشگناب)) بسر برد.

شهريار در سن چهار سالگی، که طفل کوچک و خردسالی بود، نخستين شعرش را سرود و از همان دوران کودکی،

تحصيلات مقدماتی را با فراگیری گلستان سعدی و نصاب، در مکتب خانه‌های روستائی و هم چنین نزد پدر دانشمندش ادامه

داد و همواره با اشعار شاعران معروف، سخت انس و الفت داشت.

استاد شهريار پس از تحصيلات مقدماتی و طی دوره متوسطه در سال ۱۳۰۰ هجري شمسي، که پانزده ساله بود، به تهران

رفت و تحصيلات خود را در مدرسه دارالفنون ادامه داد. سه سال بعد از مدرسه دارالفنون فارغ التحصيل گرديد و وارد مدرسه

طب شد. پنج سال در رشته پزشکی تحصيل کرد و یک سال ديگر برای تکميل درس پزشکی و گرفتن درجه دکترای

پزشکی وی باقی مانده بود، که به خاطر ناسازگاری روحياتش با اين رشته و بخصوص حساسيت شديد وی نسبت به جراحی،

رشته پزشکی را رها کرد.

شهريار می گفت: ((بعد از هر عمل جراحی که انجام می‌دادم، چنان احساس ضعف می‌کردم، که حالم به هم می‌خورد)).

استاد شهریار پس از ترک تحصیل، به خراسان رفت و به دیدار ((کمال المک)) نقاش معروف شتافت. آنگاه شعر زیبایی تحت عنوان ((زیارت کمال الملک)) سرود و به این هنرمند نقاش تقدیم کرد.

او تا سال ۱۳۱۴ هجری شمسی، در خراسان بود، سپس به تهران بازگشت و با کمک دوستانش در بانک کشاورزی تهران مشغول به کار گردید.

وی در سال ۱۳۱۶ شمسی پدرش را از دست داد. این حادثه برای شهریار بسیار ناگوار بود. علاوه بر این سرپرستی خانواده پدرش نیز به او واگذار گردید و به همین علت، خانواده پدرش را به تهران آورد. هنوز آثار اندوه مرگ پدر، در چهره شهریار از بین نرفته بود که برادرش نیز فوت کرد و سرپرستی مادر، همسر برادر و چهار فرزندان برادرش را به عهده گرفت و همانند یک پدر مهربان و دلسوز از آنها مواظبت می کرد و با تمام وجود، زندگی آنها را اداره می نمود.

چند سال بعد، مادرش بدرود حیات گفت. استاد شهریار تنها خانه ای که در تهران داشت، با کلیه وسائل آن به فرزندان برادرش بخشید و خودش یکه و تنها، با یک چمدان محتوی لباس و وسائل شخصی به تبریز بازگشت و با نوه عمه اش ازدواج کرد.

استاد شهریار همواره اشعار خواجه حافظ شیرازی را زمزمه می کرد و با عشق وصف ناپذیری دلباخته اشعار و افکار عرفانی حافظ شیرازی بود.

موهبت خدادادی، طبع لطیف، استعداد سرشار، روح حساس و سرگشته و پرشور شهریار، به گونه ای بود که روز به روز اشعار او پرشورتر و حساس تر می گوید.

یک بار در سن هفت سالگی، از حرف مادرش سرپیچی کرد و سخن مادر را گوش نداد، اما به اندازه ای روحش لطیف و حساس بود که به شدت پیش خود احساس گناه کرد و سخن مادر را گوش نداد، اما به اندازه ای روحش لطیف و حساس بود که به شدت پیش خود احساس گناه کرد و وجدانش ضربه خورد و در گوشه ای نشست و شعر زیر را سرود و با تقدیم آن به مادرش، از او عذر خواهی کرد:

من گنهکار شدم وای به من - - مردم آزار شدم، وای به من

به هر حال، پس از سالیان متمادی، گلهای طبع این شاعر زبردست، گلستانی در ادبیات معاصر بوجود آورد. برای نمونه، ((منظومه روح پروانه)) را که شهریار در رثای پروانه ساخت و خودش همراه با نواختن سه تار آن را خواند، به اندازه ای پرسوز

و گذار بود، که بیش از حد انتظار مورد توجه ادباء و صاحب‌دلان واقع شد و در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی، همراه با مجموعه‌ای از سایر سروده هایش، توسط کتابخانه خیام چاپ و منتشر شد.

پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران، استاد شهریار به مناسبت‌های گوناگون، با سروده‌های زیبا و موثرش، همگام با مردم انقلابی و مومن فعالیت می‌کرد، که از آن میان می‌توان به قطعه زیبائی که در توصیف مبارزان بسیجی سروده است، اشاره کرد. مهم‌ترین اثر استاد شهریار، شعر ((حیدر بابا)) می‌باشد که از لحاظ احساسی در سطح فوق العاده‌ای قرار دارد و بی نظیر است.

درباره مهارت و سادگی سروده‌های او گفته‌اند:

((شهریار شعر را به روستا برده، هم چنان که خبر زندگی در روستا را به شهر آورده، بی آنکه روابط عمیق اجتماعی روستائیان را هدف قرار داده باشد)).

استاد شهریار، ارادت و عشق خاصی به خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله داشت غزل ((قیام محمد صلی الله علیه و آله)) درباره پیامبر اسلام، غزل‌های: مناجات، و کاروان کربلا و مثنوی ((شب و علی علیه السلام)) درباره علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام را سروده، که بارها در مطبوعات و کتابها و مجموعه‌های مختلف به چاپ رسیده است.

او هر گاه شعری را که در رثای حضرت امام حسین علیه السلام سروده بود، می‌خواند، خود آنقدر گریه می‌کرد که تا پایان خواندن شعر بارها در اثر گریه و بی تابی زیاد صدایش قطع می‌شود و شنوندگان هم به گریه و ناله می‌افتادند.

شعاع شعر و ادب شهریار، در مجامع ادبی و فرهنگی آنقدر اوج گرفت، که در زمان حیاتش به منظور تجلیل از مقام رفیع وی در روزهای ۲۹ تا ۳۱ فروردین ماه سال ۱۳۶۳ در تالار وحدت دانشگاه تبریز ((کنگره بزرگداشت استاد محمد حسین شهریار)) برگزار گردید، شخصیت‌های روحانی و علمی و فرهنگی و بسیاری از شاعران و ادیبان سراسر کشور و جمعیت بی نظیری در این مراسم شرکت کردند، و ضمن اشعار و سخنرانی‌ها مقام او را ستودند.

استاد محمد حسین شهریار، در اوائل مهرماه سال ۱۳۶۷ هجری شمسی به سن ۸۴ سالگی با این جهان وداع گفت و به ابدیت پیوست، و جسد او را با احترام زیاد در ((مقبره الشعرا)) سرخاب تبریز به خاک سپردند. - کیهان فرهنگی، اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۷، از بهار تا شهریار، ج ۲، ص ۶۵۴ ؟

سحرگاه عید غدیر ((روز هیجدهم ماه)) ذیحجه سال ۱۲۱۴ هجری قمری در خانواده مذهبی ریشه دار ((شیخ محمد امین)) در شهر ((دزفول)) کودکی به دنیا آمد، که او را مرتضی نامیدند، و بعدها در حوزه‌های علمی عراق و ایران به ((شیخ اعظم)) شهرت یافت.

مرتضی هوش و استعداد سرشاری داشت، به همین جهت از پنج سالگی به فراگیری علم روی آورد، نخست قرآن را خوب آموخت و سپس نزد عموی خود شیخ حسین انصاری و استادان دیگر به خواندن ادبیات عرب، صرف و نحو، معانی و بیان، منطق و کلام، ریاضیات و سایر علوم عقلی پرداخت، و آن گاه در علوم فقه و اصول هم صاحب نظر شد و مقام اجتهاد وی از سوی عالمان شهر خود هم مورد تایید قرار گرفت.

اما با توجه به وسعت نظر و توان بالای علمی او، حوزه علمی ((دزفول)) دیگر ظرفیت تامین نیازهای علمی او را نداشت، به همراه پدر عالم خود، رهسپار حوزه علمی ((کربلا)) گردید و طبق سفارش عمومی خویش در حوزه درسی مجتهد معروف ((سید محمد مجاهد)) حاضر شد.

ولی باید توجه داشته باشیم، که شرکت در درس خارج یک مجتهد بزرگ، اضافه بر پیمودن مراحل علمی، سن و سال مناسبی را هم می‌طلبد، بدین خاطر شیخ مرتضای جوان به منظور تواضع و رعایت ادب کلاس درس در انتهای جلسه می‌نشست و به گفتار استاد با دقت گوش فرا می‌داد. یک روز بحث حرمت یا وجوب نماز جمعه در زمان غیبت مطرح بود و استاد با دلیلهای زیادی حرام بودند آن را ثابت نمود.

امام شیخ مرتضای جوان، که زمینه را برای اظهار نظر مناسب دید، وارد بحث شد و با آوردن دلیلهای زیادی وجوب آن را اثبات نمود، بطوری استاد و سایر شاگردان قانع شدند و از نظریه خود برگشتند. شیخ جوان بعد از آن دلائل محکمتر دیگری آورد و ((حرمت نماز جمعه)) را اثبات کرد بطوری که استاد و شاگردان را تحت تاثیر قرار داد و آنها تسلیم نظریه او شدند! خلاصه شیخ مرتضی در این جلسه درس نبوغ و استعداد خلاق خود را نشان داد و از پدر خود خواست موافقت کند تا او در حوزه کربلا به تحصیل ادامه دهد، پدر هم موافقت کرد، و شیخ مرتضی مدت چهار سال در آن شهر ماندگار شد و با حضور در حوزه درسی مجتهدان بزرگی مانند: سید محمد مجاهد و شریف العلمای مازندرانی، بهره‌های فراوان برد، امام فرماندار بغداد از سوی دربار عثمانی مامور محاصره تسخیر کربلا شد، ناچار علمای حوزه و بسیاری از مردم به کاظمین علیه السلام هجرت کردند، و شیخ مرتضی انصاری هم به همراه گروهی از مردم دزفول، که برای زیارت به عراق آمده بودند، به وطن خود بازگشت.

به سال ۱۲۴۰ هجری قمری، شیخ مرتضی برای زیارت امام رضا علیه السلام مسافرتی به مشهد انجام داد، و پس از آن مدت یک سال از حوزه‌های علمی ایران دیدن کرد، تا اگر استاد سطح بالائی پیدا کند نزد او ادامه تحصیل دهد، ولی مادر او که حدود شش سال فراق فرزند را تحمل کرده بود. از جدائی او بسیار رنج می‌برد، اما شیخ مرتضی به گونه‌ای رضایت مادر را بدست آورد، و با برادر خود شیخ منصور روانه حوزه علمی ((بروجرد)) شدند و یک ماه در آن شهر اقامت کردند، بعد به حوزه علمی اصفهان روی آوردند، شیخ مرتضی وضع علمی آنجا را هم سنجید و آن را برای خود قانع کننده ندید!

این بار او راهی کاشان گردید، و چون حوزه درسی فقیه بزرگ ((مولا احمد نراقی)) را در سطح بالائی یافت، در مدرسه برای سکونت خود حجره‌ای انتخاب کرد، و نزد نراقی مدت چهار سال به آموختن علم پرداخت، اما بعد استاد او گفت: استفاده‌ای که من از دانش این جوان بردم، بیش از استفاده‌ای بود که او از من برد، حتی باید بگویم: من در مسافرت‌های مختلف بیش از پنجاه مجتهد مسلم دیدم، ولی هیچیک مانند شیخ مرتضی نبودند!

شیخ مرتضی با برادر خود، بعد از کاشان سفرهای علمی به تهران و مشهد را به مدت دو سال آغاز می‌کند، و در حالی که یک دوره مسافرت شش ساله را پشت سر گذاشته، به وطن خود دزفول بر می‌گردد، به تالیف و تدریس طلاب و حل و فصل امور شرعی مردم می‌پردازد و حوزه‌های علمی خوزستان را سرپرستی می‌کند، اما در سال ۱۲۴۹ برای ادامه تحصیل و خدمت بیشتر به جهان اسلام به ((نجف اشرف)) می‌شتابد و در عین حالی که خود را بی نیاز از استاد می‌داند، برای حفظ احترام استادان و روحانیت در حوزه درسی مجتهدانی چون: شیخ علی کاشف الغطاء و شیخ محمد حسن نجفی، نویسنده کتاب عظیم ((جواهر الکلام)) شرکت می‌جوید، و خود هم به تالیف و تدریس طلاب ادامه می‌دهد.

با درگذشت شیخ علی کاشف الغطاء ریاست حوزه علمی نجف و مرجعیت شیعیان به سال ۱۲۶۶ هجری قمری، به عهده مجتهد بزرگ شیخ محمد حسن نجفی صاحب کتاب بی نظیر ((جواهر الکلام)) گذاشته می‌شود، اما ((صاحب جواهر)) که روزگار پیری آخر عمر خود را می‌گذراند، برای مرجعیت آینده جهان تشیع سخت نگران است، بدین جهت دستور می‌دهد جلسه‌ای تشکیل دهند و همه علمای طراز اول نجف در آن حضور یابند، همه در آن مجلس حاضر می‌شوند، اما محمد حسن که در بستر بیماری سخت قرار دارد، در میان عالمان، جای شیخ مرتضی را خالی می‌بیند، دستور می‌دهد او را حاضر کنند، پس از جستجوی زیاد شیخ مرتضی را در حرم امیرالمومنین علیه السلام، در حالی که برای شفای محمد حسن به دعا نشسته بود، می‌یابند و به مجلس می‌آورند.

آری، اگر چه مقام بلند علمی و زهد و پارسائی شیخ مرتضی انصاری برای همه عالمان و مجتهدان شناخته شده بود و او لیاقت کامل مرجعیت دینی را داشت، در عین حال مرجع تقلید بزرگ، آیت الله محمد حسن نجفی وی را کنار بستر خود فرا خواند، دست او را روی قلب خود گذاشت و در حالی که عالمان حاضر در مجلس مشاهده می کردند، با یک دنیا اخلاص و ایمان و آینده نگری برای سرنوشت مسلمانان گفت:

اکنون مرگ بر من گوارا شد، این مرد بعد از من مرجع تقلید شماست.

آن گاه به شیخ مرتضی انصاری هم گفت: تو نیز در مورد صدور فتوی و بیان احکام دین سختگیر مباش، زیرا اسلام شریعت سهل و آسان است.

باری، شیخ مرتضی انصاری با انجام آن مسافرتها، تحمل سختی های فراوان، چهل و هفت سال تحصیل، تدریس، تحقیق و تالیف، در حالی که ۵۲ سال داشت، از سال ۱۲۶۶ تا ۱۲۸۱ به مدت پانزده سال ریاست حوزه علمی نجف و مرجعیت دینی شیعیان را عهده دار بود، و سرانجام شب هیجدهم جمادی الثانی ۱۲۱۸ هجری قمری، به سن ۸۱ سالگی زندگی سراسر علم و فضیلت را بدرود گفت و در یکی از حجره های متصل به حرم امام علی علیه السلام در نجف اشرف، به خاک سپرده شد. - شیخ انصاری، ویرنامه روزنامه جمهوری اسلامی، آذر ۷۳، ص ۶۲، زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۷۴، فوائد الرضویه، ص ۶۶۵ مجله آئینه پژوهش، شماره ۲۷۰. ؟

از تاریخ ولادت شیخ مرتضی تا کنون دویست سال می گذرد، مقام علمی و خلاقیت های فراوان او در علم فقه و اصول به گونه ای بوده، که عالمان و حوزه های علوم دینی طی این مدت به او لقب ((شیخ اعظم انصاری)) داده اند. معروفترین کتاب های علمی او ((مکاسب)) و ((رسائل)) در فقه و اصول است، که کتاب های درسی حوزه های علمی می باشد.

در تاریخ ۱۰ تا ۱۴ رجب ۱۴۱۵ هجری قمری، به مناسبت دویستمین سالگرد شیخ انصاری، در قم و دزفول ((کنگره جهانی)) تشکیل گردید، عالمان و مجتهدان و استادانی از حوزه ها و دانشگاه ها، و نیز استادان و شاعران و دانشمندی از آمریکا، لندن سوریه، لبنان، پاکستان و افغانستان، در آن کنگره مبانی علمی شیخ انصاری را مورد مطالعه و تحقیق و نقد و بررسی قرار دادند، و اینجانب هم در آن شرکت داشتم.

اضافه بر این، ۲۶ کتاب آن فقیه بزرگ تجدید چاپ شد، از ۲۲۴ مقاله عرضه شده به کنگره ۱۰۵ مقاله چاپ و منتشر گردید، مجلات ویژه انتشار یافت و بدین ترتیب از شیخ اعظم انصاری و افکار و آثار علمی او تجلیل با شکوهی به عمل آمد. -

جزوه های گزارش بر پائی کنگره جهانی شیخ انصاری ره، در قم و دزفول. ؟

شیخ اعظم انصاری، که دودمان او به ((جابر بن عبد الله انصاری)) صحابی پیامبر بزرگوار اسلام می‌رسد، غیر از تالیف کتابهای عمیق و ماندگار علمی و خدمات فراوان فرهنگی و عمرانی به جامعه، بیش از سیصد شاگرد؛ در مکتب علمی خود پرورش داد، که بسیاری از آنان مانند: میرزا محمد حسن شیرازی، شیخ محمد حسن مامقانی، ملا محمد کاظم - زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۳۶۹ - ۱۶۹. ? خراسانی، میرزا محمد حسن آشتیانی، و آخوند ملا قلی همدانی، از نوابغ علمی، استادان، وارسته، محققان لایق و بالاخره مراجع بزرگ تقلید شیعیان جهان گردیدند، آراء و آثار استاد را شرح و تفسیر کردند، و اکنون نیز آیت الله شیخ مرتضی انصاری، در همه حوزه‌های علوم اسلامی جهان، حضور و حیات معنوی دارد.

نام تعدادی از کتابهای استاد، که از سوی دبیرخانه ((کنگره جهانی شیخ انصاری)) به چاپ رسیده بدین قرار است:

۱- کتاب صوم.

۲- کتاب زکات.

۳- کتاب خمس.

۴- کتاب طهارت.

۵- کتاب نکاح.

۶- رساله عملی صراط النجاء.

۷- رساله تقلید.

۸- رساله عدالت.

۹- مناسک حج.

۲۳ - مدرس رضوی

محمد تقی مدرس رضوی به سال ۱۳۱۴ هجری قمری در مشهد مقدس چشم به جهان گشود. مادرش به اندازه‌ای سواد داشت، که می‌توانست، قرآن و سایر کتابهای معمول آن زمان را بخواند، اما پدرش یکی از علمای بزرگ خراسان، مدرس آستان قدس رضوی علیه السلام و صاحب تالیفات زیادی بود.

محمد تقی تا سن پنج سالگی نزد پدرش درس می‌خواند، سپس به مکتب خانه رفت و قرآن، کتاب ((صد کلمه)) از امام علی علیه السلام مولای متقیان و ترجمه آن، صرف، و نحو و جامع المقدمات را که جزء کتابهای درسی آن زمان بود، فرا گرفت و آنگاه پدرش او را در مدرسه ((رحیمیه)) ثبت نام کرد و پس از امتحان، او را به کلاس چهارم پذیرفتند.

محمد تقی در حالی که کلاس چهارم، پنجم و ششم را می‌خواند، در کلاس‌های پائین‌تر تدریس هم می‌نمود و در غیاب معلمان، کلاس‌های درس فارسی و صرف و نحو را به خوبی و شایستگی اداره می‌کرد.

بالاترین کلاس مدرسه رحیمیه، کلاس هفتم بود و استادان این کلاس، از فضلاء و ادبا بودند. محمد تقی با خواندن کلاس هفتم، وارد حوزه علمیه شد و کتابهای ((مغنی)) در علم نحو ((مطول)) در علم معانی بیان، ((شرح منظومه)) در علم منطق و ((بیست مقاله)) از مقامات حریری، را نزد میرزا عبد الجواد ادیب نیشابوری آموخت.

نخستین کتابی که محمد تقی تالیف کرد، کتاب ((علم عروض)) بود، که آن را به آستان قدس رضوی اهداء نمود و هم اکنون این کتاب، در کتابخانه آستانه وجود دارد.

او با تشویق پدرش به آموختن ریاضیات شامل جبر، هندسه و مقابله پرداخت، سپس به فراگیری کتابهای: تحریر اقلیدس، تشریح الافلاک، خلاصه الحساب، شرح لمعه در علم فقه و قوانین در علم اصول مشغول گشت. بعد زبان فرانسه آموخت و برای تکمیل تحصیلات خود عازم تهران شد و ضمن ادامه تحصیلات خود، نزد علماء و اساتید بزرگ، کتابهای متعددی را دست نویسی کرد، که می‌توان به کتاب ((بصائر نصیریة در منطق))، ((دیوان سنائی))، تعدادی از کتابهای بوعلی سینا و برخی از کتابهای مدرسه سپهسالار اشاره کرد. علاوه بر این کتاب ((حقیقه سنائی)) را تالیف نمود.

محمد تقی مدرس رضوی بعد از طی مراحل فوق، در مدرسه ((آلبانس فرانسه)) در تهران ثبت نام کرد و زبان فرانسه و مکالمه آن را تکمیل نمود و به مشهد عزیمت کرد.

با درگذشت پدرش به سال ۱۳۴۲ هجری قمری، مسئولیت امرار معاش خانواده، به عهده وی محول شد. مدتی بعد او را به جای پدرش در آستان قدس رضوی منصوب نمودند و او تدریس طلاب علوم دینی آستان را به عهده گرفت. مدت چهار سال در آستان قدس تدریس داشت، سپس در سال ۱۳۱۰ او را به تهران دعوت کردند و امور آموزشی مدرسه عالی سپهسالار (((مدرسه عالی شهید مطهری فعلی))) را به او محول نمودند. در این موقع، آیت الله سید حسن مدرس نیز در مدرسه عالی سپهسالار بود و علاوه بر نیابت تولیت مدرسه، تدریس هم می‌کرد و چندین سال محمد تقی با او همکاری نزدیک داشت. محمد تقی مدرس رضوی بعدها به عنوان معلم و ناظم مدرسه عالی سپهسالار منصوب شد، علاوه بر این در دارالفنون، مدرسه علمیه معرفت و شرافت نیز تدریس می‌کرد.

در سال ۱۳۱۷ استاد محمد تقی به سمت مدیر داخلی و استادی دانشکده علوم معقول و منقول منصوب گردید و حدود ۲ سال با علامه دهخدا برای تنظیم لغت نامه همکاری داشت.

در سال ۱۳۲۶ مدیریت دانشکده ادبیات دانشگاه تهران را پذیرفت و در این سمت فعالیت داشت، تا اینکه در سال ۱۳۴۴ شمسی بازنشسته شد. پس از دو سال مجدداً او را به دانشکده الهیات دعوت کردند. اما به علت بیماری نتوانست بیش از دو سال در این دانشکده تدریس نماید، بدین جهت تدریس را رها کرد. از خصوصیات اخلاقی استاد محمد تقی مدرس رضوی، پشت کار زیاد، مناعت طبع، روح بزرگواری و زندگی با حقوق ناچیز تدریس در مدارس و دانشگاهها بود، و برای گرفتن مدرک و سمتهای بالای آموزشی هم، دیگران برای او اقدام می‌کردند. این پرورش یافته حوزه‌های علمی و دانشگاهی، که سال ۱۳۶۳ هجری شمسی ۹۰ سال داشته است، پس از پرورش صدها شاگرد در مراکز آموزشی، آن گاه که در اثر بیماری تدریس را رها کرد، برای احیای آثار کهن تاریخی و علمی دانشمندان بزرگ مسلمان، به تالیف و تحقیق و تصحیح ۲۴ جلد کتاب پرداخت، که تعدادی از آنها عبارت است از: ۱- المعجم فی معاییر اشعار العجم. ۲- تاریخ بخارا. ۳- تصحیح اساس الاقتباس خواجه نصیر طوسی. ۴- حدیقه الحقیقه، از سنائی. ۵- تعلیقات حدیقه الحقیقه. ۶- احوال و آثار خواجه نصیر طوسی. ۷- تصحیح دیوان انوری. ۸- تصحیح دیوان سید حسن غزنوی. ۹- تصحیح دیوان سنائی غزنوی. ۱۰- ترجمه میزان الحکمه، از عبد الرحمن خازنی. ۱۱- مثنویهای حکیم سنائی. ۱۲- رساله آثار علوی. ۱۳- مجمل التواریخ. ۱۴- تنسوخ نامه ایلخانی. ۱۵ تاریخ مشهد رضوی علیه السلام. ۱۶ تاریخ رجال خراسان. ۱۷- شجره طیبه. ۱۸- کارنامه بلخ. ۱۹- بیست باب اسطرلاب خواجه نصیر. - کیهان فرهنگی، شماره ۸، آبان ماه سال ۱۳۶۳. ?